

بولتن مباحثات
شماره ۷

انقلاب ایران
و
وظایف پرولتاریا

از انتشارات
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

بهمن ۱۳۶۱

نخستین کنگره سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران با ارزیابی وضعیت کنونی جنبش کمونیستی و پراکندگی و تشتت حاکم بر آن، مبارزه ایدئولوژیک علنی را بمثابة یک ابزار ضروری در جهت دست یابی به یک برنامه واحد انقلابی و فائق آمدن بر پراکندگی و تشتت موجود تشخیص داد. از آن پس طبق مصوبه کنگره "بولتن مباحثات" بمثابة بستن مبارزه ایدئولوژیک علنی بطور مستمر هر دو ماه یکبار منتشر گردید.

اما علیرغم اینکه کنگره به منظور کانالیزه کردن این مبارزه در جهت وحدت حزبی موضوع اساسی بحث را طی این دوره مسائل مربوط به انقلاب ایران و وظائف داخلی و بین المللی پرولتاریای ایران قرار داده بود، با این وجود، برخی از مسائل طرح شده در بولتن این راستای مشخص راتعقیب نکرده است. بنابراین مقاله اخیر "انقلاب ایران و وظائف پرولتاریا" بعنوان مبنائی برای جهت دادن مباحثات در کانال اصلی خود در نظر گرفته شد، تا تمام رفقای سازمان و گروهها و سازمانهایی که وظیفه خود را شرکت در این مباحثات میدانند، کار خود را در زمینه مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل طرح شده در این شماره بولتن سازماندهی کنند. تمام رفقای سازمان در کمیته ها و حوزه های مختلف سازمانی موظفند پیرامون مباحث طرح شده در این مقاله کار اصلی مبارزه ایدئولوژیک را سازمان دهند.

بدیهی است که انجام این امر بهیچوجه نباید مانع شرکت فعال رفقای سازمان در مبارزه سیاسی بمثابة شکل عمده مبارزه در شرایط کنونی گردد.

کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران

بولتن مباحثات

شماره ۷

انقلاب ایران

و

وظایف پروتاریا

www.iran-archive.com

انقلاب ایران

و

وظایف پرولتاریا

"کمونیستها پنهان نگاهداشتن نظریات و نیت خویش را تنگ می دانند و آشکارا اعلام می دهند که تحقق هدفهای آنها تنها از طریق سرنگونی قهرآمیز تمام نظام اجتماعی موجود میسر خواهد بود. بگذار طبقات فرمانروا در پیشگاه انقلاب کمونیستی سرخود بلرزند. پرولترها در این انقلاب چیزی بجز زنجیرهای خود را از کسف نخواهند داد. ولسی جهانی را به جنگ می آورند. پرولترهای همه کشورها متحد شوند." ۱

بیش از یکصد و سی سال از هنگامیکه مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" نظام سرمایه داری را به محاکمه کشیدند و با اعلان جنگ علیه آن، انقلاب کمونیستی جهانی و سرنگونی تمام نظام اجتماعی موجود در دستور کار قرار گرفت، می گذرد. بنیان سوسیالیسم علمی این استنتاج سترک را از این اندیشه علمی و بنیادین زیر استخراج نمودند که:

"شیوه سلط تولید و مبادله اقتصادی و ساختار جامعه که پی آمده چبری این تولید است، در هر دورانی از تاریخ، بنیاد تاریخ سیاسی و رشد فکری آن دوران را تشکیل می دهد و چگونگی این تاریخ را فقط با توجه به این بنیاد میتوان توضیح داد. در نتیجه این امر سراسر تاریخ جامعه بشوی (از هنگام فروپاشی جامعه بدوی و دودمانی که در آن تملک جمعی بر زمین حکمفرما بود) تاریخ مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، میان طبقات فرمانروا و ستمکش بوده است و تاریخ این مبارزه طبقاتی ضمن تکامل خود اکنون به مرحله ای رسیده است که دیگر طبقه استثمار شونده و ستمکش یعنی پرولتاریا نمی تواند از پیوغ طبقه استثمارگر و فرمانروا یعنی بورژوازی بهره مند. مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از هر گونه استثمار، ستم و تقسیم بندی طبقاتی برهاند." ۲

۱- مانیفست حزب کمونیست - کارل مارکس - فردریک انگلس

۲- پیشگفتار ۱۸۸۸ انگلس بر چاپ انگلیسی مانیفست حزب کمونیست

پسرولتاریای ایران نیز بمثابة يك گردان از ارتش جهانی پرولتاریا همانند تمام هم زنجیران خود در سراسر جهان در امر اجرای این رسالت تاریخی - جهانی سهیم است که در راه برانداختن نظام سرمایه داری، الغاء مالکیت خصوصی بر وسائیل تولید و مبادله، برانداختن استثمار انسان از انسان، محو طبقات و آزادی تمام بشریت گام بردارد. اما امر اجرای این رسالت تاریخی پرولتاریا قبل از هر چیز منوط به آن است که حزب مستقل سیاسی پرولتاریا، حزب کمونیست ایران پدید آمده باشد. حزبی که تا کنون طبقه کارگر ایران از آن محروم مانده است. بر این اساس وظیفه کمونیستهای ایران است که به منظور قادر ساختن پرولتاریا به انجام رسالت تاریخی اش، آن را در يك حزب مستقل سیاسی که قادر باشد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را در تمام اشکال تجلی آن رهبری کند، سازماندهی نمایند.

انجام این وظیفه اکنون بیش از هر زمان دیگر به يك تکلیف مبرم تبدیل شده است. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بنابه نقشی که در جنبش کمونیستی ایران کسب کرده است پیش از هر گروه و سازمان دیگری ملزم است که گام نهایی را در جهت تشکیل حزب کمونیست ایران بردارد و به عنوان پیش شرط تشکیل حزب و فائق آمدن بر پراگندگی و تشتت در صفوف کمونیستهای ایران با جمع بندی مبارزه تشویک و پراتیک سالهای اخیر در جهت تدوین برنامه حزب کمونیست گام بردارد. همه کمونیستهای ایران را حول این برنامه به تشکیل حزب کمونیست فراخواند و جنگ بیرحمانه‌ای را علیه تمام فرقه های شبه سوسیالیستی که با دفاع از منافع محفلسی و گروهی خود سعی بر سر راه تکمیل پرولتاریا بمثابة يك طبقه و رسالت تاریخی آن هستند آغاز کند. بر مبنای درک این نیاز مبرم جنبش بود که نخستین گنگره سازمان مباحث مربوط به مبارزه تشویک را در این مرحله جنبش اساسا مسائل مربوط به انقلاب ایران و وظائف پرولتاریا قرارداد، تا بر اساس این مباحث بتوان هر چه سریعتر به تدوین يك برنامه جامع پرداخت.

در این نوشته تلاش ما بر این خواهد بود که بسا پرداختن به موضوع فوق الذکر، تمام سائلی را که برای تدوین يك برنامه ضروری است

به بحث بگذاریم .

شیوه تولید سرمایه‌داری که وجه مشخصه آن تولید کالای مبهتنی بر روابط تولید سرمایه‌داری است و در آن مهمترین و اساسی ترین بخش وسائل تولید به تعداد خیلی افراد تعلق دارد و حال آنکه اکثریت عظیم مردم یعنی پرولترها و نیمه پرولترها بنابه وضعیت اقتصادی خود مجبورند بطور مداوم و پیا متناوب نیروی کار خود را بفروشند ، با تحولاتی که در آغاز دهه چهل در ایران به وقوع پیوست مسلط شد . اما پروسه مسلط شدن شیوه تولید سرمایه‌داری بجای شیوه پیشین فئودالی تولید ، پروسه‌ای کند ، طولانی و تدریجی همراه با تسلط امپریالیسم و وابستگی اقتصادی بود .

در آستانه قرن بیستم هنگامیکه سرمایه‌داری جهانی باطنی روند انحصاری به عالی ترین مرحله تکامل خود یعنی امپریالیسم رسیده بود ، ایران وارد مدار بازار جهانی سرمایه گردید . صدور سرمایه مالی و سلطه استعماری امپریالیسم پروسه انباشت سرمایه را کند و بیه عقب افتادگی اقتصادی دامن زد .

انقلاب مشروطه ایران نتوانست به نظامات قرون وسطایی پایان بخشد و موانعی را که مناسبات فرتوت فئودالی و سلطه استعماری امپریالیسم بر سر راه تحول اقتصادی - اجتماعی جامعه پدید آورده بود از میان بردارد . نتیجتاً در انجام وظائف خود ناکام ماند . قرارداد های استعماری ۱۹۰۷ و سپس ۱۹۱۹ که با کوندتای رضاخان تکمیل گردید . ایران را به یک کشور نیمه فئودال - نیمه مستعمره تبدیل کرد و مسیر تکامل "آزاد" سرمایه - داری را در ایران سد نمود . اما هر چند که صدور سرمایه مالی و سلطه امپریالیسم مانعی بر سر راه تکامل "آزاد" سرمایه‌داری در ایران محسوب می شد ، با این وجود همان ، نیازهای سرمایه‌های مالی ، کشیده شدن ایران به مدار بازار جهانی و سیستم تقسیم کار جهانی اقتصاد امپریالیستی ، هر چند بطئی و آرام ، برافتادن مناسبات فئودالی تولید و رشد و گسترش روز افزون ، مناسبات کالای را طلب می کرد . تمام اقدامات رضاخان در راستای این مسیر سیر می کرد .

هنگامیکه در اواخر دهه ۲۰ تلاشهای مصدق بنمایندگی بورژوازی ملی در جهت ملی کردن صنعت نفت، برانداختن سلطه امپریالیسم و انجام يك رشته اقدامات اقتصادی - اجتماعی در جهت تکامل "آزاد" سرمایه داری در ایران به شکست انجامید، دیگر کاملاً روشن شده بود که در راه بیشتر در برابر جامعه قرار نداد.

با رهبری پرولتاریا، انقلاب ارضی، برانداختن تمام نظامات فئودالی و ما قبل سرمایه داری، برانداختن سلطه امپریالیسم و در يك کلام انقلاب دمکراتیک طراز نوین و بیادغام کامل تر ایران در بازار جهانی سرمایه، انجام رفورم ارضی از بالا، صدور فزاینده سرمایه و استقرار سرمایه داری - وابسته.

تحولات آغاز دهه چهل که با انجام يك رشته رفورها از جمله رفورم ارضی، صدور گسترده، سرمایه‌های امپریالیستی بویژه در شکل وسائل تولید آغاز گردید. راه دوم بود، راهی که هر چند نقطه پایانی بسریک رشته تحولات تدریجی و آرام محسوب می‌شد و به تسلط شیوه تولید سرمایه داری انجامید. اما بنا بهمان خصلت رفورمیستی و تدریجی تحولات و اصلاحات از بالا که همانند تمام نمونه‌های تاریخی خود برای طبقه کارگر و دهقانان ایران هزار بار دردناک تر از راه حل دیگر بود، به تدریج - بقایای نظام فرتوت گذشته را با مصیبت‌بارترین نتایج نظام موجود در یکجا گرد آورد و عظیم‌ترین مصائب را برای طبقه کارگر ایران و تاجراندهای زحمتکش بیار آورد.

در آستانه دهه چهل دیگر نیازهای سرمایه جهانی و رشد تضادهای درونی جامعه ضرورت انجام يك رشته رفورها از جمله رفورم ارضی را به امری مبرم تبدیل کرده بود. با انجام رفورم ارضی ضربه نهائی به مناسبات تولید فئودالی وارد آمد و مناسبات تولید کالائی تا اقصی نقاط ایران گسترش یافت. زمین و نیروی کار بطور کامل از یکدیگر جدا شدند. عرصه نیروی کار فزونی گرفت و بخش عظیمی از دهقانان آزاد شده از قید و بندهای فئودالی، روانه شهرها شدند. بازار داخلی بسط یافت و مبادله کالا و پول میان شهر

و روستا گسترش قابل ملاحظه‌ای پدید آورد. دهقانان بطور کلی یگانگی و همگونی خود را بمثابة يك طبقه از دست دادند و قشریندی طبقاتی در میان آنها شدت گرفت.

اکنون دیگر با برافتادن موانع توسعه و گسترش تولید کالائی و مناسبات بورژوازی تولید، گسترش و بسط بازار داخلی، نیروی کار آزاد شده ارزان، و مواد خام ارزان، صدور روز افزون سرمایه‌های امپریالیستی و گسترش کارخانجات و صنعت گرفت. بنحوی که طی سالهای ۳ تا ۵۳ صدور سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌گذاری انحصارات بین‌المللی به بیش از ۲۳ برابر افزایش یافت اگر تا پیش از این تحولات اقتصاد ایران از طریق تولید واحد نفت در سیستم کارجانی اقتصاد امپریالیستی و بازار جهانی شرکت داشت. اکنون دیگر سرمایه‌های مالی در تار و پود اقتصاد جامعه رسوخ کرده و بنحوی همه‌جانبه‌تر و ارگانیک‌تر از گذشته، در بازار جهانی سرمایه و سیستم جهانی اقتصاد امپریالیستی ادغام گردید.

تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری که همراه با گسترش صنعت نسوج، استفاده از تکنیکهای جدید و تضییقات و فشارهای دولتی علیه تولید کنندگان کوچک بود، به سلب مالکیت و خانه‌خوابی روز افزون خرد تولید کنندگان نظیر صنعتگران کوچک، کسبه، پیشه‌وران، دهقانان خرد و تبدیل شدن آنها به پرولتاریا انجامید.

دهقانان هنوز از ستم فئودالی رها نشده، زیر بار قرضهای کم و شکن دولتی، بهره‌های سنگین بانکی، اقساط زمین، سیاست تثبیت قیمتها، و فشار تعاونیها، واحدهای کنت‌صنعت و مکانیزه، سلب مالکیت اجباری، مدام خانه‌خواب شده به صفوف پرولتاریا پیوستند. تنها طی ده سال (۵۵-۴۵) حدود ۴ میلیون روستائی روانه شهرها و بازار کار شدند.

پیشه‌وران و کسبه کوچک نیز مدام در برابر مؤسسات بزرگ و تکنیکهای جدید از پای درآمدند. بسیاری از صنوف و حرفه‌های پیشین نظیر آهنگری، مسگری و دهها صنف و حرفه دیگر بلکی از پای درآمدند.

ایجاد شبکه‌های سراسری توزیع ، فروشگاهها و مؤسسات بزرگ زنجیره‌ای منجر به روشنگری و خانه‌خرابی بخش وسیعی از کسبه گردید . خرده تولید کنندگان نه از حیث سرمایه و نه از جهت تکنیک قادر به رقابت با مؤسسات بزرگ نبودند .

بدین طریق از یکسو تعداد زیادی از واحدها و مؤسسات کوچک در برابر مؤسسات و پتگاههای بزرگ از پای در آمدند و مهمترین بخش و سائل تولید و صادرات در دست تعداد قلیلی افراد متمرکز گردید و از سوی دیگر تعداد کثیری از تولید کنندگان خرده پا خانه خراب شده ، به صفوف پرولتاریا پیوستند و ناگزیر به فروش نیروی کار خود شدند .

اما در همان حال که بر تعداد کارگران افزوده شده است نه فقط استفاده از تکنیکهای پیشرفته تر بلکه اساسا قدرت جذب محدود نیروی کار در ساخت سرمایه‌داری وابسته ، به علت انباشت محدود سرمایه در داخل و انتقال بخش وسیعی از ارزش اضافی به مراکز صدور سرمایه و همچنین سلطه انحصاری بر بازار سبب شده است که مدام تقاضا برای نیروی کار از عرضه آن عقب بماند . این امر منجر به افزایش روز افزون تعداد بیکاران و ایجاد یک ارتش ذخیره صنعتی بسیار عظیم گردیده که در نوع خود کم نظیر است . اگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته انباشت سرمایه همواره یک اضافه جمعیت نسبی از کارگران مزد بگیر را می‌آفریند و قانون عرضه و تقاضای کار را در خط کمابیش " صحیحی " نگاه میدارد در اینجا این اضافه جمعیت نسبی بسیار کثیر تر است و همین امر باعث می‌شود که کارگران ایران با عرضه ارزان نیروی کار در معرض استثمار و ستم شدیدتری قرار گیرند و سطح استثمار آنها به نحو حیرت‌آوری افزایش یابد . اما ستمی که بر طبقه کارگر ایران در این نظام اعمال می‌شود بهمین جا خاتمه نمی‌پذیرد . آناشی تولید و بی برنامه‌گی که ذاتی نظام سرمایه‌داری است مدام این پروسه را تشدید می‌کند . بحران مدام بر تعداد بیکاران می‌افزاید . بحران اقتصادی کنونی جامعه نشان می‌دهد که در سرمایه‌داری وابسته ایران

اولا به سبب نقشی که اقتصاد نفت در مجموع اقتصاد جامعه و روند بازسازي تولید اجتماعی ایفاء می‌کند و ثانیا به سبب وابستگی عمیق در صنایع (سرمایه، مواد خام، قطعات یدکی و ابزار و وسائل لازم برای تجدید و وسائل فرسوده شده) شرایط زندگی کارگران تا چه حد به هوا و هوسهای انحصارات جهانی و دول امپریالیستی وابسته شده است. تمام این شرایط منجر به وخامت مطلق و نسبی وضعیت طبقه کارگر شده است. عدم اعتماد به آینده، بیکاری فقدان تامین و..... مدام بیشتر شده است. از اینرو تمرکز اصلی ترین و مهم ترین بخش وسائل تولید در دست تعداد قلیلی افراد و تعداد کثیری پرولتاریا و نیمه پرولتاریا که بطور مداوم و با متناوب ناچار از فروش نیروی کار خود هستند منجر به تمرکز ثروت در یکسو و فقر و نا برابری عظیم اجتماعی در سوی دیگر شده است. شکاف میان دو طبقه سرمایه دار و پرولتاریا مدام عمیق تر و وسیع تر شده است.

بدین طریق نظام سرمایه داری ایران به وحشیانه ترین شکل ممکن کارگران را در معرض ستم و استثمار قرار داده و به فقر و تباہی جسمی و روحی سوق داده است.

اما شیوه تولید سرمایه داری در ایران، همراه با توسعه خود مدام پرولتاریا را رشد داده و بر تعداد آنها افزوده است. همبستگی کارگران مدام افزایش می‌یابد و همچنانکه تضاد های ذاتی این نظام رشد کرده است، ناراضی و عصیان کارگران تشدید شده، مبارزه آنها علیه استثمار گران افزایش یافته است و تلاش برای رهایی از یوغ تحمل نا پذیر سرمایه بیشتر شده است. بنابراین در ایران نیز همانند تمام جوامعی که در آنها شیوه تولید سرمایه داری سلط است، روند توسعه سرمایه داری مدام راه انقلاب سوسیالیستی را هموار می‌سازد و سوسیالیسم تنها راه پایان بخشیدن به تمام مصائبی است که نظام سرمایه داری بیار آورده است.

با این انقلاب پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست خواهد آورد.

دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر خواهد ساخت تا تمام موانعی را که بر سر راه هدف بزرگش قرار دارد از میان بردارد و با برقراری مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید، و تولید اجتماعی سازمان یافته و برنامه ریزی شده به نا برابری اجتماعی، استثمار انسان از انسان و تقسیم جامعه به طبقات پایین خواهد بخشید. اما علیرغم تملط شیوه تولید سرمایه داری در ایران، بعلت وجود بقایای متعدد ما قبل سرمایه داری، و سلطه امپریالیسم که موانع عمده‌ای بر سر راه پیشرفت اقتصادی، رشد نیروهای مولده و توسعه کامل مبارزه طبقاتی محسوب می‌شوند و نیز در نظر گرفتن سطح نازل تشکل و آگاهی پرولتاریا، ترکیب عمیقا خرد و بورژوازی جامعه و اعمال دیکتاتوری عربیان و عنان گسیخته‌ای که بمثابة رونمای ضروری سرمایه داری وابسته، توده‌های وسیع مردم را در جهل و انقیاد نگاه داشته است، پرولتاریای ایران نمیتواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی و برقراری فوری دیکتاتوری پرولتاریا قرار دهد.

هم سطح کنونی تکامل اقتصادی جامعه بمثابة شرط عینی و نیز سطح کنونی آگاهی و تشکل پرولتاریا بمثابة شرط ذهنی، انقلاب سوسیالیستی و آزادی فوری طبقه کارگر را غیر ممکن می‌سازد. بلکه مقدمات انجام وظائفی در دستور کار قرار می‌گیرد که بدون انجام این وظائف نمیتوان به سوسیالیسم گذار نمود.

ما در بالا دیدیم که تملط شیوه تولید سرمایه داری در ایران پروسه‌ای کند، تدریجی و طولانی بوده این امر باعث شد که بقایای نظامات کهن و سیما بحیثیات خود ادامه دهند و بسیاری از وظائف و خواست‌های دیکراتیک همچنان با برجا ماندن از سوی دیگر سلطه امپریالیسم و ستم ناشی از آن و نیز دیکتاتوری عربیان و عنان گسیخته بمثابة رونمای ضروری سرمایه داری وابسته، اقتدار وسیع خرد و بورژوازی را نیز بمبارزه علیه امپریالیسم برانگیخته است و خواست دیکراتی و آزادی را بصورت یک خواست عمومی در آورده است، از اینرو نه تنها پرولتاریای ایران برای تحقق هدف نهایی خود خواستار حذف موانع موجود

است و در راه براننداختن تمام بقایای نظامات کهن ، سلطه امپریالیسم و برقراری يك رژیم حقیقتاً دمکراتیک مبارزه می کند ، بلکه اقشار غیر پسرولتوری نیز در امر اجرای این تحولات ذی نفعند . از همین جاست که مضمون دمکراتیک انقلاب آشکار می گردند و طبقات و اقشاری که در اساس منافع آنها با یکدیگر در تضاد قرار دارد بر سر یک هدف مشترک جمع می شوند و از همین روست که پسرولتاریای ایران هدف فوری خود را نه انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پسرولتاریا بلکه انقلاب دمکراتیک قرار می دهد . اما بلافاصله این سؤال پیش می آید که در انقلاب دمکراتیک ایران کدام طبقات و اقشار قادرند پسرولتاریا را در امر انجام وظائف انقلاب براری رسانند و "حدود تغییرات آنرا قابل تحقق را تعیین" نمایند . عبارت دیگر متحدین پسرولتاریا در مرحله کنونی انقلاب چه کسانی هستند و دشمنان انقلاب کدامند ؟

صف بندی طبقاتی در انقلاب

۱- در انقلاب دمکراتیک ایران نه تنها از این دیدگاه که پسرروازی در عصر کنونی هرگونه پتانسیل انقلابی را از دست داده است و هیچگونه رسالتی در تحولات انقلابی جامعه و انجام وظائف دمکراتیک انقلاب برعهده ندارد بلکه اساساً بدین لحاظ که پسرروازی ایران بمشابه پایگاه اجتماعی امپریالیسم پاسدار نظم موجود و بقای سلطه امپریالیسم می باشد و مانع اصلی بر سر راه هرگونه تحول انقلابی جامعه محسوب می شود ، یک طبقه بکلی ضد انقلابی است و همچون امپریالیسم دشمن انقلاب ایران محسوب می شود .

۲- خرد و پسرروازی شهر و روستا شامل دهقانان ، کسبه ، پیشه وران روشنفکران و کارمندان دین پایه که در معرض ستم امپریالیسم ، فشار سرمایه های بزرگ ، ستم و فشار دستگاه دولتی و دیکتاتوری عربستان قرار دارند ، خواهان برآفادن سلطه امپریالیسم و برقراری يك

زائمه سالان
صفت همه آنهاست که از اینهاست که در انقلاب
بسیارند

رژیم دمکراتیک هستند. از اینهاست که در مرحله
کسوفی انقلاب در صرف انقلاب قرار دارد و متحد پرولتاریا در انقلاب
محسوب می‌گردد. اما خطا است هرگاه موضع طبقاتی و ناسوتواری
ذاتی خرده بورژوازی در انقلاب نادیده گرفته شود و یا به لایه‌های
مختلف آن برخورد یکسانی صورت گیرد. اولاً در انقلاب ایران به
لحاظ پیوستگی مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه بورژوازی وابسته ،
اقتدار و لایه‌های مختلف خرده بورژوازی موضع واحدی اتخاذ نمی‌کنند.
در حالیکه اقتدار پائین و میانی خرده بورژوازی روش محکمتری نسبت به
وظائف انقلاب و اهداف آن دارند لایه‌های فوقانی خرده بورژوازی
بخاطر نزدیکی و پیوندشان با بورژوازی دارای تمایلات شده‌اند
محافظه کارانه و سازشکارانه هستند. از اینهاست که در صرف بندی نیروهای
انقلاب و ضد انقلاب در موضع بینابینی قرار دارند. ثانیا باید
با هرگونه گرایش که میکوشند بر ناپیکیری خرده بورژوازی برده
ابهام بیافکنند و خط و مرز میان پیکیری پرولتاری در انقلاب و ناپیکیری
خرده بورژوازی را مخدوش کند مرز بندی مشخص داشت. در تحت
هیچ شرایطی نباید این واقعیت مسلم و بیلتانرید را نادیده
گرفت که خرده بورژوازی بنا بموقعیت طبقاتی خویش ذاتا ناسوتوارو
و دارای سرشتی متناقض است.

"خرده بورژوازی بحکم سرشت و طبیعت خود دو رود دارد یعنی ضمن
اینکه از یکسو به سوی پرولتاریا و دمکراتیسم کشش دارد ، از سوی دیگر
به طبقات ارتجاعی می‌گراید." خرده بورژوازی که بطور عمده از خرده
مالکین تشکیل شده است ، بین سرمایه و کار قرار دارد. شرایط اقتصادی
و سیاسی زندگی آنها چنان است که نمیتواند اقتصاد و سیاست را بشیوه

۱- وظایف سوسیال دمکراتهای روس - لنین

خودشان هدایت کنند" بقول لنین " کلیه تلاشهایی که خردۀ بورژوازی بطور اعم و دهقانان بالاخص بعمل آورده‌اند برای آن که از نیروی خود آگاه گردند و اقتصاد و سیاست را بشیوه خودشان هدایت نمایند تاکنون همه بشکست انجامیده است. با تحت رهبری پرولتاریا و پایتخت رهبری سوسیال‌دهاران - شق ثالثی وجود ندارد. کلیه کسانی که در آرزوی این شق ثالث هستند پندار بافان و موهوم پرستان پیوسته اند. سیاست و اقتصاد و تاریخ دست رد به سینه آنها خواهد زد..... هرگاه پرولتاریا موفق نشود انقلاب را رهبری نماید این نیرو همیشه تحت رهبری بورژوازی قرار می‌گیرد، در کلیه انقلابها وضع بدین منوال بوده است و البته روسها هم با روغن مقدس تطهیر نشده‌اند." ۱ (تاکید از ماست) این سرنوشت تخطی ناپذیر خردۀ بورژوازی در یک جامعه سرمایه داریست. هرگاه پرولتاریا موفق نشود انقلاب را رهبری کند، این "نیرو تحت رهبری بورژوازی قرار می‌گیرد" پس بیدلیل نیست که خمینی بنمایندگی خردۀ بورژوازی سنتی در سازش و ائتلاف با بورژوازی بقدرت میرسد و در قطعی‌ترین و مهم‌ترین مسائل از بورژوازی پیروی میکند و مجاهدین خلق نیز راه سازش با بورژوازی لیبرال را پیش می‌گیرند. از اینرو خردۀ بورژوازی قادر نیست رهبری انقلاب را در دست گیرد و انقلاب را به پیروزی قطعی برساند.

۳- تنها طبقه‌ای که بنا به وضع طبقاتی خود پیگیرترین نیروی انقلاب محسوب میشود و بیش از تمام اقتدار و طبقات به انجام هر چه پیگیرتر و رادیکالتر و ظائف انقلاب ذی‌علاقه است، طبقه کارگر ایران است، طبقه کارگر که هیچگونه قید و بند و رشته‌ای آنرا به جامعه موجود وابسته نمی‌سازد، مالک هیچگونه وسائل تولید نیست. این طبقه بیش از تمام طبقات دیگر تحت ستم قرار دارد و در معرض استثمار وحشیانه‌ای می‌باشد. از اینرو همم ترین طبقه انقلابی است که تاریخ بخود

۱- سخنرانی در کنگره کشوری کارگران حمل و نقل روسیه - لنین

دیده است. وحدت اراده و عمل او بیش از تمام طبقات دیگر است. قدرت سازمان یافتگی، نظم و انضباط و جمع گرائی آن بسی نظیر است و پیگیری اش کیفاً با طبقات دیگر تفاوت دارد.

پرولتاریا تنها طبقه‌ای است که بحکم وضع طبقاتی خود قادر است قاطعانه و بدون گذشت، عقب گرد و سازش تا هدف نهائی پیش رود.

پرولتاریا پیگیرترین مبارز راه دمکراسی و دشمن تا به آخر پیگیر امپریالیسم و پادشاهی آن می باشد، چرا که راهی که در پیش

دارد و هدف نهائی که دنبال می کند بمراتب از انقلاب دمکراتیک فراتر است. هیچ طبقه و قشر دیگری همانند پرولتاریا در مبارزه برای

دمکراسی و مبارزه ضد امپریالیستی پیگیر نیست، چرا که اولاً پرولتاریا برای رسیدن به هدف نهائی خود بیش از تمام طبقات و اقشار دیگر طالب

دمکراسی است و دمکراسی به این معنا که توده مردم بتوانند بر مقدرات خویش حاکم باشند و حقیقتاً در اداره امور جامعه شرکت مستقیم

داشته باشند. لازمه یک چنین دمکراسی این است که دستگاه بوروکراتیک موجود که مانع شرکت مستقیم مردم در اداره امور و حاکمیت خلق است

دائماً نبود و ارگانهای اقتصاد توده‌ای نظیر شوراهای جایگزین آن گردند. این امر تنها از عهده پرولتاریا ساخته است که هر چه شده شدن کامل

این دستگاه و در هم شکستن ماشین دولتی را در خدمت هدف نهائی خود می بیند و هیچگونه واهمه‌ای از در هم شکستن سر تا پای ماشین

دولتی ندارد. اما اقشار انقلابی دیگر یعنی دهقانان و دیگر اقشار خرد و بورژوازی هر چند خواهان دمکراسی هستند و علیه دستگاه دولتی

پیکار میکنند و هر چند منافع واقعی آنها بسویزه اقشار پائینی و میانی خرد و بورژوازی در این است که این دستگاه متمگری در هم شکسته شود

اما از آنجا که خرد و بورژوازی از مالکیت خصوصی دفاع میکنند و هزاران رشته مرئی و نامرئی بسویزه نمایندگان آگاه آنرا به این دستگاه پیوند

میده‌د، بنابراین قادر نیست که پیگیرانه در راه در هم شکستن ماشین بوروکراتیک نظامی موجود و برقراری یک دمکراسی واقعی

تفاوت

تفاوت

گام بردارد . بعنوان مثال میتوان به مجاهدین خلق اشاره کرد که علی‌رغم تمام ادعاهایشان دربارهٔ دموکراسی ، همچنان خواهان حفظ ماشین بوروکراتیک - نظامی موجودند . شایب در مبارزه ضد امپریالیستی نیز این پیگیری مبارزه پرولتری و ناپیگیری خرده بوروازی نمودار میگردد . پرولتاریا که در اساس در راه الفاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید مبارزه میکند ، خواهان مبارزه‌ای جدی و سرسخت با امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن میباشد . پرولتاریا هیچگونه منافعی ندارد که در این مبارزه از دست بدهد ، اما خرده بوروازی که از مالکیت خصوصی دفاع میکند در این مبارزه نیز قادر نیست همانند پرولتاریا قاطع و پیگیر پیش رود .

بنا به مجموع علل فوق الذکر پرولتاریا تنها طبقه‌ایست که قادر است رهبری جنبش را در دست گیرد و انقلاب را به پیروزی قطعی ازش برساند . تمام تجارب تاریخی عصر اخیر صحت این اصل مسلم و بالاتریند و با اثبات رسانده است که بدون رهبری طبقه کارگر پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک غیر ممکن است .

اینکه بر اساس مشخص شدن نیروهای انقلاب و ضد انقلاب و تعیین متحدین پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک ایران نتیجه میشود که :

پرولتاریا می‌باید طبق مرحله کنونی انقلاب دهقانان و خرده بوروازی شهری را بخود ملحق سازد با آنها وارد ائتلاف و اتحاد شود نمی‌تواند ضد انقلاب را سرنگون و سرکوب نماید و انقلاب را به پیروزی قطعی برساند . بعبارت دیگر فرمولبندی تناسب طبقاتی قوا را در انقلاب دموکراتیک ایران میتوان بشکل زیر خلاصه کرد :

پرولتاریا از این طریق که لایه‌های پائینی و میانی خرده بوروازی شهری و روستا را به خود ملحق می‌کند ، لایه‌های فوقانی خرده بوروازی را منفرد می‌سازد ، بوروازی وابسته به امپریالیسم را سرنگون می‌سازد و سلطه امپریالیسم را بر سر می‌اندازد ، انقلاب دموکراتیک را بسر انجام میرساند .

شود

نه گام به گام ، نه پرش از روی مراحل

پیروزی انقلاب تنها در ائتلاف نیروی مشترک و توده‌های نیروهای انقلاب ممکن میگردد و بیان واقعی یک چنین ائتلاف و اتحادی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان است ، چرا که ائتلاف پرولتاریا و دهقانان در انقلاب دمکراتیک برای کسب پیروزی چیز دیگری جز دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان نیست . (۱)

بدون برقراری دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و خرد - بسوزووازی شهروروستا ، پیروزی انقلاب ممکن نیست ، تنها سخن گفتن از انقلاب کافی نیست ، چرا که انقلاب فی نفسه از هیچ چیز معینی سخن نمی گوید و وظیفه مشخصی را بیان نمی کند ، باید بر آن شعار شخصی تأکید و تصریح شود که مضمون واقعی انقلاب و پیروزی قطعی آنرا بطور صریح و روشن بیان کند . بقول لنین وظیفه این است که " تصریح شود چه طبقات بخصوصی باید رونای جدید را بمانند و همانا چگونه بسازند . بدون چنین تصریحی شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری پوچ و بی مضمون خواهد بود اما این تصریح عبارت است از شعار دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان این شعار هم طبقاتی را معین میکند که " سازندگان " جدید رونای جدید میتوانند و باید به آنها اتکا . نماید و هم خصلت این رونا را (دیکتاتوری " دمکراتیک " که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختمان آنرا (بشیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم) .

هرکسی که اکنون شعار دیکتاتوری دمکراتیک یعنی شعار ارتش انقلابی و دولت انقلابی و کمیته‌های انقلابی دهقانان را بر رسمیت شناسد ، با وظائف انقلاب را مطلقا درک نمیکند و قادر نیست وظائف جدید و عالی تر آنرا که ناشی از مقتضیات لحظه فعلی است تعیین

کند و یا اینکه مردم را می فریبد و به انقلاب خیانت میکند و شعار انقلاب را مورد سوء استفاده خود قرار میدهد: (۱)

نصیوان تردید داشت که تمام گرایشانی که امروز به مخالفت با فرمولبندی لنینی تناسب طبقاتی قوا در انقلاب دمکراتیک برخاسته اند. جز خیانت به انقلاب کار دیگری نمی کنند. اینان که ارتداد و اپورتونیزم خود را در پرده های از جملات و گفتار پرطمطراق اما حقیقتاً بی محتوا می پوشانند تلاش میکنند تا به درک خرده — بسوزووانی خود از مرحله انقلاب پوششی با اصطلاح علمی بدهند. اینان که از تصریح شعار دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و خرده بسوزووانی خوف دارند سؤال می کنند که مگر ما بین پرولتاریا و خرده بسوزووانی اساساً می تواند اراده واحدی " وجود داشته باشد، تا بتوان از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان سخن به میان آورد؟ ما بیش از این در مقاله دیگری نیز به این مسئله اشاره کردیم که طرح مسئله فقدان " اراده واحد " بین طبقات مختلف، بطور کلی و بنحو مطلق، از یک جنبش مطلق گرای غیر دیالکتیکی منشاء میگیرد که تمام برداشت خود را بر مفهوم متافیزیکی و بی جان از " اراده واحد " قرار میدهد. در این مسئله جای چون و چرا نیست که منافع پرولتاریائی که در جهت برانداختن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله گام بر میدارد و خرده بسوزووانی که از حفظ و خراست مالکیت خصوصی دفاع میکند، نمیتواند در اساس یکی باشد. اما این امر مانع از آن نخواهد شد که تحت شرایط معین و در یک مرحله انقلاب بناگزیر منافع کارگران و خرده بسوزووانی مطابقت پیدا کند و همین مطابقت ناگزیر منافع نشان دهنده این واقعیت است که در اینجا و نه در جای دیگر، در همین محدوده معین میتواند وحدت اراده وجود داشته باشد. لنین در دو تاکتیک ضمن رد ادعای مطلق گرایان می نویسد: " یکی از اعتراضاتی که بر ضد " شعار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک

پرولتاریا و دهقانان می شود این است که این دیکتاتوری لازم است
" اراده واحد " است (ایسکرای شماره ۹۵) در حالیکه پرولتاریا نمی تواند
با خیزه بورژوازی اراده واحد داشته باشد . این اعتراض بی پایه
است . زیرا بنای آن بر تفسیر مجرد و " متافیزیکی مفهوم " اراده واحد
گذارد شده است . اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد
دیگر نباشد . فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای
سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دمکراتیسم و مبارزه در راه
جمهوری نمی گردد . فراموش کردن این موضوع بمعنای فراموش کردن
فروق منطقی و تاریخی میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است .
فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب
دمکراتیک زیرا : وقتی این انقلاب " همگانی " بود در این صورت در
همان حدودی که این انقلاب حوائج و تقاضای همگانی را برآورده
می نماید ، در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد . در خارج
از حدود دمکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی
جسای سخنی هم نمیتواند باشد . مبارزه طبقاتی بین آنها امریست
ناگنبرولی در زمینه جمهوری دمکراتیک این مبارزه عمیق تر است و
وسیع ترین مبارزه مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود . دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک
پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده ای در عالم دارای یک گذشته و یک
آینده است . گذشته آن حکومت مطلقه ، سرواژه سلطنت و ممتازیت است ، در مبارزه
با این گذشته در مبارزه با ضد انقلاب وحدت اراده پرولتاریا و دهقانان ممکن
است ، زیرا وحدت منافع وجود دارد . آینده آن مبارزه با مالکیت خصوصی ، مبارزه
کارگر روز مزد با صاحب کار و مبارزه در راه سوسیالیسم است . اینجا وحدت اراده
غیر ممکن است . (۱)

از اینرو مطلقا خطاست که بنا به رعایتی از تصریح فرمولیندی
دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان در مرحله انقلاب

۱- دوتاکنیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک - لنین

د مكراتيک خود داری شود . كسانى كه شعار د يكتاتورى پرولتاريا را جاگزيمن د يكتاتورى انقلابى د مكراتيک كارگران و دهقانان مى كند در حقيقت انقلاب سوسياليستى را جاگزيمن انقلاب د مكراتيک مى سازند . مادام كه پرولتاريسا بحكم يك سلسله شرايط خود ويژه ناگزيير است تا به اتفاق نوده خرده بورژوا در انقلاب گام بردارد . اين انقلاب د مكراتيک محسوب مى شود ، و بيانگر اين اتحاد طبقاتى فصوليندى د يكتاتورى ، انقلابى د مكراتيک كارگران و دهقانان است . اما هنگامى كه پرولتاريا نيمه پرولتاريا را به خود ملحق مى سازد و سلطه بپكها رجه خود يعنى د يكتاتورى پرولتاريا را اعمال مى كند ، اين انقلاب سوسياليستى است .

البته نبايد فراموش كرد كه ائتلاف طبقه كارگر و خرده بورژوازي را هرگز و تحت هيچ شرايطى نبايد بمعناى يکى شدن طبقات مختلف فهميد . اين وحدت و ائتلاف با خرده بورژوازي موقتى و مشروط است و كمونيستها موظفند " همواره خصلت موقتى و مشروط اين همبستگى را توضيح دهند و همواره تمايز طبقاتى پرولتاريا را كه فرد اممكن است در جبهه مخالف متحد بين امروزي خویش قرار گيرد خاطر نشان سازند (۱) " هيچ وحدتى حتى با شريف ترين و راسخ ترين د مكراتيهائى انقلابى هرگز پرولتاريا را برآن نخواهد داشت كه هدف بازم بزرگتر و پراهميت ترش يعنى مبارزه براى سوسياليسم ، بخاطر برانداختن كامل حكومت سرمايه ، بخاطر رهائى همه زحمتكشان از قيد هرگونه استثمار را از ياد ببرد . " (۲)

اما تمام تزلزل و ناستواري خرده بورژوازي ، تمام خصلت مشروط و موقتى اتحاد ، باز هم درهائى در اين واقعيت نرديد ايجاد نمى كند كه آنها طرفدار انقلاب د مكراتيک مى باشنند و هرگونه كم بهادان به اين امر مترادف است با خيانت به انقلاب . لنين بازم در دوتاكتيك به اين مسئله اشاره مى كند و مى نويسد : " يك سوسيال د مكرات هرگز و حتى يك لحظه هم نبايد مبارزه ناگزيير طبقاتى پرولتاريا را در راه

۱- وظائف سوسيال د مكراتيهائى روس - لنين

۲- پرولتاريا و دهقانان - لنين

سوسیالیسم برضه دمکرات‌ترین و جمهوری خواه‌ترین بسوزواری و خرده بسوزواری از یاد ببرد. در این مسئله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه میشود که سوسیال دمکراسی باید حتماً و بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبه شدید طبقاتی باشد. از اینجا چنین برمی آید که ترماسا کسی از اینکه با تفاق بسوزواری باید "با هم کویید" دارای جنبه موقتی است و ما موظفیم "متفق را مانند دشمن" شدیداً تحت مراقبت قرار دهیم و الخ. در تمام اینها جای کوچکترین چون و چرا نیست. ولسی خیلی مضحك و ارتجاعی می‌بود، اگر از اینجا چنین استنباط می‌شد که باید وظایف حیاتی متوسط به لحظه فعلی را ولسو این وظایف گذرنده و موقتی هم باشند فراموش کرد و به آنها اعتنائی ننمود و یا بنظر حقارت به آنها نگریست. مبارزه بسا حکومت مطلقه و ظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیستهاست ولسی هرگونه بسی اعتنائی نسبت به این وظیفه در عصر انقلاب دمکراتیک، ارتجاع محض است." (۱)

اکنون که ضرورت انقلاب دمکراتیک، متحدین پرولتاریا در مرحله کنونی انقلاب و معنای ائتلاف پرولتاریا و خرده بسوزواری و نیز شیوه برخورد به آن روشن شد، ضروریست که بر روی خصلت و مضمون انقلاب اندکی مکث کنیم.

دیدیم که تفاوت میان دو مرحله انقلاب یعنی انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی قبل از هر چیز از طریق فرمولبندی تناسب طبقاتی قوا مشخص میگردد، و این فرمولبندی تجسم عینی و مادی خود را در دیکتاتوری کارگران و دهقانان در انقلاب دمکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی می‌یابد. از این رو هرگونه طفره رفتن از تصریح بر شمار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان در انقلاب دمکراتیک هدفی جز مخدوش کردن خط و سرزد و مرحله انقلاب، پسرش از روی

مراحل انقلاب جایگزین کردن انقلاب سوسیالیستی بجای انقلاب دمکراتیک ندارد .

امادر برابر يك چنین دیدگاه سکناریستی و چپ که مبلغ پهرش از روی مراحل است، دیدگاه دیگری نیز پیرامون نحوه برخورد به مرحله انقلاب وجود دارد که بقول لنین دیوار چین و دره عمیقی میان این دو مرحله می بیند و بهیچوجه قسا در نیست خصوصیات انقلاب دمکراتیک توده های ایران را در یابد . اینان که بحق باید برآنها نام شاگردان عقب مانده تاریخ را گذاشت هیچ درک درستی از مراحل مختلف دمکراتیسم و جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن ندارند . فی المثل يك چنین دیدگاهی همان وظائف و خصوصیات را در ۱۹۸۲ برای انقلاب دمکراتیک ایران قائل میشود که انقلاب ۱۹۰۵ و طی همان مسیری را در جهت تکامل به سوسیالیسم ضروری میدانند که این انقلاب و مهتر اینکه درک درستی نیز انقلاب روسیه و نظرات لنین پیرامون انقلاب دمکراتیک روسیه ارائه نمی دهد . یا اینکه بسه خطابیسه مارکس باز میگردد و بدین در نظر گرفتن تغییراتی که طی این مدت صورت گرفته است و مباحثی که در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه توسط لنین پیرامون این مسئله صورت گرفته است ، تئوری منشویکی مراحل را طرح میکنند .

به منظور شناخت درست انقلاب دمکراتیک ایران ، خصوصیات آن و مسیری را که به سمت سوسیالیسم طی خواهد کرد ، لازم است بر روی این مسئله اندکی صکت شود . بدین منظور ضروریست به انقلاب دمکراتیک روسیه بازگردیم .

لنین در اثر معروف خود " انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتبه " پیرامون اختلاف بلشویکها و منشویکها در باره انقلاب دمکراتیک روسیه چنین می نویسد : " تمام مارکسمتهای روسیه قبل از ۱۹۰۵ می گفتند ، انقلاب روسی ، انقلاب پرولتاریائی است . منشویکها که لیبرالیسم را جایگزین مارکسیسم می کردند از اینجا چنین نتیجه میگرفتند که : بنابراین پرولتاریا نیاید از آنحدودی که برای پرولتاریائی پذیرفتنی است ، فراتر

رود و بایید سیاست سازش با پروروزای را پیشه خود سازد . بلشویکها می گفتند که این تئوری يك تئوری لیبرال پروروزائی است . پروروزای می گویند کشور را بشیوه پروروزای ، بشیوه رفرمیستی اصلاح نماید . نه اینکه بشیوه انقلابی و می کوشد تا حد امکان هم سلطنت را محفوظ دارد و هم زمینداری اربابی و غیره را . پرولتاریا باید انقلاب پروروزا - دمکراتیک را به سرانجام برساند و امکان ندهد که او را بوسیله رفرمیسم پروروزائی " دست بسته " بگذارند " (۱)

در انقلاب دمکراتیک روسیه لنین برای نخستین بار به طرح مسئله ای می پردازد که برای بسیاری از مارکسیستهای آن دوران که مارکسیسم را عقیقا درك نکرده بودند نا مفهوم بود . او مطرح کرد که در انقلاب دمکراتیک روسیه پروروزای حامل هیچگونه رسالتی نیست و اکنون این پرولتاریاست که باید در راس جنبش دمکراتیک بشیوه ای انقلابی و وظائف انقلاب پروروزا - دمکراتیک را انجام برساند . چرا که پروروزای روسیه هر چند این تحولات بفتح او بود ، اما از ترس توده ها سیاست بنده و پست و سازش را پیش می گرفت و می کوشید کشور را بشیوه رفرمیستی اصلاح نماید . از همین رو لنین میگفت پروروزای جسون و خود غرض است ، بخودش خیانت می کند ، بنابراین پرولتاریا باید بشیوه ای انقلابی انقلاب پروروزا - دمکراتیک را بسر انجام برساند . اما منشویکها که بقول لنین لیبرالیسم را جایگزین مارکسیسم می کردند ، از اینکه انقلاب روس جنبه پروروزائی دارد چنین نتیجه می گرفتند که پروروزای همچنان نیروی محرکه انقلاب محسوب می شود ، بایید ابتکار عمل را به پروروزای سپرد و پرولتاریا نباید از آنحدودی که برای پروروزای پسندیرفتنی است فراتر رود و کاری کنند که پروروزای از انقلاب برسد . بحث مربوط به انقلاب روسیه ، نیروهای محرکه انقلاب و وظائف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک

۱- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتبه - لنین

بصورت یکی از مباحث حاد آن دوران در آمد . کائوتسکی که در آن زمان هنوز مارکسیست و اتوریته انترناسیونال دوم بود ، در این مباحثه بنفع تاکتیکهای بلشویکی نظر داد . نئین در پلمیک های خود علیه پلخانف منشویک به مباحث کائوتسکی در پاسخ پلخانف که سؤال کرده بود آیا خصلت عام انقلاب روسیه چیست ؟ بسوزووائی یا سوسیالیستی ؟ رجوع میکنید و مینویسید : " هنگام بررسی سؤال پلخانف از کائوتسکی مبنی بر اینکه :

۱- " خصلت عام " انقلاب روسیه چیست ؟ بسوزووائی یا سوسیالیستی ؟ میگوید این سوالات نمونه ظریفی از متافیزیک هستند " ما آری ، یانه نه - هرچیز جز این است مایه شرم است " ما این یا آن یا انقلاب بسوزووائی یا انقلاب سوسیالیستی بقیه را میتوان براهتی بشیوه قیاس از " جواب " اصلی استنتاج کرد " و ادامه میدهد " کائوتسکی می نویسد : " خوب است بفهمیم که بسوزووائی و مسائل کاملاً نوینی روانیم که هیچک از الگوهای قدیمی با آن تطبیق نمی کنند ؟ کائوتسکی با این گفته در پاسخ به پلخانف درست به هدف میزند : خصلت عام انقلاب ما بسوزووائیست یا سوسیالیستی ؟ کائوتسکی می گوید این الگو قدیمی است ، سؤال نمیتواند با این صورت مطرح شود . این روش مارکسیستی نیست . انقلاب روسیه انقلاب بسوزووائی نیست زیرا بسوزووائی یکی از نیروهای صحرکه جنبش انقلابی روسیه را تشکیل نمیدهد و انقلاب روسیه انقلاب سوسیالیستی نیست ، زیرا یقیناً نمیتواند به دیکتاتوری پرولتاریا یعنی حکومت پرولتاریا بتهائی منجر گردد . سوسیال دمکراتها نمیتوانند در انقلاب روسیه به پیروزی برسند و باید بدین منظور کوشش کنند . لیکن پیروزی در این انقلاب نمیتواند پیروزی پرولتاریا بتهائی بدون کمک طبقات دیگر باشد . در این صورت چه طبقه ای به سبب شرایط عینی انقلاب کنونی متحد پرولتاریاست ؟ دهقانان . " فقط بین پرولتاریا و دهقانان است که در تمام دوره مبارزه انقلابی منافع مشترک پایدار وجود دارد . " این اظهارات کائوتسکی تأثید درخشانی

است از تاکتیک های جناح انقلابی حزب سوسیال دمکرات روسیه یعنی تاکتیکهای بلشویکها" (۱)

صباحشی که نئین پیرامون انقلاب دمکراتیک مطرح کرد ، نقطه آغازی شد بر درک نئوین از انقلاب دمکراتیک و پایانسی بر برداشت کهنه از انقلاب دمکراتیک . تمام این صباحت بنحو جامعی در اثر نئین " دمکراتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" جمع بندهی شد . اما در آن دوران این انقلاب صیباستی با از میان بردن کلیه بقایای کهن ، بقایای سرواژه ، از جمله سلطنت و امتداد تزاری زمینیه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپائسی ونه آسیائسی سرمایه داری هموار کند و بدین طریق زمینیه عینی و ذهنی لازم را برای انقلاب سوسیالیستی هموار کند . یعنی پرولتاریا برای رسیدن به هدف نهائی خود صیباستی ابتدا در اتحاد با دهقانان این صوانع را از سر راه تکامل جامعه و زنده نیروهای مولده بردارد ، و انجام این امر جز از طریق تکامل سرمایه داری جامعه ممکن نبود .

نئین در این باره می گفت : "مارکسیستها صلبا معتقدند که انقلاب روس جنبه بسوزواری دارد ، این یعنی چه ؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دمکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرده اند بخودی خود نه تنها صوجبات اضمحلال سرمایه داری و سیادت بسوزواری را فراهم نمی سازد بلکه بعکس برای اولین بار زمینیه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپائسی ونه آسیائسی سرمایه داری آماده می نماید و برای اولین بار سیادت بسوزواری را بشابیه یک طبقه صیصر می سازد

بهیچ روی از اینجا چنین بر نمی آید که انقلاب دمکراتیک نمی تواند هم بشکلی بوقوع پیوندد که پیشتر سود مندی آن صتوجه سرمایه دار بزرگ ، سلطان سرمایه صالی و صالک "منورالفکر" باشد و هم بشکلی

۱- پیشگفتار بر ترجمه روسی جزوه کائوتسکی "نیروهای محرکه و چشم انداز انقلاب روسیه" نئین

که برای دهقان و کارگر سودمند باشد..... نه فقط پایه‌های سرمایه‌داری را محو نمی‌سازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده و عمیق‌تر می‌کند، به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقه کارگر را منعکس ننموده بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس مینماید، چون در رژیم سرمایه‌داری سیادت بورژوازی بر طبقه کارگر امریست ناگزیر، لذا با حقانیت کامل می‌توان گفت که انقلاب بورژوازی آنقدر که بورژوازیست به نفع پرولتاریا نیست..... از این اصول چنین مستفاد می‌شود که فکر تجسس راه نجات برای طبقه کارگر در چیزی بجز ادامه تکامل سرمایه‌داری فکریست ارتجاعی. در کشورهای مانند روسیه آنقدر که بطبقه کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه‌داری آسیب می‌رسد از خود سرمایه‌داری نمی‌رسد. از این رو وسیع‌ترین، آزادترین و سریع‌ترین تکامل سرمایه‌داری مورد علاقه صلح طبقه کارگر است (۱)

سازمان این جملات لنین را مفضل در اینجا ذکر کردیم تا نشان دهیم که انقلاب دمکراتیک روسیه می‌بایستی با برانداختن "بقایای کهن یا بقایای سرواژ" از جمله سلطنت و حکومت مطلقه "زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروسائی و نه آسیائی سرمایه‌داری" هموار نماید "سیادت بورژوازی را بمثابة یک طبقه صیر" سازد. پایه‌های سرمایه‌داری را وسعت داده و عمیق‌تر کند. بیشترین "سودمندی آن متوجه سرمایه‌دار بزرگ، سلطان سرمایه‌دالی و مالک "منورالفکر" است. آنقدر که بنفع بورژوازیست بنفع پرولتاریا نیست "در اینجا" وسیع‌ترین، آزادترین، و سریع‌ترین تکامل سرمایه‌داری مورد علاقه صلح طبقه کارگر است "فکر تجسس راه نجات برای طبقه کارگر در چیزی بجز ادامه تکامل سرمایه‌داری، فکریست ارتجاعی". آنچه که لنین در باره وظائف انقلاب دمکراتیک و آزادترین، وسیع‌ترین، و سریع‌ترین تکامل سرمایه‌داری طرح می‌کند، بی‌تردید فکری است کاملاً درست و در آن زمان

۱- دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک - لنین

جامعه روسیه نمی توانست از مسیر دیگری جز از طریق تکامل سرمایه داری
به پیش رود .

پرولتاریای روسیه در اتحاد با دهقانان می بایستی در برابر
بوروژوازی چین ، و خود غرض وظائف دمکراتیک انقلاب را بانجام
برساند . این انقلاب وظیفه داشت تا با برانداختن بقایای کهن ،
بقایای سرواژه سلطنت و استبداد تزاری این بقایای قرون وسطایی را
که سدهای سرسراه توسعه و تکامل سرمایه داری بودند ، از میان
بردارد ، و تکامل وسیع و سریع سرمایه داری را تأمین کند . در آن
دوران تجسس راه دیگری جز تکامل سرمایه داری جامعه حقیقتاً فکری
بود ارتجاعی که ریشه در گرایشات نارودنیکسی داشت . اما آیا میتوان
از این امر چنین نتیجه گرفت که در ایران نیز انقلاب با همان
وظائف انقلاب روسیه روبرو است و در اینجا نیز تجسس راه دیگری جز
تکامل سرمایه داری فکریست ارتجاعی ؟

اولاً از هنگامی که دیگر کشورهای سوسیالیستی در سطح جهانی پدید
آمده و نظام سرمایه داری با گنبدی گسی و اضطلال روبرو شده است ،
حتی عقب مانده ترین کشورها نیز می توانند بشرط آنکه رهبری در
دست طبقه کارگر باشند از طریق طی راه رشد غیر سرمایه داری تکامل
به سوسیالیسم گذار کنند . این رهنمود لنین پس از پیروزی انقلاب کبیر
سوسیالیستی اکبر و از طریق کمیته‌نشین در بسیاری از کشورهای آمیاشی
جنوب شرقی و اروسی شرقی به مرحله عمل نیز درآمد . شانیسا
بهیچوجه نمیتوان مدعی شده که در کشورهای نظیر ایران ما با
بوروژوازی چین و خود غرض روبرو هستیم که بخودش خیانت می کند و
تکامل سرمایه داری جامعه مورد علاقه صلح پرولتاریاست . در اینجا
نه آنقدر که از مناسبات کهن ، سرواژه سلطنت و حکومت مطلقه که از
سلطه امپریالیسم و پاپیگاه اجتماعی آن جامعه رنج می برد . در اینجا
هرگونه صحبتی در باره تکامل سرمایه داری نه تنها موانع موجود
را بر طرف نخواهد ساخت بلکه بالعکس این موانع را تقویت خواهد

کرد. در اینجا نه انقلاب میتواند بنفع سرمایه‌دار، سلطان‌مالسی و مالک صنوبرالقدر باشد و نه پیشرفت و تکامل سرمایه‌داری مورد علاقه مسلم طبقه کارگر، بلکه این انقلاب برای اینکه به اهداف خود برسد باید بورژوازی را از رأس قدرت به زیر افکند، پایگاه اجتماعی امپریالیسم را در هم کوبد و سمت‌گیری سوسیالیستی داشته باشد. بنابراین امروز برخورد لنینی به مسئله بشکل دیگر مطرح میشود. هرگونه فکری در مورد راه‌رشد تکامل سرمایه‌داری فکریست ارتجاعی. هدف انقلاب دمکراتیک توده‌های ایران این نیست که راه را برای سرمایه‌داری هموار کند بلکه مسئله‌رشد این انقلاب به سوسیالیسم از طریق یک پروسه لاینقطع است. در انقلاب دمکراتیک ایران نه تنها بورژوازی نیروی محرکه انقلاب نیست، نه تنها توده‌های پیشرفت انقلاب علاقه‌ای ندارد بلکه بالعکس دشمن سرسخت هرگونه تحول انقلابی در جامعه و پاسداری تمام مناسبات اجتماعی ارتجاعی و سلطه امپریالیسم می‌باشد. در انقلاب دمکراتیک ایران جای ناپیکیری بورژوازی را لایسه‌های فوقانی خرد بورژوازی گرفته است. این در وجه عمده بقایای کهن و سرواژ نیست که بایست جاروب شود، این تزاریسیم نیست که باید سرنگون گردد، بلکه اساسا برانداختن سلطه امپریالیسم و لاجرم سرنگونی بورژوازی وابسته به‌شابه پایگاه اجتماعی آن وظیفه انقلاب است.

تردید نیست که در ایران نیز ما بایک انقلاب دمکراتیک و نه انقلاب سوسیالیستی روبرو هستیم در اینجا نیز در گام نخست نه دیکتاتور توری یک طبقه واحد، سلطه یکپارچه پسرولتاریا بلکه دیکتاتور توری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان اعمال خواهد شد. اما انقلاب ایران نه انقلاب بورژوا-دمکراتیک فرانسه و نه انقلاب دمکراتیک روسیه و نه چین و نه ویتنام است. انقلاب دمکراتیک ایران یک انقلاب توده‌های است که با وظایف خاصی خویش روبروست، و از خصوصیات صحنه خویش برخوردار است.

اگر در انقلابات دیکراتیک از نوع کهن بورژوازی نهروی محرکه و رهبرانقلاب بود، در انقلاب ایران همانند انقلابات دیکراتیک طراز نوین در کشورهایی چون ویتنام، پرولتاریا رهبر مخلص بفرود انقلاب محسوب میشود که بدون این رهبری پیروزی انقلاب دیکراتیک اساساً ناممکن است، در آنجا دیکتاتوری بورژوازی در اینجا دیکتاتوری کارگران و دهقانان، در آنجا جمهوری دیکراتیک پارلمانی در اینجا جمهوری دیکراتیک توده‌ای، در آنجا دولتی از طراز کهن، در اینجا دولتی از طراز نوین برقرار میگردد. "انقلاب بورژوائی به تعویض گروه استثمارکننده‌ای که در رأس قرار دارند با گروه استثمارکننده دیگر اکتفا میکند و بنابراین احتیاجی به در هم شکستن دستگاه کهنه دولتی ندارد." (۱) اما در انقلاب دیکراتیک ایران نه صحبتی از تعویض یک گروه استثمارگر در رأس قدرت با گروه استثمارگر دیگر در میان است و نه حفظ دستگاه دولتی کهنه بلکه اساساً سخنی بر سر در هم شکستن ماشین دولتی کهنه است. چرا که بدون در هم شکستن ماشین دولتی کهنه نه تأمین دیکراتیک و نه پیروزی انقلاب هیچیک میسر نیست. در اینجا اگر چه هنوز دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای سلطه یکپارچه پرولتاریا وجود ندارد، با این وجود دیکتاتوری دیکراتیک توده‌ای وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا را در زمینه در هم شکستن ماشین دولتی کهنه انجام میدهد. چرا که اگر مضمون اساسی انقلاب پرولتری دیکتاتوری پرولتاریاست، "فرصت" دیکتاتوری پرولتاریا "فقط بیان تاریخاً مشخص تر و علماً دقیق تر آن وظیفه پرولتاریا در مورد" در هم شکستن "ماشین دولتی بورژوازیست" (۲) این است دلیل اینکه چارترون شین میگوید: "در تاریخ جامعه بشری دیکتاتوری کارگران و دهقانان در مقوله دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد" (۳) **

۱- اصول لنینیسم - استالین

۲- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - لنین

۳- در باره انقلاب ویتنام - ترون شین

در هم شکستن مائین دولتی کهنه نخستین نشانه و پیش شرط هرگونه انقلاب اجتماعی است و درست همین امر است که به انقلاب ایران مضمون کاملاً اجتماعی می بخشد . در اینجا مسئله صرفاً انتقال قدرت سیاسی از یک دست به دست دیگر ، مسئله تصرف قدرت سیاسی در میان نیست ، بلکه مسئله در هم شکستن ارگانهای اقتصاد بسوزواری در میان است . و اما بعد اگر " انقلاب بسوزواری فقط یک وظیفه داشت و آن اینکه تمام بندهای جامعه پیشین را پاره نموده ، برسد و بسوزواری را ، هر انقلاب بسوزواری با انجام این وظیفه تمام آن کاری را میکند که از او خواستارند یعنی رشد سرمایه داری را تقویت می کند و اگر " وظیفه اساسی انقلاب بسوزواری آنست که قدرت سیاسی را به دست گرفته و آنرا با اقتصادیات موجوده بسوزواری متناسب سازد " (۱) انقلاب ایران به هیچ روی یک چنین وظیفه ای در برابر خود ندارد که با برانداختن قید و بندها و موانع قدوسی رشد سرمایه داری را تقویت کند ، چرا که نه تنها از یک دیدگاه تاریخی ، در عصر انقلابات پرولتری ، عصر اضمحلال گندیدگی و تلافی نظام سرمایه داری ، و شکل گیری یک اردوگاه سوسیالیستی وظیفه رشد سرمایه داری در انقلاب ایران فکریست ارتجاعی ، بلکه همان ساخت سرمایه داری وابسته ایران نشان می دهد که طی یک چنین مسیری جز شکست انقلاب و عدم تحقق اهداف آن نتیجه ای نخواهد داشت . چرا که اگر کسی بنحو جدی و نه در حرف به برانداختن سلطه امپریالیسم معتقد باشد ، باید این واقعیت مسلم را درک کند که سلطه امپریالیسم بنحو لاینفکی با مناسبات موجوده و ساخت سرمایه داری وابسته پیوند دارد . آنچه که تضمین کننده و تأمین کننده پایداری سلطه امپریالیسم می باشد ، آنچه که مانع رشد نیروهای مولده پیشرفت اقتصادی و توسعه کامل مبارزه طبقاتی است آنچه که باعث برجای ماندن

بسیاری از بقایای نظامات کهن، دیکتاتوری عربیان و افسار گسیخته، ستم و فقر هولناک کارگران و زحمتکشان ایران است همانا سرمایه‌داری وابسته است. نمیتوان سلطه امپریالیسم را برانداخت مگر آنکه پایه‌های مادی این سلطه را برانداخت. قدرت سیاسی امپریالیسم از قدرت اقتصادی آن جدا نیست و سلطه امپریالیسم به رونمای سیاسی محدود نمی‌شود. هر دیندگاه دیگری جز این، اساساً نقض و قدرت سرمایه مالی و سیستم تقسیم کار جهانی امپریالیسم را درک نکرده است و نفهمیده است که سرمایه مالی در زمینه مناسبات بین‌المللی و کلیه مناسبات اقتصادی آنچنان نیروئی بزرگ و میتواند گفت قاطعی است که حتی قادر است دولتهائی را هم که از کامل‌ترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد و واقعا تابع می‌سازد. (۲) و این سرمایه مالی است که بنسب قدرت خود جهان را بمعنای حقیقی کلمه تقسیم کرده است از اینرو نمیتوان در جامعه‌ای چون ایران که شالوده‌های اقتصادی جامعه در شبکه‌انبوهی از وابستگی گرفتار است و در بازار جهانی سرمایه بنحو ارگانیک انغام شده و سرمایه‌مالی با هزاران رشته مرئی و نامرئی نفوذ خود را اعمال می‌کند.

بدون مبارزه با شالوده‌های اقتصادی - اجتماعی سلطه امپریالیسم نمیتوان این سلطه را برانداخت، کسی که نخواهد بدون مبارزه با این پایه‌های اقتصادی و اجتماعی سلطه امپریالیسم را براندازد، جز دفاع ردیالانه از وضع موجود کاری نکرده است. در انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران مهمترین وظیفه پس از قبضه قدرت سیاسی مبارزه مجدده علیه پایگاه اجتماعی امپریالیسم، بسوزروازی وابسته، سلب مالکیت فوری از بسوزروازی بزرگ و صادره و ملی کردن سرمایه‌ها و مؤسسات امپریالیستی و در یک کلام در اختیار گرفتن اساسی ترین شریانهای اقتصادی جامعه است.

۲ - امپریالیسم بحثایه عالیترین مرحله سرمایه‌داری - لنین

اگر در انقلاب دمکراتیک چین و ویتنام شعار این بود که مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه فئودالیسم جدا نیست ، در انقلاب ایران مسئله بشکل دیگر مطرح میشود : مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه سرمایه داری وابسته ، از مبارزه علیه پایگاه اجتماعی امپریالیسم جدا نیست . این انقلاب برای پیروزی قطعی و نهائی خود باید سمت گیری مشخص سوسیالیستی داشته باشد ، از اینرو يك مرحله گذار به سوسیالیسم محسوب می شود . خصوصیت این مرحله در این است که در آن عناصر گذشته و آینده در هم می آمیزند و مبارزه میان این دو تعیین کننده راه سرمایه داری یا سوسیالیسم است . لنین سالها پیش در "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" بیک نکته جالب و بسیار آموزنده ، اشاره میکند ؟ در شرایط تاریخی مشخص عناصر گذشته و آینده در هم آمیخته و در راه با هم مخلوط می شوند . کار مزدوری و مبارزه با آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفه آن در رژیم سرواژ بسته می شود . ولی این موضوع بهیچوجه مانع این نیست که ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی سراصل بزرگ تکامل را از یکدیگر تفکیک نمائیم . ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطه مقابل هم قرار میدهیم . ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک آنها از یکدیگر اصرار می ورزیم ولی آیا میتوان منکر این شد که عناصر خاص و جداگانه ای از این دو انقلاب در تاریخ با یکدیگر در هم می آمیزند ؟ مگر عصر انقلابهای دمکراتیک در اروپا شاهد یک سلسله نهضت های سوسیالیستی و تلاشهای سوسیالیستی نبوده است ؟ مگر انقلاب سوسیالیستی اروپا در آینده هنوز کارهای بسیار فراوانی که باید در رشته دمکراتیسم با انجام برساند ، در پیش ندارد ؟ (۱) و همین مبنای نظری است که بویژه در آثار لنین پس از انقلاب فوریه و نیز انقلاب سوسیالیستی اکبر تکامل می یابد ،

۱- دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک - لنین

انقلاب فوریه از يك انقلاب بسوزووائی معمولی فراتر می رود. با انقلاب
اکتبر مسائل متوسط به انقلاب بسوزووا - دمکراتیک در اثنای راه در
جریان عمل و بمشابه محصول فرعی کار سوسیالیستی "حل میگردد" ،
"نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول می یابند و
انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم مینماید . مبارزه و تنها مبارزه است که
معیار می کند تا چه حد وی انقلاب اول موفق خواهد شد با انقلاب
دوم تحول یابد" (۱) در انقلاب ویتنام نیز با هرگونه درک مکانیکی
در مورد رابطه دو انقلاب و دو گرایش انحرافی "گام بگام" یا "پیش
از روی مراحل" سرزنشی می شود . ترون شین در گزارش خود به
دومین کنگره ملی حزب در ۱۹۵۱ ضمن سرزنشی مشخص با این دو
گرایش انحرافی می گوید : " ما نباید این برداشت مکانیکی را که
پروسه پیشرفت ویتنام به سوسیالیسم نباید با اتحاد شوروی و دیگر
کشورهای دمکراتیک خلق همانند باشد کنار بگذاریم . یک چنین
برداشتی ویژگیهای خاص ویتنام را نادیده میگیرد " او سپس توضیح می دهد که " مراحل
متعدد انقلاب ویتنام بدنبال یکدیگر می آیند و کاملاً با یکدیگر پیوند دارند . برخی
از وظایف یک دوران ممکن است تا حدی در مرحله قبل صورت گیرد و بعضی
اوقات فقط در مرحله بعدی امکان انجام برخی اهداف که بطور کامل در مرحله
قبل انجام نگرفته است وجود دارد . با این وجود ما نباید فراموش کنیم که هر
مرحله وظیفه مرکزی خود را دارد . ما نمی توانیم وظیفه محوری فوری یک مرحله را به
وظیفه محوری فوری مرحله بعد تغییر دهیم و همینطور نمی توانیم وظیفه محوری یک
مرحله را همطراز با وظیفه محوری قبل قرار دهیم . اگرما تاحدی وظیفه محوری یک
مرحله را در جریان مرحله پیش انجام ندهیم ، فقط تا آن حد خواهد بود که برای
انجام وظیفه محوری آن مرحله سودمند تشخیص داده شده است" (۲)

راهی که پروسه انقلاب ایران طی خواهد کرد از سرمایه داری وابسته به دمکراسی

۱- بمناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر - لنین

۲- درباره انقلاب ویتنام - ترون شین

توده‌های، از مکراسی توده‌های به سوسیالیسم است، ما باید مرحله اما بهم پیوسته انقلاب روسو هستیم، هیچ دیوار چین و دره عمیقی ما بین این دو مرحله وجود ندارد، پروسه بهم پیوستگی این دو مرحله انقلاب چنانست که هرگونه گسست در این پروسه بمعنای شکست انقلاب خواهد بود. انقلاب دمکراتیک توده‌های تنها یک مرحله گذار به سوسیالیسم خواهد بود و اقداماتی که طی این پروسه صورت خواهد گرفت گام‌هایی بسوی سوسیالیسم است. در اینجا هنوز صحبت بر سر دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای سلطه یکپارچه یک طبقه و دولت سوسیالیستی نیست، چرا که در کشوری که میلیونها تولید کننده خرد وجود دارد و مادام که پرولتاریا باتفاق خرد به پروژوازی در انقلاب حرکت می‌کند، صحبت از سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی حرف‌پرتی است، در اینجا هنوز سخن بر سر دیکتاتوری کارگران و دهقانان و دولت انقلابی دمکراتیک است. هر تالانسی در جهت الگو برداری از انقلاب روسیه، چین و ویتنام، هر دوک مکانیکی در مورد رابطه و مرحله انقلاب هرگونه دچار شدن به دیدگاه "گام" یا "پرش از روی مراحل" همگی غیرمارکسیستی و محکوم بشکست است. بقول لنین: "وظائف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود همه چیز نسبی است. همه چیز گذرند است، همه چیز متغیر است... حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت همیشه مشخص است." (۱)

انقلاب دمکراتیک توده‌های ایران با وظائف خاص خویش روبروست و با خصوصیات ویژه خود مشخص می‌شود. اما راه آن همان دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم خواهد بود.

اکنون که دانستیم در کشوری که عمیقا خرد به پروژواژیمت، در کشوری که توده مردم هنوز دارای تمایلات دمکراتیک هستند و هنوز از سوسیالیسم به دور می‌باشند، در کشوری که بقایای نظامات کهن و سیمما وجود دارد، در کشوری که هنوز بسیاری مسائل از وظائف پروژوا- دمکراتیک بجای مانده است (عدم تصفیه کامل مظاهر و بقایای

۱- دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک - لنین

فئودالی ، وضعیت زنان ، مسئله آزادبهای سیاسی و مدنی ، مذہب ، مستعمری نسبت به ملیتها و) در کشوری که سلطه امپریالیسم توده وسیعی را مبارزه ضد امپریالیستی برانگیخته است ، در کشوری که هنوز تضادها و مبارزه طبقاتی بحد کافی نضج نگرفته و پرولتاریا بحد کافی متشکل نشده است ، روشن میگردد که چرا هدف فوری پرولتاریای ایوان نمیتواند انقلاب سوسیالیستی و برقراری فوری دیکتاتوری پرولتاریا باشد بلکه این هدف فوری ، انقلاب دمکراتیک توده های و برقراری جمهوری توده های ایران است . (۱)

براین مبنا امر انقلاب سوسیالیستی منوط است به اجرای هرچه کاملتر برنامه حد اقل پرولتاریا و نه حد اکثر آن .

این برنامه که در چارچوب رژیم دمکراسی توده های و از طریق یک دولت انقلابی - دمکراتیک قابل تحقق است ، نه تنها خواست پرولتاریا در مرحله کنونی انقلاب محسوب می گردد و برای عملی ساختن سوسیالیسم ضروریست ، بلکه تا مین کننده حد اکثر منافع دهقانان و خرده بورژوازی شهری نیز می باشد . این برنامه که مضمون فعالیت دولت دمکراتیک توده های را تشکیل میدهد ، در کلی ترین نکات خود بشرح زیر خواهد بود :

- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک توده های ایران فوری ترین وظیفه ایست که پرولتاریا در جهت آن مبارزه می کند . دولت انقلابی - دمکراتیک که از بطن قیام صلحانه توده ها بیرون خواهد آمد ، ارگان قیام پیروزمند توده ها و تبلور اراده آنها محسوب میگردد . مضمون طبقاتی این دولت را دیکتاتوری انقلابی ، دمکراتیک کارگران و دهقانان تشکیل می دهد و در اینجا دمکراسی

۱- جمهوری توده های ایران ، از نظر معنا و مضمون گویاتر از جمهوری دمکراتیک خلق می باشد ، اما چون جمهوری دمکراتیک خلق مصطلح شده است ، میتوان آنرا بجای جمهوری توده های ایران بکار برد .

برای اکثریت عظیم مردم ، کارگران ، دهقانان و خرد و بورژوازی شهری و دیکتاتوری و سرکوب علیه ضد خلق و دشمنان انقلاب است ، شکل آن جمهوری توده‌ای است .

- خرد کردن مائین دولتی بورژوازی ، انحلال دستگاه نظامی -

بوروکراتیک موجود و حق حاکمیت خلق از طریق ارگانهای توده‌ای .

- انحلال پلیس و ارتش حرفه‌ای ، سپاه ، کمیته‌ها و تمام دستگاه -

همه‌ای سرکوب و در عوض تسلیح عمومی خلق و ایجاد ارتش توده‌ای .

- انحلال تمام دستگاه بوروکراتیک و اعمال حاکمیت خلق از طریق شوراهای

و مجامع خلق که به عنوان نهاد های مقتنه و مجریه عمل خواهند کرد .

- نفوسیتسم انتصابی مقامات ، انتخابی بودن کلیه مناصب در

مقامات ، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و حق انتخاب کنندگان به عزل

نمایندگان خود . صاحب منصبان حقوقی برابر با مزد متوسط یک

کارگر ماهر دریافت خواهند کرد .

- لغو تمام دستگاه قضائی موجود ، ایجاد دادگاههای خلق و انتخابی

بودن قضات .

- حق رای همگانی ، برابر ، ستقیم و مخفی برای تمام افراد زن

و مرد که به سن ۱۸ سال رسیده باشند .

- مصونیت فرد و محل زندگی او .

- آزادی مسافرت و اقامت و شغل .

- لغو بدخالت در زندگی خصوصی افراد

- آزادی مکاتبات

- لغو هرگونه تنگنیش ، شکنجه و جاسوسی

- آزادی فکر و اعتقاد ، آزادی بیان ، مطبوعات و انتشارات

- آزادی شکل و انجمن (اتحادیه ، سندیکا ، شورا ، کانونهای

دمکراتیک و غیره) آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی

- آزادی گردهم آیی ، میتینگ ، تظاهرات و اعتصاب

- علنی بودن کلیه محاکمات و برخورداری کامل ضمیمین از حق

انتخاب وکیل و دفاع و دادرسی

— برابری حقوق برای تمام اتباع کشور مستقل از عقیده ، نژاد ،

جنسیت ، قومیت و ملیت

— جدائی کامل دستگاه مذهب از دولت و مدارس از مذهب

دین نباید امری خصوصی اعلام شود . مجامع و مراجع دینی نباید هیچگونه ارتباطی با حکومت داشته باشند . هرکمی باید آزاد باشد . دین داشته باشد ، یا نداشته باشد . هرگونه مذهب رسمی ، هر گونه امتیاز ویژه برای یک مذهب خاص و تبعیض بر اساس مذهب ملغی است .

تدریس هرگونه امور دینی و مراسم اجباری از مدارس و آموزشگاهها حذف شود ، آموزش عرفی از آموزش شرعی جدا گردد . روحانیون نباید هیچگونه وجهی از دولت دریافت کنند . تمام محدودیت‌هایی که علیه اقلیت‌های مذهبی اعمال می‌شود ، باید ملغی گردد .

— لغو هرگونه تبعیض بر پایه جنسیت و رعایت کامل حقوق اجتماعی زنان .

زنان باید از حقوق اجتماعی برابر با مردان برخوردار باشند و هرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت و مقررات اجباری باید ملغی گردد .

— حق تعیین سرنوشت برای ملیت‌های تحت ستم

تضمین حق تعیین سرنوشت تاسرحند جدائی و تشکیل دولت‌های مستقل برای کلیه ملل تحت ستم ایران منافع کارگر ایران و زحمتکشان ملل تحت ستم را این است که مشترکاً یک دولت مقتدر تشکیل دهند ، اما این اتحاد را وظایبانه و آزادانه خواهد بود . جمهوری دموکراتیک توده‌های ایران بر اتحاد آزادانه و وظایبانه ملیتها استوار است . تمام ملیتهایی که بنا بصیقل و اراده خود را وظایبانه به جمهوری دموکراتیک توده‌های ایران بپیوندند از خود مختاری وسیع منطقه‌ای برخوردار خواهند بود .

هرگونه امتیاز و اعمال ستم ملی ملغی است

— آموزش رایگان و اجباری تا پایان دوره متوسطه

بهره مندی تمام دانش‌آموزان به هزینه دولت از غذا ، پوشاک و وسائل تحصیل و ایاب و زهاب . دگرگونی بنیادی در سیستم آموزشی بر مبنای یک

سیستم انقلابی و مترقی و اقدام فوری در جهت يك بیکار انقلابی بمنظور ریشه کن کردن بیسوادی،

- بهداشت و درمان رایگان

تمام افراد جامعه باید از درمان رایگان و بهداشت مناسب برخوردار باشند. رایگان شدن کلیه خدمات درمانی و بهداشتی، تغذیه مناسب و رایگان در مدارس و کارخانه، گسترش درمانگاهها و بیمارستانها، ایجاد شیرخوارگاه، مهد کودک و گسترش مؤسسات آموزشی بهداشتی و پزشکی. - تأمین مسکن و تعدیل اجارهها

بمنظور کاستن از بار هزینه‌های زحمتکشان، تأمین فوری مسکن و تعدیل این مشکل اجتماعی بصورت يك اقدام فوری باید منازل، آپارتمانها و کلیه ساختمانهای نیروهای ضد خلقی هتلها و ساختمانهای زائد دولتی در اختیار زحمتکشان قرار گیرد. مادام که مشکل مسکن بطور بنیادی حل نشده است و زحمتکشان صاحب مسکن نشده‌اند، اجارهها باید متناسب با سطح دستمزد زحمتکشان تعیین و به مرحله اجرا در آید.

- حقوق کار برای همه

بیکار گماردن بیکاران، تضمین شغلی هممه شدن در مقابل بیکاری و پرداخت حقوقی معادل مخارج يك خانواده زحمتکش به بیکاران.

- لغو تمام مالیاتهای غیر مستقیم و برقراری مالیات تصاعدی بر ثروت و

درآمد وارث.

دولت انقلابی - دیکراتیک کارگران و دهقانان بمنظور مبارزه عملی در جهت سراننداختن سلطه امپریالیسم، محروم کردن امپریالیسم از پایه های اقتصادی، اجتماعی این سلطه، قطع وابستگی اقتصادی، کنترل عمومی اقتصاد، انجام اقداماتی در جهت رفاه عمومی تودهها، توسعه اقتصادی و رشد نیروهای مولده و برداشتن گامهایی بسوی سوسیالیسم اقدامات اقتصادی زیر را بمرحله اجرا در خواهد آورد:

- ملی کردن سرمایه های بزرگ

با این اقدام مهمترین بخش صنایع و مؤسسات مالی و بازرگانی، حمل

و نقل و وسائل ارتباطات، بورژوازی وابسته، مؤسسات و اموال وابسته به روحانیت و نهادهای مذهبی و سرمایه‌های متعلق به انحصارات امپریالیستی بمالکیت عموم خلق در خواهد آمد و بخش عظیمی از رشته‌های استراتژیک اقتصاد تحت کنترل و نظارت مستقیم در خواهد آمد. از این رو این امر بدولت انقلابی دمکراتیک امکان خواهد داد که با در دست داشتن مهمترین بخش وسائل تولید و نیز یاری گرفتن از دولتهای دوست در جهت پایه ریزی صنایع سنگین، تغییر خط تولید مونتاز، توسعه اقتصادی و قطع وابستگی گام بردارد.

- ملی کردن بانکها و متحد ساختن آنها در یک بانک واحد

باید کلیه بانکها ملی شود و در یک بانک واحد متمرکز گردند. چرا که امروزه بانکها مراکز حیات اقتصادی و حساسترین مرکز نظام اقتصادی جامعه سرمایه داری محسوب می‌شوند. بانکها با تمام رشته‌های اقتصاد و سرمایه‌های امپریالیستی پیوند ناگستنی دارند. بدون ملی کردن بانکها و تمرکز آنها در یک بانک واحد نه میتوان یک گام عملی در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم قطع وابستگی اقتصادی، کنترل واقعی بر تولید، توزیع، معاملات و بازرگانی برداشت و نه جلوگیری از حقه بازیها و توطئه‌های شروتصندان را گرفت. همچنین ملی کردن بانکها این امکان را نیز فراهم می‌آورد که اعتبار آسان و سهل الوصول در اختیار دهقانان و خرده تولید کنندگان قرار گیرد. علاوه بر ملی کردن بانکها، مؤسسات و مراکز مهم مالی دیگر بنظیر شرکتها ی بیمه نیز باید ملی شود و در یک مؤسسه واحد متمرکز گردند.

- تمرکز اجباری صاحبان صنایع در سند یگاها و برقراری کنترل

کارگری بر آنها

در جهت صرفه جویی در وسائل و نیروی کار و مقابله با سوءاستفاده‌ها ضرورت آن صاحبان صنایع و کارفرمایانی که سرمایه آنها مصادره و ملی نشده است اجبارا در اتحادیه‌ها و سند یگاها متمرکز گردند و

کنترل کارگری از طریق کارگران و کارمندان در این مؤسسات بمرحله اجرا درآید. این بخش از صاحبان صنایع بشرط رعایت مقرراتی که دولت انقلابی - دمکراتیک تعیین خواهد کرد، از درصد معینی سود نیز برخوردار میگردند.

- تولید در تمام صنایع، کارخانه ها و مؤسسات باید تحت کنترل شوراهای کارگری قرار گیرد.

- ملی کردن تجارت خارجی و توزیع برنامه ریزی شده

در جهت کوتاه کردن دست سرمایه داران و امپریالیسم و جلوگیری از چپاول وغارت خلق، مقابله با کمبود کالاها، احتکار، و خاصتاً اوضاع اقتصادی قطع وابستگی، قطع سودهای کلان تجار بزرگ و در جهت رفاه عمومی مردم باید تجارت خارجی ملی گردد. صادرات و واردات بحسب نیازهای واقعی جامعه تحت کنترل قرار گیرد و کالاهای مورد نیاز مردم بنحو برنامه ریزی شده و بدون واسطه ها از طریق تعاونیهای توزیع و مصرف در اختیار مردم قرار گیرد.

- الغاء اسرار بازرگانی

سرمایه داران و دولت آنها برای بدست آوردن و پنهان داشتن سودهای کلان و چپاول وغارت، نزدیبا و زودبندهای خود معاملات بازرگانی را در پرده اسرار می پوشانند. اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع بدون الغاء اسرار بازرگانی و اعمال کنترل بر تمام قراردادها صورت حسابها و معاملات از سوی توده ها ممکن نیست. از این رو اسرار بازرگانی باید ملغی شود و حساب دخل و خرج استثمارگران برملا گردد.

تمام این اقدامات در زمینه اقتصادی که بدون آنها نمیتوان در راه تحقق وظائف انقلاب گام برداشت، همگی از نظر اقتصادی در چارچوب جمهوری دمکراتیک عملی و قابل اجراست. نئین در این باره میگوید:

" در مورد اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین، و تمام بانکها و سندیکا - های سرمایه داران و بیا بهر حال برقراری کنترل فوری شوراهای

نمایندگان کارگران بر آنها و قس علیهذا که بهیچوجه معنایش معمول داشتن "سوسیالیسم نیست باید بی چون و چسرا پافشاری بعمل آید" (۱) در زمینه سیاست خارجی

— رسم دیپلماسی سری باید برافسد و توده مردم از تمام مباحثات و مذاکرات و عقد قرار دادها و پیمانها با دول دیگر آگاه گردند .

— تمام قرار دادهای اسارتبار امپریالیستی ملغی شود و مفاد آن برای آگاهی عموم خلق منتشر گردد .

— اتحاد با جنبش انقلابی طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی و جنبشهای رهاشی بخش ملی و پرولتاریای در حال ساختمان سوسیالیسم بمثابة سه جز لاینجزای یک جریان واحد انقلابی ضد امپریالیستی .

اساس سیاست خارجی پرولتاریای ایران ، انترناسیونالیسم پرولتاریست . این سیاست اتحاد با جنبش انقلابی طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی ملت‌های ستم‌دیده و پرولتاریای در حال ساختمان سوسیالیسم ، علیه تمامی امپریالیستها و همه مرتجعین سراسر جهان است . لنین می‌گوید : " سیاست خارجی پرولتاریا اتحاد با انقلابیون کشورهای پیشرفته و ملت‌های ستم‌دیده بر علیه تمامی امپریالیستهاست . " اما انجام وظیفه انترناسیونالیستی پرولتاریای ایران بر پایه انترناسیونالیسم در کردار و گسست قطعی از اپورتونیزم قرار دارد .

انترناسیونالیسم در کردار

آموزش کارگران با روحیه انترناسیونالیستی و تقویت احساس برادری و رفاقت میان کارگران سراسر جهان یکی از مهمترین وظایفی است که هر کس نام کمونیست بر خود بگذارد ، باید بدان مقید و پای بند باشد . اما تاکنون در انجام این وظیفه از سوی کمونیستهای ایران قصور بسیار شده است و این امر از رخنه گرایشات ناسیونالیستی که

۱- وظایف پرولتاریا در انقلاب — لنین

بصورت واکنش در قبال اپورتونیسم ظاهر گردید ، ناشی میگردد .
اکنون زمان آن فرا رسیده است که جنبش کمونیستی ایوان در همان
حال که کسب قطعی خود را از اپورتونیسم اعلام می کند و خط و
مرزهای کاملاً صریح و روشن خود را در مقابل انواع تجدید نظر
طلبی در مارکسیسم - لنینیسم ترسیم می کند ، با گرایشات منحط
ناسیونالیستی که هیچگونه ربطی با مارکسیسم و جنبش انقلابی طبقه
کارگر ندارد ، تسویه حساب کند . چرا که یک چنین گرایشاتی اساساً
با ایندولوزی و منافع طبقه کارگر در تضاد مستقیم قرار دارند و
در خدمت بورژوازیست .

پس بی دلیل نیست که هنگامیکه در ۱۸۴۸ برنامه پرولتاریا مبتنی
بر اصول سوسیالیسم علمی توسط مارکس و انگلس در مانیفست حزب
کمونیست تدوین شد ، با این کلمات پایان می پذیرفت : " کارگران
تمام کشورها متحد شوید " .

این شعار که از وحدت منافع و وظائف پرولتاریا در مقیاس جهانی
ناشی میگردد نیاز به اتحاد بین المللی کارگران را در مبارزه علیه سرمایه
بهمنوا نیرووشی بین المللی نشان میدهد . چرا که سرمایه نیرووشی است
که از مرزهای ملی فراتر رفته و در مقیاس جهانی خصوصیت بین المللی
یافته است . مبارزه با این نیرو نیاز به وحدت و انجام بین المللی کارگران
دارد .

بقول لنین : " سرمایه یک نیروی بین المللی است برای برانداختن
آن به اتحاد بین المللی و برادری بین المللی کارگران نیاز است " (۱)

انترناسیونالیسم پرولتری یعنی نیاز به وحدت همبستگی و بیگانگی
پرولترهای سراسر جهان امری است که نه از خواستها و تمایلات ذهنی
افراد بلکه از ضروریات عینی و قانونمند یهای حاکم بر مبارزه طبقه
صیان بورژوازی و پرولتاریا ، از شرایط زندگی مشترک و اهداف و منافع
مشترک طبقه کارگرتامامی کشورها و در یک کلام از یک نیاز تاریخی ناشی

۱ - نامه به کارگران و دهقانان اوکراین - لنین

میگردند .

این اتحاد بین‌المللی کارگران و این نیاز به وحدت و یکپارچگی در درون صفوف آنها که همگام با پیدایش و تکامل جنبش انقلابی طبقه کارگر پدید آمد و تکامل یافت ، شرط عینی مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه و شرط پیروزی آن محسوب میگردد .

این روحیه انترناسیونالیستی و این نیاز به تقویت پیوندها و رفاقت در میان کارگران سراسر جهان بخاطر رهائی کار از یوغ سرمایه مورد توجه بنیانگذاران سوسیالیسم علمی قرار گرفت مبارزه مارکس و انگلس برای تحقق وحدت بین‌المللی کارگران از همان آغاز تدوین ایدئولوژی طبقه کارگر همواره ادامه داشت ، آنها در "مانیفست حزب کمونیست" اصول انترناسیونالیسم پرولتری را اعلام داشته و با شعار "پرولترهای تمام کشورها متحد شوید" خصلت بین‌المللی مبارزه طبقه کارگر را اعلام نمودند . تشکیل بین‌الملل‌های سه‌گانه نیز بر محور ترکیب و تعمیم مبارزات کارگران سراسر جهان بمنظور کسب آزادی این طبقه صورت گرفت . مارکس این مسئله را بشکل زیر طرح میکند "از یک دیدگاه عمومی ، این مسئله در برگیرنده کل فعالیت اتحادیه انترناسیونال است که هدف آن ترکیب و تعمیم کوششهای نامرتبلی است که تاکنون توسط طبقات زحمتکش در کشورهای مختلف صورت گرفته است ." (۱)

هر سه انترناسیونال بر صبنای این اصل که آزادی کار از یوغ سرمایه نه امری محلی و ملی بلکه امری بین‌المللی است کوشیده‌اند که در جهت اقدام مشترك ، کارگران کشورهای مختلف را بمثابة برادران و رفقای یکدیگر متحد کنند ، بنابراین کمونیستها دشمن هرگونه تنگ نظری ملی هستند هر سیاستی که به وحدت جهانی کارگران ، اتحاد و برادری فی مابین آنها و تقویت همبستگی آنها منجر نگردد ، سیاستی انترناسیونالیستی و پرولتری نیست بلکه سیاستی بورژوازی است .

بهره‌روازی به جدائی و دشمنی ملی دامن میزند و بشیوه‌های گوناگونی متوسل می‌شود تا قدرت کارگران را که در اتحاد آنها نهفته است در هم شکسته و در نتیجه قدرت سرمایه را تقویت کند. این مبارزه از همان آغاز شکل گیری پرولتاریا در کنار بهره‌روازی باشکال و شیوه‌های گوناگون ادامه داشته است. هنگامی که وحدت جنبش طبقه کارگر با ایدئولوژی مارکسیستی در مبارزه علیه انواع و اقسام سوسیالیسم تخیلی بمرحله سراسری رسید، بهره‌روزی تلاش نمود که از درون مبارزه و مقابله با این اتحاد برخیزد. عوامل بهره‌روزی در جنبش طبقه کارگر کوشیدند تا با نفوذ ایدئولوژیهای بهره‌روزی و خرده بهره‌روزی در درون جنبش طبقه کارگر تفرقه بینانندازند. مارکس و انگلس سرسختانه در این مبارزه شرکت کردند و این مبارزات با تشکیل اولین انترناسیونال جهانی کارگران در سال ۱۸۶۴ وارد مرحله نویسی شد. این نشانه مرحله نویسی در رشد و بلوغ طبقه کارگر و در همان حال در شکل مبارزه بهره‌روزی علیه پرولتاریا بود. اینکه دیگر دوره تولید ایدئوهای سوسیالیستی و نطفه بستن مبارزه پرولتاریا، دوران تولد مارکسیسم پیاپیان رسیده بود و دوران شکل‌گیری، رشد و رسیدگی احزاب سوسیالیست توده‌ای با ترکیب طبقاتی پرولتاریا فرا رسیده بود. هر چه مارکسیسم مستحکم‌تر می‌شد و بر اتحاد و یگانگی کارگران افزوده می‌شد، دشمنان مارکسیسم بیش از پیش به لباس مارکسیسم در آمدند. برنشتینسم بنام مارکسیسم تجدید نظر در آموزشهای مارکس را آغاز می‌کند. انترناسیونال دوم نیز علیرغم پلیدیهای که به آن آلوده شد یک‌گام عملی در راستای تکامل و وحدت و انجام پرولتاریا برداشت، اما در اینجا نیز دشمنان طبقه کارگر که لباس مارکسیسم در آمده بودند، سر بر آورده، مبارزه علیه این جریان غیر مارکسیستی در انترناسیونال دوم توسط لنین و پیاران او ادامه یافت. در انترناسیونال سوم که با عظمت‌ترین انترناسیونال در تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی بوده است و گامهای غول‌آسایی در جهت همبستگی و اتحاد کارگران برداشت نیز این مبارزه ادامه داشت. بنابراین

می بینیم که همیشه در کنار مبارزه در جهت وحدت پرولتاریای جهانی و مبارزه در راه خلوص ایده شولویچک ، تلاش بیروروازی برای پراکندگی و تفرقه در صفوف کارگران در جریان بوده است. و امروز دیگر کمتر کسی را میتوان مثال آورد که در جهت تفرقه در جنبش طبقه کارگر برآید و نام مارکسیست - لنینیست را با خود بدهد نکشد ، در ایران نیز کم نیستند کسانی که در گفتار از انترناسیونالیسم دم میزنند اما در کردار بهیچوجه انترناسیونالیست نیستند . اپورتونیسم راست به سرکردگی حزب توده انواع و اقسام تحریفات در مارکسیسم - لنینیسم را بنام وفاداری به انترناسیونالیسم و انواع و اقسام خیانت را به نام وظیفه بین المللی توجیه می کنند . «ترتسکیستها پست ترین و ردیلانسته ترین خیانتها را به طبقه کارگر و از هم پاشیده گی صفوف آن در زیر پوشش انترناسیونالیسم انجام میدهند . مدافعین خط و مشی انحرافی چین ، ناسیونالیسم تنگ نظرانه خود را به نام انترنا - سیونالیسم و مبارزه با اپورتونیسم جا میزنند . پس چه کسی را میتوان پدید آکبرد که بر خود نام مارکسیست - لنینیست نگذارد و از انترناسیونالیسم دم نزنند . حقیقت امر اینست که تنها یک خط مارکسیست - لنینیستی ، یک خط انترناسیونالیستی و انقلابی پرولتری وجود دارد ، و آن همانا انترناسیونالیست بودن در کردار و مبارزه بیرحمانه با تمام انواع اپورتونیسم است . لنین سالها پیش در مبارزه علیه کسانی که مدعی انترناسیونالیسم بودند نوشت: " انترناسیونالیسم در کردار یکی و فقط یکی است و آنهم کار بیدریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی) از این مبارزه و این خط مشی و فقط این خط مشی بدون استثنا در تمام کشورهاست . " (۱)

پس روشن است که نمیتوان بر تمام کسانی که باشکال گوناگون و بانامهای رنگارنگ " در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی " مانع ایجاد کرده اند ، نام انترناسیونالیست گذاشت و اینجاست که در میابیم بدون خط و سرز

۱- وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - لنین

کشیدن روشن با انواع تحریفات در مارکیسم - لنینیسیم نصیتوان انترناسیونالیست در کردار بود و به توسعه جنبش انقلابی در کشور خود و در سراسر جهان مدد رساند. لنین میگفت: "آن طرفدار انترناسیونالیسم که در عین حال مخالف پیگیر و مصمم اپورتونیسم نباشد فقط یک موجود خیالی است و پس. شاید بعضی از اینگونه افراد صادقانه خود را انترناسیونالیست میپندارند لیکن مردم را نه بر مبنای آنچه در باره خود می اندیشند بلکه بر مبنای رفتار سیاسی آنان قضاوت می کنند. رفتار سیاسی آن "انترناسیونالیستهای" که مخالفان سرسخت و مصمم اپورتونیسم نباشند همواره در خدمت کمک و تقویت گرایش ملی قرار خواهد گرفت. از طرف دیگر ناسیونالیستها نیز خود را "انترناسیونالیست" می نامند (کائوتسکی، لنن، هاینس، واندرولسد، هیندمان و دیگران): آنها نه تنها خود را چنین مینامند بلکه کاملاً موافق نزدیکی، توافق و اتحاد تمام کسانی هستند که همان نظرات را دارند. اپورتونیستها مخالف "انترناسیونالیسم" نیستند. لیکن آنها تنها خواهان تایید بین المللی برای اپورتونیستها، توافق بین المللی بین آنها می باشند: (۱) پس هر کسی که بر خود نام انترناسیونالیست می گذارد، باید با اشکال مختلف اپورتونیسم دشمنی نشان دهد و یکایک اشکال آنها بر شمرد و مخالف مصمم و پیگیر اپورتونیسم باشد. امروز چه در سطح ملی و خواه در سطح بین المللی اپورتونیسم راست خطر عمده ایست که باید با آن مبارزه برخاست. ما وظیفه داریم که ضمن مرزبندی با اشکال اپورتونیسم و نشان دادن دشمنی خود با این اشکال بیش از همه مبارزه علیه اپورتونیسم راست بر خیزیم و در این میان مبنای برخورد را با تحریف ریویزیونیستی در مارکیسم - لنینیسیم توسط خروشچف و مصوبات کنگره های ۲۰ و ۲۲ قرار دهیم.

هر چند امروز روشکستکی ننگین و رقت بار خط و مشی که خروشچف و

کنگره‌های ۲۲ و ۲۰ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی پایه گذاران بودند، در همه عرصه‌ها آشکار شده است، هر چند پوچ بودن گذار سلامت‌آمیز به سوسیالیسم یکبار دیگر در تجربه به اثبات رسیده است، هر چند تز ابدی راه رشد غیر سرمایه‌داری آقای خرشچف و یاران او همه جا با شکست روبرو شده است، هر چند ادامه این خط و من انحرافی در کشورهای اروپای شرقی و بنحوبارز در لهستان نتایج فاجعه انگیز خود را بسیار آورده است و هر چند نتیجه منطقی این سیاست در مورد احزاب کمونیست اروپای غربی به نفعی کامل لنینیسم، ارتداد قطعی و ظهور پدیده‌های بنسام اوروکمونیسم انجامیده است و همه این شواهد نشان دهنده ورشکستگی مطلق خروشچف‌یسم در عرصه جهانی است، اما از آنجا که هنوز این مصویات و تزهای انحرافی مبنای سیاستهای اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌دهند، بنابراین ضروریست که با صباتی تشویک این انحرافات برخورد کنیم تا حقیقتاً بتوانیم وظائف انترناسیونالیستی خود را انجام دهیم.

ما در کدام عصر زندگی میکنیم؟

پیش از پرداختن به هر مسئله‌ای لازم است که درک خود را از عصر کنونی روشن کنیم. زیرا که بدون پاسخگویی به این مسئله نه میتوان با اشکال اپورتونیسم سرزنش‌دی کرد، نه از لنینیسم سخن بصیان آورد و نه تاکتیکهای درست اتخاذ نمود. لنین در این باره می‌گفت "فقط بر این اساس یعنی در وهله اول با محاسبه خصوصیات مشخصه اساسی دورانهای مختلف ما می‌توانیم تاکتیک‌هایمان را بد رستی اتخاذ کنیم" (۱) از این رو ضروریست که پیش از هر مسئله‌ای به مسئله دوران پرداخته شود. مسئله عصر بنا به اهمیتی که در اتخاذ تاکتیک‌ها و خط مشی

جنبش کمونیستی داشته است ، جایگاه ویژه‌ای را در آثار لنین بخود اختصاص داده است و همه جانبه‌ترین تعریف و خصوصیات يك عصر در این نوشته‌ها ارائه شده است، اما با این وجود امروز ، درك لنینی از مسئله دوران مورد تحریفات اپورتونیستی قرار گرفته است . خروشچف در کنگره‌های ۲۰ و ۲۲ کوشید با ارائه دوران جدید مینائی برای تجدید نظر طلبی های خود وعدول از لنینیسم بترانسد ، نویسنده‌گان شوروی امثال ژوکف نیز تلاش کرده‌اند بایک درك التقاطی و ارائه نقل قولهای سرودم پریده از لنین این درك انحرافی را تئوریزه کنند . این امر ما را ناگزیر می‌سازد که بمنظور مرزبندی با اپورتونیسم ضمن روشن کردن ضمون تاریخی و خصوصیات عصر کمونی به نوشته‌های لنین قبل و بعد از انقلاب اکتبر رجوع کنیم .

لنین در اثر معروف خود "بسیزیر پرچمی دروغین" با بررسی این مسئله که چگونه باید تضادهای بین‌المللی را بر مبنای محتوای عینی پروسه تاریخ در يك لحظه معین و در شرایط مشخص از دیدگاه طبقه جدید که جنبش آن طبقه جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط معین است مورد تحلیل قرار داد ، درك جامع خود را از يك دوران تاریخی ارائه میدهد .

اومی نویسد : " ما بدون شك در محل تلاقی دو دوران زندگی می‌کنیم ، و وقایع تاریخی که در مقابل دیدگاه ما ظاهر می‌شوند ، فقط در صورتی قابل دركند که ما در درجه اول شرایط عینی گذار از يك دوران به دوران دیگر را تحلیل نمائیم . در اینجا ما با دورانهای مهم تاریخی روبرو هستیم ، در هر کدام از آنها جنبشهای فردی و جزئی وجود داشته و خواهد داشت که زمانی بجلو و زمانی به عقب میروند . همیشه انحرافات مختلف از نوع متوسط و سرعت متوسط جنبش وجود داشته و خواهند داشت . ما نمی‌توانیم بدانیم که به چه سرعت و با چه صوفیستی جنبشهای مختلف تاریخی در يك دوران مشخص توسعه پیدا

می‌کنند ولی ما میتوانیم بفهمیم و بدانیم که کدام طبقه در راس يك دوران یا دوران دیگری قرار گرفته ، محتوای اصلی آن را تعیین کرده جهت اصلی تکامل آن و خصوصیات اصلی شرایط تاریخی در آن دوران و غیره را تعیین می‌کند . تنها براین پایه یعنی در درجه اول با در نظر گرفتن ویژگیهای مشخصه اساسی "دورانه‌ای" مختلف (و نه اتفاقات منفرد در تاریخ کشورهای فردی) ما خواهیم توانست بدستی تاکنیک‌هایمان را شکل دهیم . تنها شناخت ویژگیهای اساسی يك دوران معین می‌تواند پایه‌ای برای درك ویژگیهای خاص این یا آن کشور باشد. " (۱)

اس و اساس استدلال لنین این است که برای مشخص کردن دورانه‌های تاریخی ، متمایز کردن آنها از یکدیگر و خصوصیات هر عصر تاریخی نخست باید طبقه بالنده و میرنده را مشخص ساخت باید نشان داد که کدام طبقه در راس يك دوران قرار گرفته ، رسالت دگرگونیهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را بر عهده دارد و محور انقلابی - تاریخی است ؟

بعبارت دیگر در هر مرحله از تکامل اقتصادی - اجتماعی يك فرم‌اسیون تاریخی باید دید که کدام طبقه نقش پیشرونده و مترقی ، نقش دوران ساز و تاریخی دارد ، جنبش آن طبقه جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط مشخص است و رسالت رشد نیروهای مولده و پیشرفت اجتماعی و تاریخی را بر عهده دارد . تنها براین مبناست که میتوان فهمید کدام طبقه محتوای يك عصر تاریخی ، "جهت اصلی تکامل آن و خصوصیات اصلی شرایط تاریخی" را در آن دوران تعیین می‌کند . فی‌المثل هنگامیکه بورژوازی محور تاریخی - انقلابی بود ، محتوای این عصر را که الفاء قسود الیسم و بقایای آن و ایجاد نظم بورژوائیت تعیین می‌کرد ، اما همینکه بورژوازی رسالت تاریخی و دوران ساز خود را با انجام رساند و پرولتاریا بمشابه محور انقلابی - تاریخی در راس دوران قرار گرفت ، این طبقه محتوای عصر جدید ، جهت اصلی تکامل آن و خصوصیات اصلی شرایط تاریخی " را تعیین می‌کند . اما هر عصری دارای وجوه ممتازه‌ایست که آن عصر را از اعصار دیگر متمایز می‌کند .

۱ - بن‌زیر پرچمی دروغین - لنین

در حالیکه وجوه ممتازه و پدید‌ده‌های نمونه‌وار عصر تعالی بیروزواری را انقلابات بیروزوا د مکرراتیک و جنگهای بیروزوا - ملی تشکیل میدهد ، وجه ممتازه عصر امپریالیسم را جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی تشکیل میدهد .

اکنون بجاست که پس از درک مبانی لئینی در بررسی هر دوران معین تاریخی به بررسی این مسئله بپردازیم که ما در چه عصری زندگی می‌کنیم و خصوصیات این عصر که است ؟

لنین در همان اثر فوق‌الذکر خود در بررسی دوران های تاریخی

می‌نویسد : " بیانید عصری را که ما داریم بدان وارد می‌شویم (یا

وارد شده‌ایم اما در مرحله اولیه آن هستیم) عصر کنونی یا سوم بناصیم

و بیانید عصری را که تازه از آن بیرون آمده‌ایم ، عصر دیروزی (یا

دوم) بناصیم در آنصورت ما مجبوریم عصری را که پوترسف و کائوتسکی

امثله خود را از آن نکر می‌کنند ، دوران قبل از دیروز (یا اول بناصیم

" (تاکید از صاست) . لنین سال ۱۹۱۴ را که آغاز جنگ جهانی امپریال

یستی است ، بعنوان يك نقطه عطف انتخاب می‌کند و در همین اثر که

در سال ۱۹۱۵ نوشته شده است ، آنرا سرآغاز عصری صیدانند

که " داریم بدان وارد می‌شویم (یا وارد شده‌ایم اما در مرحله

اولیه آن هستیم " . او می‌گوید : " تقسیم بندی معمولی به اعصار

تاریخی که اکثرا در ادبیات مارکسیستی ذکر شده و مکرراً توسط

کائوتسکی تکرار شده و در مقاله پوترسف استفاده شده ، بدین

قرار است (۱) ۱۸۷۱ - ۱۷۸۹ (۲) ۱۹۱۴ - ۱۸۷۱ (۳) ۱۸۷۱ - ۱۹۱۴ .

او بسلافاصله در همین جا اضافه می‌کند " که در اینجا مانند

هر جای دیگر در طبیعت و جامعه سرزندیها قرار دادی و متغیر نسبی

و نه مطلق می‌باشند . ما مهمترین و برجسته‌ترین وقایع تاریخی

را فقط بطور تقریبی ، بعنوان نقطه عطف در جنبشهای تاریخی مهم

اختیار می‌کنیم " و این نشان میدهد که چرا فی‌المثل سالهای ۱۷۸۹ ،

۱۸۷۱ و ۱۹۱۴ بعنوان نقاط عطف انتخاب شده‌اند . لنین سپس به

بررسی این دورانها و ویژگیهای آنها پرداخته و می‌نویسد : " عصر

اول از انقلاب کبیر فرانسه تا جنگ فرانسه - پروس ، عصر تعالی بورژوازی ، پیروزی و فراز بورژوازیست ، عصر جنبشهای بورژوا - دمکراتیک بطور عام و جنبشهای بورژوا - ملی بطور خاص است . عصر از هم پاشیدگی سریع نهاد های فئودالی مطلقه کهنه است " دوران دوم ، دوران سلطه کامل و زوال بورژوازی ، دوران گذار از خصلت مترقی بورژوازی به خصلت ارتجاعی و حتی بغایت ارتجاعی سرمایه مالی است . این دوران است که طبقه نوین ، دمکراسی مدرن ، در حال تدارک و جمع آوری تدریجی قواست . دوران سوم که تازه آغاز شده ، بورژوازی را در همان " موقعیتی " قرار میدهد که اربابان فئودال در دوران اول قرار داشتند . این دوران اضربالیسم و تکانهای شدید امپریالیستی و همچنین تکانهای شدیدی که ناشی از ماهیت امپریالیسم است می باشد : (۱) در دوران اول که سال ۱۷۸۹ یعنی انقلاب کبیر فرانسه بعنوان نقطه عطف آن انتخاب شده است ، بورژوازی محور انقلابی - تاریخی است و در رأس عصر قرار دارد ، اربابان فئودال به یک طبقه ارتجاعی و صیرنده تبدیل شده اند . این عصر ، عصر بالاندگی بورژوازی و پیروزیهای آن ، عصر از هم پاشیدگی نهاد های فئودالی و مطلقه و کهنه است . پدیده های نمونه وار این عصر " جنبشهای بورژوا - دمکراتیک بطور عام و جنبشهای بورژوا - ملی بطور خاص است " . لنین در جای دیگر صحتوای این عصر را چنین تعریف می کند : " الفاء فئودالیسم و بقایای آن و برقراری شالوده های نظم بورژوازی " محتوای این عصر را تشکیل میدهد . این عصر تا جنگ فرانسه - پروس بطول می انجامد . دوران دومی که لنین از آن سخن میگوید ، بیانگر یک حالت گذار ، یک حالت تعادل میان دو وجه تضاد است که بسیار موقتی و گذراست و از این رو یک لحظه تاریخی محسوب می شود . اکنون دیگر بورژوازی سلطه کامل خود را تأمین نموده ، گذار از خصلت مترقی به ارتجاعی آن فرا صیرسد و زوال آن تازه آغاز میگردد .

دوران سوم که بقول لنین تازه آغاز شده است (۱۹۱۴) دورانسی است که بسوزواری در همان موقعیتی قرار میگیرد که اربابان فئودال در دوران اول قرار داشتند ، یعنی تبدیل بیک نیروی بکلی ارتجاعی شده است . مناسباتی که او حاصل و پاسدار آن است مانعی بر سر راه پیشرفت ، ترقی و پالندگی نیروهای مولده شده است . بسوزواری بیک مانع اجتماعی - تاریخی تبدیل شده است .

اکنون دیگر عصر نوینی آغاز شده است . پرولتاریا بمشابه محور انقلابی - تاریخی در راس دوران قرار گرفته است . لنین از آنجهت سال ۱۹۱۴ را بعنوان نقطه عطف و سرآغاز عصر جدید انتخاب می کند که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب پرولتاری در مقیاس جهانی فراهم شده است ، عصر انقلابات پرولتاری آغاز گشته است .

حال اگر ما دوران سوم را بجای دوران اول قرار دهیم ، اگر بجای انقلاب کبیر فرانسه بمشابه یک نقطه عطف انقلاب اکبر را قرار دهیم چرا که این نقطه عطف بسیار مهم تر از ۱۹۱۴ است که لنین پیش از انقلاب اکبر از آن بعنوان یک نقطه عطف سخن میگوید ، (ما پیش از این دیدیم که لنین از قرار داری بودن ، مشروط و نسبی بودن این نقاط عطف صحبت میکرد . از نظر او که یک دیالکتیسم بود تاریخها فقط بیانگر یک نقطه عطف اند ، مهم درک مضمون و خصوصیات یک عصر است) در آنصورت خصوصیات دیگر این عصر را میتوان بشرح زیر توصیف نمود . پرولتاریا در راس دوران قرار گرفته است . این دوران را میتوان دوران تعالی پرولتاریا و پیروزیهای آن ، دوران فراز پرولتاریا ، عصر انقلابات پرولتاری و رهائی بخش ، عصر از هم پاشیدگی و سقوط امپریالیسم ، عصر انهدام سیستم کهن استعماری ، عصر نهاد های شورائی بجای نهاد های بسوزوائی نظیر پارلمانتاریسم ، عصر دیکتاتوری پرولتاریا ، عصر مبارزه میان دو سیستم اقتصادی - اجتماعی متضاد ، یکی بالنده و یکی میرنده (سوسیالیسم و سرمایه داری) دانست .

اگر "ویژگی عمومی عصر مترقی بودن بورژوازی ، مبارزه حل شده و ناتمامش بر علیه فئودالیسم بود" (متنظر عصر اول است) ویژگی عمومی عصر مترقی بودن پرولتاریا یا عصر سوم مبارزه تا تمام پرولتاریا علیه بورژوازیست . (تأکیدها از ماست) محتوای این عصر نیز در مقایسه با عصر اول چنین خواهد بود : اگر محتوای عصر اول را الفاء فئودالیسم و بقایای آن و برقراری شالوده‌های نظم بورژوازی "تشکیل می‌داد ، محتوای عصر سوم را " الفاء سرمایه‌داری و بقایای آن و برقراری شالوده‌های نظم کمونیستی " (۱) ، تشکیل می‌دهد . اگر در دوران اول پدیده‌های نمونه وار عصر را " جنبشهای بورژوا - دموکراتیک بطور عام و جنبشهای بورژوا - ملی بطور خاص" تشکیل می‌داد ، پدیده‌های نمونه وار عصر سوم را انقلابات پرولتری ، جنگهای داخلی ، قیامها ، جنگهای رها بیخس و ملی و بطور کلی جنگهای ضد امپریالیستی و جنگهای امپریالیستی و ارتجاعی تشکیل می‌دهد . اینکه تا چه حد این مقایسه‌های ظاهری میان عصر اول و سوم مجاز است ، همین در همان اثر معروف خود "بسیزیر پرچمی دروغین" به این تشابه ظاهری اشاره میکند و می‌نویسد : "کشمکشهای بین‌المللی از نظر ظاهری همان کشمکشهای بین‌المللی دوران اول باقی مانده‌اند و ملی محتوای اجتماعی و طبقاتی آنان بطور فاحشی تغییر کرده است . شرایط عینی تاریخی تفاوت زیادی کرده است :

اکنون دیگر بطور کامل روشن مینماید که بر خلاف تحریفات اپورتونیستی در تئوری لنینی عصره دوران سوم همچنان خصوصیات خود را حفظ کرده است . این عصره عصر امپریالیسم ، عصر انقلابات پرولتری ، عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است و لنینیسم مارکسیسم این عصر محسوب میگردد . اگر عصر امپریالیسم یا دوران سوم همان عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نبود ، در

۱- درباره مبارزه در دوران حزب سوسیالیست ایتالیا - جلد ۳۱ صفحه ۲۹۳ - لنین

آنصورت لازم بود که طبقه دیگری در اس دوران قرار گیرد، محتوای عصر نسبت به عصر سوم تغییر کند و خصوصیات اصلی آن فرق نماید، در حالیکه نه طبقه دوران ساز عصر ما تغییر کرده است، نه در محتوای عصر تغییری صورت گرفته است و نه خصوصیات اصلی آن تغییر کرده است. لنین در آثار متعدد خود این مسئله را که عصر امپریالیسم همان عصر انقلابات پرولتری، و عصر انقلابات پرولتری همان عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است بصراحت خاطر نشان ساخته است. او در ۱۹۱۶ در ارتباط با رسیدن شرایط کامل عینی و ذهنی برای انقلاب پرولتری و گذار به سوسیالیسم در عصر امپریالیسم نوشت: در "دوره ۱۹۱۴-۱۸۹۸ امپریالیسم شکل نهائی بخود گرفت" سپس این شرایط را توضیح میدهد و نتیجه میگیرد که "روشن است چرا امپریالیسم سرمایه‌داری در بحال احتضار، سرمایه‌داری در بحال گذار به سوسیالیسم است" (۱). او در اینجا دو وجه بالنده و میرنده، محتوا و جهت اصلی تکامل عصر را بدست میدهد. اما گویا کسانیکه عصر چهارم را اختراع کرده‌اند، میخواهند فاصله ۱۷-۱۹۱۴ را یک عصر قلمداد کنند و یا مانند ژوکوف سرسری از آن بگذرند. در حالیکه اگر لنین سال ۱۹۱۴ را نقطه آغاز عصر سوم قلمداد می‌کرد، با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، این نقطه عطف به ۱۹۱۷ تغییر کرده است و نه اینکسه عصر چهارمی آغاز شده است. سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی است که عصر انقلابات پرولتری و گذار به سوسیالیسم عملاً آغاز شده است. لنین در هفتمین کنگره حزب در ۱۹۱۸ مطرح می‌کند که "مارکسیستها هرگز فراموش نکرده‌اند که قهربایستی الزاما همراه با از هم پاشیدگی سرمایه‌داری در کلیتش و تولد جامعه سوسیالیستی باشد. آن قهریک دوران تاریخ جهانی را در بر میگیرد. یک عصر کامل انواع

مختلف جنگها، جنگهای امپریالیستی، جنگهای داخلی این عصر، عصر طوفانهای عظیم، عصر تصمیمات توده‌ای که اجباراً توسط جنگ تحصیل شده است، عصر بحرانها، آغاز شده است. اینکه ما میتوانیم بوضوح آنرا ببینیم - و آن فقط آغاز شده است ما فقط تازه اولین گامها را بسوی به لرزه در آوردن سرمایه‌داری بطور کلی و آغاز گذار به سویالیسم برداشته‌ایم. ما نمیدانیم و نمیتوانیم بدانیم که چه چند مرحله گذار بسوی سویالیسم وجود خواهد داشت اینکه امپریالیسم عصر انقلاب اجتماعی را آغاز می‌کند، نیز یک واقعیت است. واقعیتی که برای ما روشن است و پیرامون آن باید بوضوح صحبت کنیم. با ذکر این واقعیت ما در برنامه ما، مشعل انقلاب اجتماعی را در برابر کل جهان بلند می‌کنیم و نه بعنوان یک نطق تهییجی بلکه بعنوان برنامه جدیدی که به خلقهای اروپا میگوید: "این است آنچه که شما و ما از تجربه تکامل سرمایه‌داری بدست آورده‌ایم" این است آنچه که سرمایه بود. این است چگونگی تکامل آن به امپریالیسم و اینجاست عصر انقلاب اجتماعی که آغاز میشود "در پاسخ به یک متخصص بورژوازی نویسنده: "کارگران و دهقانان پس از سرنگونی بورژوازی و پارلمانتاریسم بورژوازی حکومت شوروی را بنیان می‌نهند. دیدن این امر مشکل نیست که این امر یک قمار و یک اقدام احمقانه از سوی بلشویکها نبود، بلکه آغاز یک تغییر جهانی بود در دوران در تاریخ جهانی است. دوران بورژوازی و دوران سویالیسم. دوران پارلمانتاریسم بورژوازی و دوران نهاد های پرولتری دولت شوروی" (۱). لنین همچنین در ۱۹۱۹ در طرح برنامه حزب برای هشتمین کنفرانس حزب می‌نویسد: "امپریالیسم یا عصر سرمایه مالی مرحله عالی تکامل سیستم اقتصادی سرمایه‌داری است جنگهای امپریالیستی یعنی جنگهایی برای تسلط بر جهان برای بازارها در یک چنین شرایطی اجتناب ناپذیرند همه این عوامل مرحله

کسوفی تکامل سرمایه‌داری را به انقلاب سوسیالیستی پرولتری تبدیل کرده است. آن عصر آغاز شده است" (۱). در اینجا نیز سخن از عواملی است که امپریالیسم را به "یک عصر انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌کند" در اینجا نیز بخوبی رابطه میان امپریالیسم، انقلابات پرولتری و گذار به سوسیالیسم روشن شده است. ما عمداً به نقل قول‌هایی از لنین پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر اشاره کردیم، تا نشان دهیم که در دیدگاه‌های لنین حتی پس از انقلاب اکتبر نسبت به عصر سوم تغییراتی صورت نگرفت و این خروشچف بود که عصر چهارم را اختراع نمود.

از این رو درباره تأکید می‌کنیم که ما در عصر سوم یعنی عصر امپریالیسم، عصر انقلابات پرولتری و عصر گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم بسر می‌بریم، طبقه کارگر همچنان به صورت محور انقلابی - تاریخی در راس دوران قرار دارد.

این پرولتاریا در مقیاس جهانی محتوای این دوران را تعیین می‌کند و بقول لنین "الغاء سرمایه‌داری و برقراری شالوده‌های نظم کمونیستی در برگیرنده، محتوای عصر جدید تاریخ جهانی است که آغاز شده است. بناگذاشته‌های مال‌الغاء، طبقات، دیکتاتوری پرولتاریا به منظور نائل آمدن به آن هدف، افشا بی‌رحمانه پیش‌داوری‌هایی دیکرانتیک خرده‌بورژوازی و نبرد بی‌امان علیه این پیش‌داوری‌هاست و باینده باشد. کسی که این را درک نکند، درگی از دیکتاتوری پرولتاریا، حکومت شوروی و اصول انترناسیونال کمونیستی ندارد." (۲) جهت اصلی تکامل این عصر گذار به سوسیالیسم، شکل‌گیری یک سیستم جهانی سوسیالیستی، از هم‌پاشیدگی و اضمحلال نظام امپریالیستی است. خصوصیت اصلی این عصر مبارزه‌نا تمام و حل‌نشده پرولتاریا علیه بورژوازی و کل نظام سرمایه‌داریست. وجوه ممتاز این عصر جنگ‌های امپریالیستی و ضد

۱- جلد ۲۹ - لنین

۲- درباره مبارزه در دوران حزب سوسیالیست ایتالیا - جلد ۳۱ - لنین

اصهرياليستى ، انقلابات پيرولتري ، جنگهاى داخلى ورهائى بخش است . هر درك و برداشت ديگرى جزاين از عصر كئوسى منجر به تحليل نادرست تضادهاى بين المللى ، استراتژى و تاكتيكهاى غلط و زبان آور ، وانحرافات اساسى در ايدئولوژى و فقدان درك لنينيسم بمشابه ماركسيسم عصر امهرياليسم ، عصر انقلابات پيرولتري و عصر گذار به سوسياليسم خواهد شد . براين مناسبت كه كميتن لنينيسم را ماركسيسم عصر امهرياليسم و انقلابات پيرولتري تعريف مى كند و رفيق استالين نيز لنينيسم را " ماركسيسم عصر امهرياليسم و انقلاب پيرولتريائى " و يا " بطوركلى تئورى و تاكتيك انقلاب پيرولتريائى - ريائى و بطور اخص تئورى و تاكتيك ديكتاتورى پيرولتريائى " (۱) مى نامد . لنينيسم بمشابه تئورى و تاكتيك انقلاب پيرولتري در شرايط امهرياليسم ، هنگامى كه امهرياليسم بمشابه بالاترين مرحله سرمايه دارى تضادهاى سرمايه دارى را بنهايت شدت و حدت خود رساند ، هنگامى كه تضاد كار و سرمايه ، تضاد ميان دول امهرياليستى و تضاد امهرياليستها و ملل تحت ستم به مرحله اى رسيد كه ديگر انقلاب پيرولتري بمشابه يك امر فورى در دستور كار قرار گرفت ، زاده شد و رشد كرد .

فقدان درك درست از عصر كئوسى منجر به انحرافات اساسى و عدول از لنينيسم خواهد شد ، هنگاميكه لنين در ساره تسوتسكى و ايفا همفكران او مى گفت كه او هيچگاه بلسويك نبوده است ، اين بدان معنا بود كه او هيچگاه نتوانست عصر امهرياليسم ، استراتژى و تاكتيكهاى پيرولتري ، و بالنتيجه لنينيسم و شالوده هاى ايدئولوژيك و تاكتيكى بلسويسم را درك كند . فقدان درك درست عصر انقلابات پيرولتري از سوى مدافعين " تئورى سه جهان " و به درجات كمترى پيروان تزد

"سوسیال امپریالیسم، منجر به عدول از خط مشی انقلابی (لنینیسم) ، سازش با امپریالیسم و بی‌روروازی خودی انجامیده است. تحریف مضمون عصر کنونی از سوی خروشچف به انحرافات جدی در خط مشی جنبش جهانی کمونیستی و عدول از جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم منجر گردید. خروشچف از عصر نوینی سخن بمیان آورد که چشم‌اندازهای نوینی در عرصه جهانی گشوده است. او پایه تحریفات خود را در مارکسیسم - لنینیسم بر مبنای ارزیابی نوینی از تضادهای بین‌المللی و از اوضاع جهانی قرار داد. در کنگره ۲۰ پس از تأکید بر تغییرات ژرفی که در سراسر جهان در صف بندی نیروها و برهم خوردن تناسب قطعی قوا بنفع سوسیالیسم صورت گرفته است به نتایج نوینی در مورد عصر رسید. او مسئله محوری عصر را نه انقلابات و جنگها بلکه صلح قلنداد نمود و براین اساس پاره‌ای از فرصت‌یابی لنین را در باره امپریالیسم و انقلاب پرولتری و از اینرو تاکتیکهای بلشویکی را کهنه شده اعلام کرد. او در گزارش خود "پاره‌ای مسائل اساسی مربوط به تکامل بین‌المللی کنونی" گفت: "رفقا من مایلیم که بر روی پاره‌ای از مسائل مربوط به تکامل بین‌المللی کنونی مکث کنم که نه فقط مسیر رویدادها بلکه همچنین چشم‌اندازهای آینده را تعیین می‌کند. این مسائل عبارتند از: "همزیستی سالمیت آمیز دو سیستم، امکان جلوگیری از جنگ‌ها در عصر کنونی و اشکال گذار به سوسیالیسم در کشورهای مختلف" او ادامه میدهد: "اکثون در این رابطه این مسئله مطرح میشود که آیا میتوان با استفاده از ابزارهای پارلمانی به سوسیالیسم گذار نمود" و پاسخ میدهد: "چنین صیبری برای بلشویکهای روسیه وجود نداشت از آن پس وضعیت تاریخی تغییرات اساسی کرده است که برخوردار تازه به مسئله را می‌طلبند " چگونه برخورداری؟ " طبقه کارگر با متحد کردن دهقانان متحدیده، روشنفکران و تمام نیروهای وطن پرست بگردد خود و طرد قاطعانه عناصر اپروتونیست (!!) یک اکثریت ثابت در پارلمان بدست آورد و پارلمان را از یک ارکان

دمکراسی بورژوائی بیک ابزار راستین اراده خلق (!!) تبديل کنه
او همچنين گفت " ما مطمئنيم که سوسياليسم در رقابت با سرمايه داری
پيروز خواهد شد . ما مطمئنيم که پيروزی در رقابت سلامت آميز
بدست خواهد آمد ونه در جنگ" خروشچف در کنگره ۲۲ نيز اين ترها
را تکامل بخشيد . بندي نظريه خروشچف با تحليل جديد از اوضاع
سیاسی جهان و تضادهای جهانی عصر جدیدی را اختراع می کند که
رقابت دو سیستم در آن ویژگی عمده تکامل جهانی میگردد و
استراتژی و تاکتیک های جدیدی ارائه میدهد که " رقابت اقتصادی"
" همزیستی سلامت آميز" " گذار سلامت آميز" " راه رشد غير سرمايه داری"
" دولت عموم خلقی" و دست آورد های آن !! هستند . با تعیین
کننده کی رقابت دو سیستم و برتری قطعی سیستم سوسياليسمی
است که چشم اندازهای نوینی ! در زمینه همزیستی سلامت آميز ،
استفاده از ابزارهای پارلمانی برای گذار به سوسياليسم و از آنهم
مهمتر ! تبديل پارلمان " از يك ارگان دمکراسی بورژوائی به يك
ابزار خالص اراده خلق !! " ارگان راستین دمکراسی برای خلق
زحمتکش " گشوده می شود . هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک
نفی میشود . خرده بورژوازی رسالت نوینی می یابد . ضرورت انقلاب
قهری برای درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی و تمامی دستگاههای
سیاسی و حقوقی بورژوائی زیر علامت سوال قرار می گیرد . صلح
وصفا و همزیستی محور همه چیز میشود ، رقابت اقتصادی حلال
مشکلات می گردد و مبارزه اقتصادی جای مبارزه طبقاتی انقلابی را
می گیرد . این است مجموعه تحريفاتی که خروشچفيسم در سارکسیم
- لنینيسم بعمل می آورد . اما حقیقتا چه تغییراتی در اوضاع سیاسی
جهان صورت گرفته است و تا چه حد توازن قوا به نفع سوسياليسم
بر هم خورده است؟

ترديدی نيست که با بروز جنگ امپرياليسمی جهانی دوم و اعتلا
مجدد جنبش انقلابی پرولتاری و جنبشهای رهايش ملی موج

انقلابات فزونی گرفت ، تعدادی از کشورهای جهان از اردوگاه امپریالیستی جدا شده و به اردوگاه کشورهای سوسیالیستی پیوستند . این امر پس از انقلاب اکبر که نخستین شکاف را در زنجیره کشورهای امپریالیستی پدید آورده بود ، بزرگترین ضربه به اردوگاه جبهه ضد انقلاب امپریالیستی در عرصه جهانی بود . این تحولات تا حد زیادی جبهه انقلاب را تقویت کرد ، توازن قوا را بنفع سوسیالیسم و انقلاب جهانی برهم زد و از هم گسیختگی ، اضحلال ، و بحران عمومی جهان سرمایه داری را تشدید کرد . اما این تغییرات انقلابی در عرصه جهانی که از انقلاب اکبر بعنوان يك نقطه عطف آغاز گشته است ، هنوز منجر به يك تغییر کیفی در عرصه توازن قوا و تغییر عصر کنونی نشده است و هیچ تغییر اساسی در عصر انقلابات پرولتری صورت نگرفته است .

امپریالیسم که عصر اضحلال ، از هم پاشیدگی و فساد نظام سرمایه داریست ، مدام در عرصه جهانی با شکست روبرو شده است . و تضادهای ناشی از این نظام بنحوروز افزونی تشدید شده است . از اینرو تئوریهای لنین همچنان به صحت خود باقی است . اکنون در عرصه جهانی چهار تضاد اصلی وجود دارد که بر مبنای این تضادها نظام امپریالیستی به نحوروز افزونی سیر قهرانی می پیماید و سوسیالیسم بمشابه يك نظام بالنده مدام پرتتری بدست می آورد . این تضادها عبارتند از :

۱- تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی -
کندیدگی و فساد روز افزون نظام امپریالیستی ، بحرانهای مداوم و مزمن ، فشارهای مادی و معنوی بر طبقه کارگر ، طفیلیگری و ارتجاعی میاسی که از خصوصیات بارز امپریالیسم می باشد ، مدام تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا را در کشورهای امپریالیستی تشدید کرده است و انقلاب پرولتری را بمشابه تنها راه نجات در دستور کار قرار داده است .

۲- تضاد میان اردوگاه کشورهای امپریالیستی و اردوگاه سوسیالیستی که نتیجه ناکزیر و یکی از خصوصیات عصر کمونیستی است با بروز یک سلسله انقلابات پس از جنگ جهانی دوم مدام تشدید شده است و ضربات مهلکی بر پیگیر امپریالیسم وارد آورده است .

۳- تضاد میان خلقهای تحت ستم جهان با امپریالیسم در نتیجه سیمانه ترین و وحشیانه ترین غارت و استثمار ملل تحت ستم توسط یک مشت دول امپریالیستی تشدید شده و با شرایط مساعدی که پس از جنگ جهانی دوم و از هم پاشیدگی سیستم استعماری کهن پدید آمده است ، ضربات سهمگینی به امپریالیسم وارد آورده و موقعیت آنرا در عرصه جهانی تضعیف کرده است .

۴- تضاد میان دول امپریالیستی که هرچند پس از شکل گیری یک اردوگاه سوسیالیستی به اشکال دیگر بروز یافته ، مدام تشدید شده و در نتیجه امپریالیسم را ضعیف نموده ، شرایط را برای گسترش انقلاب جهانی و اتحاد سه جریان انقلابی عصر ما آسانتر نموده است . تمام این تضادها از ماهیت عصری ناشی میشود که نشین از آن بعنوان دوران سوم یاد می کنند . و خود این تضادها نشان می دهد که ما همچنان در عصر امپریالیسم ، عصر انقلابات پرولتری و عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بسر می بریم . علیرغم تغییرات و دگرگونیهایی که در عرصه جهانی بنفع سوسیالیسم و به زیان امپریالیسم صورت گرفته است ، عصر جدیدی متمایز از عصر سوم آغاز نشده است ، و یک تغییر کیفی نوین به وقوع نپیوسته است ، و مسئله محوری عصر ما به صلح بلکه جنگ و انقلاب است . ولنینیسم - مارکسیسم این عصر می باشد . بر این اساس این ادعا که اکنون دیگر محور و ویژگی تکامل جهانی را مبارزه و رقابت میان اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه داری تشکیل می دهد و محتوای اصلی دوران را اردوگاه سوسیالیسم تعیین میکند یا بعبارت دیگر تضاد اساسی میان اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیستی است ، همانگونه

که در تجربه نیز نشان داده شده است، نا درست و دارای مضمونی اپورتونیستی است. در حقیقت سه جزء انقلابی عصر ما جنبش انقلابی پرولتاریای کشورهای امپریالیستی، مبارزه پرولتاریای در حال ساختمان سوسیالیسم و جنبش‌های آزادیبخش ملی بمثابة يك جریان واحد " خصائص اصلی جامعه بشری را تعیین می‌کنند و جهان را از سرمایه‌داری بسوسیالیسم سوق می‌دهند " (۱).

لازم است این مسئله را بیشتر بشکافیم. به اعتقاد مائزاد اساسی در عرصه جهان که سرمبنای آن پرولتاریا محتوای عصر کنونی را تعیین می‌کند، و انعکاس تضاد کار و سرمایه بمثابة تضاد طبقاتی اساسی دوران در عرصه جهانی است، تضاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم در وجه عام آن می‌باشند و نه تضاد اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیسم بمثابة يك وجه خاص آن. چرا؟ میدانیم که نظام سرمایه‌داری بمثابة يك فرمایشیون اقتصادی - اجتماعی تاریخی حصول مرحله معینی است که جای خود را در عرصه جهانی به فرمایشیون اقتصادی - اجتماعی دیگر یعنی کمونیسم می‌دهد. ضرورت عینی این جایگزینی نیز از تضاد اساسی این فرمایشیون یعنی تضاد میان اجتماعی شدن روز افزون و مائل تولید و تملك خصوصی نائی می‌گردد. این تضاد و انعکاس طبقاتی آن بصورت تضاد کار و سرمایه، تضاد بورژوازی و پرولتاریا جهت تکامل تاریخ بشری را بسوی سوسیالیسم و کمونیسم تعیین می‌کند یعنی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم. عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بیان چیزی جز این دو وجه تضاد نیست که یکی وجه بالنده این تضاد و دیگری وجه میرنده آن محسوب می‌گردد. پرولتاریا که در مقیاس جهانی وجه بالنده این تضاد و حاصل سوسیالیسم می‌باشد، در اس تاریخ قرار دارد و بورژوازی که در

۱- گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهارم حزب کمونیست ویتنام

مقیاس جهانی وجهه میزننده این تضاد را تشکیل میدهد ، پاسدار نظام سرمایه‌داری است . مبارزه میان این دو جهت متضاد ، و دو قطب متقابل خود را در شکل مبارزه میان دو گرایش بزرگ اساسی جانبدار نفی و اثبات ، جانبدار نو و کهنه ، نشان میدهد . نیروهای جانبدار نفی جنبش انقلابی پرولتاریای کشورهای امپریالیستی ، پرولتاریای در حال ساختمان سوسیالیسم و جنبش‌های آزاد بیخس ملی هستند این هر سه نیرو بصورت یک جریان واحد انقلابی ، یک گرایش اساسی ، یک جهت تضاد را تشکیل میدهند ، که در راه نفی کهنه گام برمی دارند ، از همین رو است که در عرصه جهانی متحد یکدیگر محسوب می‌شوند و نیروهای انقلابی جهان را تشکیل می‌دهند و نیروهای جانبدار اثبات یعنی امپریالیسم و تمام مرتجعین سراسر جهان از نظام میزننده سرمایه‌داری دفاع می‌کنند ، این نیز گرایش اساسی دیگر ، جهت دیگر تضاد است . مبارزه میان این دو گرایش اساسی متضاد ، این دو نیروی بزرگ مخالف است که جهت عمومی تکامل تاریخی بشریت را در عرصه‌کونی تعیین می‌کند و جهان را از سرمایه‌داری بسوسیالیسم سوق میدهد . در حالیکه پرولتاریا محتوای عرصه‌کونی را تعیین می‌کند ، تنها مبارزه میان این دو گرایش بزرگ و اساسی است که تاریخ بشریت را بسوی نو (سوسیالیسم) و نفی کهنه (سرمایه‌داری) می‌راند . بنابراین می‌بینیم که ادعای کسانی که از میان نیروهای جانبدار نفی تنها یک جزآن یعنی اردوگاه سوسیالیسم را به تنهایی تعیین کننده جهت عمومی تکامل تاریخ بشری می‌دانند ، بی‌اساس و غیرعلمی است . نتیجه دیگری که از درک دوران سوم نتیجه می‌شود و در همان حال نشان میدهد که با حقیقتا در دوران سوم قرار داریم ، وقوع انقلابات در ضعیف‌ترین و ست‌ترین حلقه زنجیره جبهه امپریالیستی است . در عصر امپریالیسم هنگامیکه ممالک جداگانه و اقتصادهای ملی جداگانه بصورت حلقه‌های یک زنجیره واحد اقتصاد جهانی درآمده‌اند دیگر

ضروری نیست که انقلاب پرولتاری حتما در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری در آنجا که سرمایه داری پیشتر ترقی کرده است بسوقوع بپیوندد .

"اکنون باید انقلاب پرولتاریائی را قبل از هر چیز نتیجه تکامل تناقضات سیستم امپریالیستی و نتیجه گسستن زنجیر جبهه امپریالیستی جهانی در این یا آن کشور معین دانست.... انقلاب پرولتاریائی نتیجه گسستن زنجیر جبهه جهانی امپریالیستی در سمت ترین نقطه آن است" (۱) . دیروز سمت ترین و ضعیف ترین حلقه در جبهه جهانی امپریالیستی در آسیای جنوب شرقی و در ویتنام شکاف برداشته بود ، امروز این جبهه در آمریکای لاتین شکاف برداشته است و شاید فردا در اروپا اما یک واقعیت را نمیتوان کتمان کرد که اکنون مدتهاست که این جبهه در مناطق و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم شکاف برداشته است . اکنون سالهاست (بویژه پس از جنگ جهانی دوم) که مرکز انقلابات به کشورهای تحت سلطه انتقال یافته است . تضاد میان خلقهای تحت تسلط جهان با امپریالیسم در میان سه جریان واحد انقلابی برجستگی خاصی یافته است و انقلابات پی در پی در این کشورها ضربات مرگباری به امپریالیسم وارد آورده است .

لنین سالها پیش به چشم انداز این جنبش انقلابی اشاره کرد و گفت "کاملا روشن است که جنبش اکثریت جمعیت جهان در نبردهای سرنوشت ساز قریب الوقوع انقلاب جهانی که در آغاز متوجه رهایی ملی است ، علیه سرمایه داری و امپریالیسم تغییر جهت خواهد داد و شاید نقشی بمراتب انقلابی تر از آنچه ما انتظار داریم بازی خواهد کرد توده های زحمتکش ، دهقانان کشورهای مستعمره با اینکه هنوز عقب مانده اند ، نقش انقلابی بسیار مهمی در مراحل

آینده انقلاب جهانی ایفا خواهند کرد. (۱)

اکنون دیگر کاملاً روشن شده است که چرا ما بر سر درک درست از عصر کنونی به عنوان عصر سوم پیای می فشاریم و چرا مبارزه بسا خروشچیسیم و انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را از درک آنها از مسئله دوران جدانمی دانیم. نه تنها در مورد حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بلکه در درک مائوتسه دون و رهبران چین نیز این برداشت نادرست به نتایج فاجعه انگیزی انجامید. اگر تحلیل تضادهای بین‌المللی و اوضاع سیاسی جهان از سوی خروشچف بر اساس یک عصر، فراتر از عصر کنونی صورت گرفت، و علی‌رغم تأکید رهبران بعدی اتحاد جماهیر شوروی بر سوسیالیسم خروشچف، باز هم تغییری اساسی در خط منشی و تاکتیکهای حزب کمونیست شوروی صورت نگرفت و این انحرافات همچنان پابرجا ماند. از دیدگاه مائوتسه دون و رهبران کنونی چین تحلیل تضادهای جهانی بر اساس دو عصر پیش صورت گرفت. تأکید بیش از حد مائو از همان آغاز بر "خلقهای جهان" "خلقهای تحت ستم جهان" و "جنبشهای آزادیبخش" و "شرق" در ندادن خود منطقیاً به تئوری "سه جهان" و نفی عملی مبارزه طبقاتی، و انقلاب پرولتری انجامید.

اگر به مضمون تئوری سه جهان و نیز پراتیک ناشی از آن نیک بنگریم در می‌یابیم که تئوریسین‌های چینی و دیگر همفکران آنها بر طبق این تحلیل، از تضادهای جهانی به عصر انقلابات بورژوا - دمکراتیک و بورژوا - ملی، به عصر جنگهای ملی و رهائیبخش رجعت کرده‌اند و بنابراین بورژوازی خوب و بد نیز برای آنها قایم است. آنها به‌ین طریق با جایگزین کردن عصر انقلابات بورژوا - دمکراتیک بجای عصر انقلابات پرولتری طبقه کارگر را از

۱ - گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست

راس دوران کنار زدند و لنیسیسم را نیز نفی نمودند .

کدام مسئله محوری است؟ انقلاب و جنگ یا صلح و مصالحه؟

مسائل مربوط به جنگ و صلح ، همزیستی صالمت آمیز و رقابت صالمت آمیز :

نمایش فرصت طلبانه‌ای که خروشچف از تغییر عصر گرفت و از آن پس مبنای سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت ، در تمام عرصه‌ها تهنی کردن محتوای سیاست خارجی دولت - های سوسیالیستی و احزاب کمونیست از جوهر انقلابی بود . اگر دیگر مسئله محوری عصر جنگها و انقلابات پرولتری نیست که باید تغییری انقلابی در جهان موجود پدید آید ، پس لازمت که همزیستی صالمت آمیز بشیوه خروشچف جایگزین سیاست تقویت جنبشهای انقلابی گردد و به تبعیت از این همزیستی صالمت آمیز ، رقابت صالمت آمیز که محتوای آنرا رقابت اقتصادی میان دو سیستم جهانی متضاد تشکیل می‌دهد ، اساس سیاست خارجی دولتهای سوسیالیستی قرار گیرد . این چه‌گیده استدلال خروشچف بود . آیا مسئله محوری عصر ما صلح و مصالحه است یا انقلابات و جنگها ؟

لنین بر خلاف راهبان اجتماعی و نمایان صلح و صفای طبقاتی ، با در نظر گرفتن مجموعه مناسبات عصری که ما در آن بسر می‌بریم این عصر را عصر شدیدترین درگیریهای طبقاتی ،

عصر دگرگونیهای عظیم انقلابی، عصر انقلابات و جنگهای دانست. او در نامه خود به زینویف وجوه ممتازه و پدیده‌های نمونه وار عصر کنونی را جنگهای امپریالیستی و جنگهای انقلابی و ضد امپریالیستی ذکر می‌کند. در "برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی" در این باره می‌نویسد: جنگ امپریالیستی فعلی ادامه سیاست امپریالیستی دو گروه از کشورهای بزرگ است و این سیاست معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده و از آن نیرو می‌گیرد. ولی همان عصر ناگزیر باید موجب پیدایش سیاست مبارزه برضد ستمگری مسلطی و سیاست مبارزه پرولتاریا برضد بورژوازی گردد و به آن نیرو بخشد و بهمین جهت اول قیام‌ها و جنگهای ملی انقلابی و شانها جنگها و قیامهای پرولتاریا برضد بورژوازی و شانها وحدت هر دو نوع جنگ - های انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر می‌سازد. (۱)

سراسر قرن بیستم را تا بامروز در نظر گیریم. تمام وقایعی که در عرصه جهانی رخ داده است درستی تحلیل لنین را با تمام عظمتش باثبات می‌رساند. در سراسر این دوران در نتیجه مجموعه مناسبات عصر کنونی ما شاهد شدیدترین درگیریهای طبقاتی، دگرگونیهای عظیم انقلابی، انقلابات و جنگها بوده‌ایم. جنگهای امپریالیستی اول و دوم معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی است. مبارزه صلح تحت ستیم برضد ستمگری ملی و مبارزه پرولتاریا برضد بورژوازی بشکل قیام‌ها، جنگهای ملی و انقلابی نیز جنبه دیگری از نتایج مناسبات این عصر است که سراسر این قرن معلو از یک چنین مبارزاتی است. اما خروشجف که با تشریف عصر کنونی به تجدید نظر در لنینیسم پرداخت، عملا به نفی و انکار انقلابات و جنگها پرداخت. بر طبق ادعای او گویا قوانین عینی و مجموعه مناسباتی که جنگ و انقلاب زاده آن هستند، از میان رفته است،

۱- برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی - لنین

امپریالیسم ماهیت درنده، ضوی خود را از دست داده است و اکنون می‌توان از "یک صلح با، وام" سخن گفت و مسائل بین‌المللی را با "فناهم متقابل" حل کرد. کذب تمام ادعاهای خروشچف اکنون پس از چند سال نه تنها در عرصه تئوریک، بلکه در وجه عملی آن نیز با اثبات رسیده است. ما پیش از این گفتیم که نتیجه گیری لنین در باره اجتناب ناپذیری جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی، انقلابات پرولتری و رهائی بخش بعنوان پدیده‌های نمونه وار عصر کنونی از ماهیت دوران کنونی ناشی میگردد. یعنی دورانی که تضادهای سرمایه داری بنهایت حدت خود رسیده است و انقلاب پرولتری را بصورت امری فوری در دست هر کار قرار داده است. تضاد میان انحصارات مختلف امپریالیستی برای تجدید تقسیم جهان و مبارزه سبعانه در راه کسب بازارهای جدید، جنگهای امپریالیستی را ناگزیر ساخته است و غارت و استثمار وحشیانه ملیونها تن از مردم ملل تحت ستم، آنها را بجنگهای ملی و آزاد میبخشد. البته امپریالیسم برانگیخته است. از همین رو است که لنین مسئله صحروری عصر ما را انقلابات و جنگها قلمداد می‌کند و نه صلح و مصالحه. در تجربه نیز صحت این امر مسلم به اثبات رسیده. در سراسر این قرن ما شاهد وقوع جنگهای جهانی امپریالیستی، جنگ اول و دوم، جنگهای ارتجاعی منطقه‌ای، جنگهای انقلابی، جنگهای داخلی و جنگهای ملل تحت ستم برای رهائی بوده‌ایم.

خود این واقعیات نشان میدهد که ما در کدام عصر زندگی می‌کنیم و بر خلاف ادعای کسانی که معتقدند با انقلاب اکتبر عصر چهارم در تاریخ بشریت آغاز شده است، و پدیده‌های نمونه‌وار آن نیز تغییر کرده است، نوشته‌های لنین پس از انقلاب اکتبر بطلان این ادعا را با اثبات میرساند. او در پیام خود بمناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر وقوع یک جنگ امپریالیستی دیگر را بنابه مجموعه مناسبات عصر کنونی پیش بینی می‌کند "مسئله جنگهای امپریالیستی

جدید و آن سیاست بین‌المللی سرمایه‌مالی که اکنون در همه جهان استیلا دارد و ناگزیر موجب جنگهای امپریالیستی جدید و تشدید بی‌سابقه ستم ملی و غارت و تاراج و اختناق خلقهای ناتوان و عقب مانده و کوچک توسط مثنی از دول " راقیه " است - این مسئله از سال ۱۹۱۴ مسئله اساسی سیاست کلیه کشورهای کوره زمین شده است - مسئله حیات و ممات دهها میلیون نفر است . این مسئله‌ای است دربارہ اینکه آیا در جنگ امپریالیستی بعدی که در برابر انتظار ما از سرمایه داری پدید می‌آید ، بیست میلیون نفر هلاک خواهند شد . " آیا صحت این پیش بینی لنین در جنگ جهانی دوم به اثبات نرسید ؟ و آیا این پیش بینی صحتی بر درک درست لنین از هسرتکونی نبود ؟ و اقیات به این سوال پاسخ مثبت می‌دهند . اما مثنی انحرافی که هنوز بر حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و بسیاری از احزاب کمونیست دیگر حاکم است و تحت لوای تشنج زدائی تا کنون لطمات جدی به جنبشهای انقلابی وارد آورده است حتی این واقعیت مسلم را نیز نادیده گرفته است که " جنگ فقط زمانی غیر ممکن میگردد که ما بورژوازی را نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورهای سرنگسوز سازیم و بطور قطع بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت نمائیم " (۱) (تاکیدها از ماست)

برای کمونیستها مسئله جنگ و صلح تنها با درک این اصل مسلم و بلا تردید مفهوم پیدا خواهد کرد . چه کسی جز مدافعین نظم کهن میتواند انکار کند که کمونیستها هیچگاه مدافع جنگ نبوده و نخواهند بود ؟ کمونیستها همواره برای دست یابی به یک صلح بجاودانه مبارزه کرده و می‌کنند . اما کمونیستها خرد بورژواهای خیالپرداز و بشردوستان اتویست نیستند ، آنها همیشه از واقعیتهای مشخص حرکت میکنند و بخوسی واقفند که برای برانداختن

۱- برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی - لنین

جنگها و خشکاندن ریشه‌های جنگ، باید نظام مبتنی بر ستم و استثمار، نظام طبقاتی را برانداخت. همه جنگها اعم از جنگهای داخلی، جنگهای رهاشی بخش، جنگهای امپریالیستی جهانی و منطقه‌ای ناشی از قوانین معینی است که بطور عینی عمل می‌کنند. از همین روست که باید سرمنشا این جنگها، یعنی نظام طبقاتی را برانداخت، باید واژگونی انقلابی سرمایه‌داری را در نظر داشت و این امر بدون انقلابات پرولتری، بدون جنگهای داخلی، قیامها و نبردهای قهرآمیز میسر نیست. تازمانیکه سرمایه‌داری هست، جنگ نیز وجود خواهد داشت. برای نابودی جنگهای غیر عادلانه، جنگ عادلانه ضروری است. این است يك درك صحیح و علمی از مسئله جنگ و صلح و این است بنیاد يك سیاست کمونیستی برای نابودی جنگ، اما آیا این بدان معناست که کمونیستها دست از مبارزه برای صلح بردارند، و یا نمیتوانند تاثیر خود را بعنوان يك عامل ذهنی بسویزه بر وقوع جنگ‌های جهانی بر جای گذارند؟ پاسخ منفی است. کمونیستها باید همواره در پیشاپیش مبارزه بخاطر صلح جهانی کلام بردارند، اما نه با فدا کردن سیاست انقلابی و نه با ایده‌های خرده بورژوازی بلکه با شناخت قوانین عینی و تسلط بر آنها. بسویزه پس از جنگ جهانی دوم که جبهه انقلاب در عرصه جهانی مدام تقویت شده است و امپریالیسم با ضعف و فتور روزافزونی مواجه گشته است، این امکان بیشتر شده است بنحوی که می‌توان گفت اکنون در عرصه جهانی در موازنه نیروهای صلح و جنگ، متوقفی و ارتجاعی شرایطی پدید آمده است که امکان واقعی بیشتری در جهت جلوگیری از جنگهای جهانی پدید آمده است، اما قانونمندیهای ضرر ما تغییر نکرده است و مبنای لنینی مبنی بر اینکه امپریالیسم تواما با خود جنگها را در برخواهد داشت بقوت خود باقی است. رفیق، استالین در سالهای پس از جنگ جهانی دوم بدرستی می‌گفت: "ناگزیری جنگها بین کشورهای سرمایه‌داری باعتبار خود باقی

است. می‌گویند حکم لنین را در ساره اینکه امپریالیسم بطور ناگزیر مولد جنگ است، باید کهنه شده محسوب داشت. زیرا در حال حاضر نیروهای مقتدری رشد کرده‌اند که بد فاع از صلح و علیه جنگ جهانی برخاسته‌اند. این درست، جنبش کنونی بخاطر صلح هدفش این است که توده‌های مردم را به مبارزه برای حفظ صلح، برای جلوگیری از جنگ جهانی بها خیزانند، لذا این جنبش هدف واژگون ساختن سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم را تعقیب نمی‌کند. بلکه هدف‌های دموکراتیک مبارزه بخاطر حفظ صلح محدود میگردد....

بیش از همه این احتمال می‌رود که جنبش کنونی بخاطر صلح به مثابه جنبش بخاطر حفظ صلح در صورت موفقیت منجر به جلوگیری از جنگ مفروض گردد، منجر به تعویق موقتی آن، منجر به حفظ موقتی صلح مفروض..... این البته خوب است، حتی بسیار خوب است. معذالک برای صحنه ناگزیری جنگ بین کشورهای سرمایه‌داری بطور کلی این کافی نیست، زیرا با همه این موفقیت‌های جنبش بخاطر حفظ صلح امپریالیسم باز هم حفظ میگردد، به اعتبار خود باقی است و بنابراین ناگزیری جنگها نیز به قوت خود باقی است. برای صحنه ناگزیری جنگها باید امپریالیسم را نابود ساخت" (۱)

آنچه که امروز بنحو چشم‌گیری محسوس شده است تحت‌تاثیر يك سلسله تغییرات در سطح جهانی و تضعیف مداوم امپریالیسم در برابر سوسیالیسم، تغییر در شکل جنگ میان دول امپریالیستی است که اکنون عمدتاً بشکل جنگهای منطقه‌ای و محلی بروز می‌کند. جنگ دولتهای مرتجع در خاور میانه عربی، جنگ ترکیه، قبرس، جنگ هند و پاکستان، جنگ ایران و عراق و جنگهای میان دول ارتجاعی در آمریکای لاتین و آفریقا نمونه‌هایی از این شکل جنگ هستند. خلاصه کلام اینکه در چنین عصری "صلح بادوام" خروشچرف و حل مسائل بین‌المللی

با " تفاهم متقابل " يك خیالیافی محض است که تنها نتیجه آن عدول از سیاست انقلابی و باج دادن به امپریالیسم جهانی است و سیاست همزیستی مسالمت آمیز خروشچفی نیز مضمون دیگری جز باج دادن به امپریالیسم و عدول از سیاست انقلابی پرولتری در خود نداشته است . لنین تز " همزیستی مسالمت آمیز " را بعنوان يك سیاست انقلابی که می بایستی در خدمت تقویت جنبش های انقلابی جهان باشد مطرح ساخت . از دیدگاه او سیاست همزیستی مسالمت آمیز دقیقاً در خدمت تسریع انقلابات پرولتری و انقلابات ملل تحت ستم بود و نه اساس و بنیاد سیاست خارجی يك دولت سوسیالیستی . او می گفت " تا زمانیکه سرمایه داری ، سوسیالیسم باقی هستند ، نمی توانند با هم سازگاری داشته باشند . سرانجام یکی بر دیگری پیروز خواهد شد . " (۱)

در حالیکه خروشچفی و دیگر رهبران حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی که سیاست همزیستی مسالمت آمیز را اساس سیاست خارجی خود قرار دادند ، چنین می پندارند که گویا این اصل میتواند راهنمای امپریالیستها در حل اختلافات بین المللی باشد ، این اصل میتواند مانع از بروز اختلافات امپریالیستها در امور ملت های دیگر باشد ، میتواند مبنائی برای تفاهم متقابل ، عدم مداخله ، در امور داخلی کشورها و احترام بیکدیگر باشد . همزیستی مسالمت آمیز خروشچفی معنای دیگری جز تسلیم طلبی نداشته و نخواهد داشت . وقتیکه تسلیم طلبی اساس سیاست خارجی گردد ، آنگاه روشن است که پیروزی نیز " در رقابت مسالمت آمیز بدست خواهد آمد " محور همزیستی مسالمت آمیز به رقابت اقتصادی میان دو سیستم کشانده می شود . این یعنی چه ؟ یعنی نفی انقلاب و مبارزه طبقاتی ، ترا که وقتی " همزیستی مسالمت آمیز رقابت اقتصادی بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم "

۱ - سخنرانی در جلسه فعالین سازمان مسکو ، حزب کمونیست - لنین

معنی بدهد و تکیه "مهمترین قلمرو نبرد اقتصاد است" و تکیه شکست قطعی امپریالیسم در این رقابت امکان پذیر باشد، آنگاه دیگر صحبتی از انقلاب پرولتری و مبارزه طبقاتی و نقش مبارزه انقلابی نمی‌تواند در میان باشد. (تاکید از ماست) آیا حقیقتاً ابلهانه نیست که کسی تصور کند، میتوان در رقابت اقتصادی شکست قطعی را بر امپریالیسم وارد آورد و مهمترین قلمرو نبرد اقتصاد است و نه مبارزه طبقاتی انقلابی؟ شکستهای پی در پی اتحاد جماهیر شوروی و تازه ترین آن در خاورمیانه نشان میدهد که تا چه حد این تئوریا اسفبار و فاجعه آمیز بوده است.

نتیجه میگیریم که مسئله محوری عصر کنونی انقلابات و جنگهاست. "هدف سیاست و تبلیغات ما به هیچوجه برانگیختگی ملتها به جنگ نیست بلکه برعکس پایان دادن به جنگ است، تجربه هم به حد کافی نشان داده است که یگانه راه پایان دادن به جنگهای مداوم انقلاب سوسیالیستی است" (۱) همزیستی مسالمت آمیز بهیچوجه اساس سیاست خارجی نیست بلکه این اساس کمک به جنبشهای انقلابی علیه امپریالیسم در سراسر جهان است. امپریالیسم را نمیتوان در یک مبارزه اقتصادی شکست داد. شکست قطعی امپریالیسم در یک مبارزه انقلابی امکان پذیر است و همزیستی مسالمت آمیز و رقابت اقتصادی باید تابع این مبارزه انقلابی باشند.

ضرورت انقلاب قهری و رد موعظه‌های اپورتونیستی درباره ایده تحول صلح آمیز و یا گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم

یکی از مهمترین وجوه متمایز کننده يك مارکسیست - لنینیست از اپورتونیست، اعتقاد به ضرورت اعمال قهر انقلابی برای سرنگونی طبقات استثمار است. تمام تاریخ بشریت از هنگام پیدایش جامعه طبقاتی گواهی است بر این امر که طبقات استثمار را جز با قهر انقلابی نمیتوان سرنگون کرد. از همین روست که مارکس می‌گفت: "سلاح نقد نمی‌تواند جایگزین زنده سلاح گردد. نیروی مادی را نیز باید با نیروی مادی واژگون ساخت" و لنین مکرر تأکید داشت که "مسائل بزرگ تاریخ را تنها با قهر میتوان حل کرد" ضرورت انقلاب قهری و اعمال قهر انقلابی برای حل مسائل بزرگ تاریخ از این امر ناشی می‌گردد که طبقات استثمار جامعه سلطه طبقاتی خود را به اتکاء یک دستگاه جبر و قهر حفظ می‌کنند و توده‌های زحمتکش را از طریق این دستگاه سرکوب و زور در انقیاد نگاه میدارند. تاریخ تمام جوامع طبقاتی نشان داده است که اقلیت استثمارگر و استثمارکننده همیشه کوشیده‌اند با سازماندهی دستگاه جبر و قهر و اعمال ابزارهای سرکوب توده‌هایی را که علیه نظم موجود به طغیان برخاسته‌اند سرکوب کنند و حاکمیت طبقاتی خود را حفظ کنند. علی‌الخصوص از هنگامیکه جامعه سرمایه داری پدید آمد، این دستگاه قهر و سرکوب به تمام و کمال تکامل یافت. بورژوازی که ماشین دولتی اش مبتنی بر یک دستگاه عظیم بورکراتیک - نظامی است تمام ابزارهای زور و سرکوب و فریب و تحمیق را بکار گرفته است تا هر قیام و طغیان بردگان کار مزدوری را درهم شکند. بورژوازی با بخاک و خون کشیدن صدها قیام کارگری و گسترش میلیونها زحمتکش نشان داده است که همانند تمام طبقات استثمار تاریخ هنگامیکه در برابر

سوج توفنده عصیان توده‌های قرار گیرند و موقعیت اقتصادی و سیاسی خویش را در خطر ببینند، تمام توان نظامی و سرکوب خود را به خدمت می‌گیرند و به قهر ضد انقلابی علیه توده‌ها متوسل می‌گردند. بورژوازی نیز نشان داده است که طبقات مترجع تاریخ هرگز بمیل و اراده خود از قدرت کناره‌گیری نخواهند کرد. از اینرو تمام تجارب تاریخی بتوده‌های زحمتکش می‌آموزد که طبقات تحت ستم برای اینکه طبقات ستمگر را از اریکه قدرت بزیرکنند، باید در مقابل قهر ضد انقلابی طبقات حاکمه به قهر انقلابی متوسل گردند و نیروی مادی را با نیروی مادی‌ساخت گویند. از اینرو همانگونه که تاکنون تجربیات مکرر بکارگران آموخته است، طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی هیچ راه و چاره‌ای ندارد جز اینکه از طریق یک انقلاب قهری بورژوازی را سرنگون سازد. این مسئله بسویژه در انقلاب پسرولتری از آنجهت شایان توجه است که "طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده را تصرف کند و آن را برای مقاصد خویش بکار اندازد" بلکه می‌باید ماشین دولتی موجود، تمام دستگاه پسرکراتیک - نظامی و همه ابزارهای سرکوب و تحمیق آنرا در هم شکنند، خرد کند و بدور اندازد و بجای آن یک دستگاه دولتی نوین که دیگر دولت به معنای اخص کلمه نیست برپا دارد. این است آن ایده اساسی که پایه تمام دکترین مارکس، انگلس و لنین بر آن قرار گرفته است، و درست از همین نقطه است که اپورتونیسیم کار خود را آغاز می‌کند و جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را که همانا انقلاب قهری و دیکتاتوری پسرولتاریاست از آن می‌گیرد. خروشچیفیسم نیز درست از همین نقطه است که تهی کردن مارکسیسم را از جوهر انقلابی‌اش آغاز می‌کند. خروشچیف در کنگره‌های ۲۰ و ۲۲ پس از تمام صفرا و کبری چینی‌های اپورتونیستی در باره تحولات نویسی که در عرصه بین‌المللی به وقوع پیوسته است انقلاب قهری را به مشابه قانون عمومی انقلاب پسرولتری نفی می‌کند و موعظه‌های اپورتونیستی خود را

درباره کسب قدرت سیاسی از طریق پارلمان بسوزوواشی این مظهر فریب و خدعه بسوزووازی آشاز می‌کند و می‌گوید اکنون " این سوال مطرح می‌شود که آیا میتوان با استفاده از ابزارهای پارلمانی به سوسیالیسم گذار نمود " و چنین پاسخ میدهد " چنین صیبری برای بلشویکهای روسیه وجود نداشت از آن پس وضعیت تاریخی تغییرات اساسی کرده است که برخوردار تازه به مسئله را می‌طلبد " چگونه برخورداری ؟ " در این شرایط طبقه کارگرها متحده کردن دهقانان ستم‌دیده ، روشنفکران و تمام نیروها ، وطن پرست بگردد خود و با طرد قاطعانه عناصر اپورتونیست (!!) که قادر نیستند سیاست سازش با سرمایه‌داران و مائکین را کنار بگذارند در موقعیتی است که نیروهای ارتجاعی مخالف " نافع خلق را شکست دهد ، اکثریت شایستی در پارلمان بدست آورد و پارلمان را از یک ارگان دمکراسی بسوزوواشی به یک ابزار راستین اراده خلق تبدیل کند . در چنین وضعی این نهاد سنتی کشورهای بسیار پیشرفته سرمایه‌داری میتواند به ارگان دمکراسی راستین ، دمکراسی برای خلق زحمتکش تبدیل گردد . " (۱) بدین طریق است که انقلاب قهری و به نحو غیر مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا نفسی می‌گیرد . خروشچف با رد قانون انقلاب قهری پرولتاری و قانون تخریب دستگاه دولتی بسوزووازی ، در حقیقت همان استدلالات کهنه شده کائوتسکی را تکرار می‌کند که لنین در پاسخ به او می‌گفت " انقلاب پرولتاری بدون انهدام قهری ماشین دولتی بسوزووازی و تمویض آن با ماشین جدیدی که بقول انگلس " دیگر دولت بمعنای اخص کلمه نیست " محال است : (۲) محال بودن انقلاب پرولتاری بدون اعمال قهر انقلابی و بدون انهدام قهری ماشین دولتی بسوزووازی امری است که تمام انقلابات صحت آنرا به

۱- گزارش به کنگره ۲۲ - خروشچف

۲- انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد - لنین

اثبات رساننده است. کدام "انقلاب خلقی واقعی" را میتوان مثال آورد که در آن توده‌های زحمتکش بدون توسل به سلاح اراده خود را به ستمگران تحمیل کرده باشند و دستگاه بوروکراتیک نظامی موجود را در هم شکسته باشند؟ مگر تجربه کمون و انقلابات پس از آن نشان نداد که طبقه کارگر نمی‌تواند ماشین دولتی حاضر و آماده را صافی و ساده تصرف کند بلکه بساید با توسل به قهر این دستگاه را نابود کند؟ و مگر انقلاب اساساً بدون اعمال قهر ممکن است؟ انگلس سالها پیش پاسخ داده بود که "انقلاب عملی است که در آن بخشی از اهالی اراده خود را بوسیله استعمال تفنگ، سرنیزه و توپ یعنی با وسائل فوق العاده با اتوریته به بخش دیگر تحمیل می‌کند و حزب پیروز می‌شود، بالضروره ناچار است سیادت خود را از طریق رعب و هراسی که سلاح وی در دلهای مرتجعین ایجاد می‌کند، حفاظت نماید." تمام مباحث و مبارزات لنین علیه کائوتسکی به این نقطه محوری باز می‌گشت: "گفته مطلب در همین جا است تمام این حیلها، سفیضه‌ها و تخطئه‌های شیادانه از آنجهت مورد نظر کائوتسکی است که از زیر بار انقلاب قهری شانه خالی کند." کائوتسکی بهنگام تعریف دیکتاتوری با تمام قوا کوشید علامت اصلی این مفهوم یعنی اعمال قهر انقلابی را از خواننده پنهان دارد ولی اکنون حقیقت آشکار گردیده است، سخن بر سر تقابل بین تحول صلح آمیز و قهری است. ضرورت انقلاب قهری نه ناشی از تمایلات ذهنی این یا آن فرد بلکه مشخصاً از قوانین مشخص عینی و تجربیات تمام انقلابات ناشی می‌گردد.

کسی که مبارزه طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشند، نمیتواند ضرورت قهر انقلابی را برای سرنگونی طبقات حاکمه انکار کند، نمی‌تواند معتقد نباشد

که مبارزه طبقاتی بناگه بر شکل مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی بخود میگردنی تواند معتقد نباشد که هیچ انقلاب بزرگی در تاریخ بدون قهر بدون مبارزه مسلحانه و بدون جنگ داخلی به پیروزی نرسیده است هرگونه نفی یا کم بهادادن به ضرورت انقلاب قهری مترادف است با عدول از انقلاب پرولتری. هرگونه موعظه گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم و یا تحول صلح آمیز معنایی نخواهد داشت جز دچار شدن به منتها درجه اپورتونیسم و نفی جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم. یا بقول لنین هرگونه اعتقاد به این ایده که سرمایه داران بطور مسالمت آمیز تابع اراده توده زحمتکش خواهند شد^۱ نه فقط حماقت فلسطین مسایانه محض، بلکه همچنین فریب محض کارگران، تزئین و آرایش بردگی فردی سرمایه داری و انکار حقیقت است^(۱) تصویب این ایده تحول صلح آمیز و پاکذار مسالمت آمیز در مصوبه های کنفرانس های ۲۰ و ۲۲ و نیز اعلامیه جلسه شماره ۱۹۵۷ و غیره که اکنون نیز بنیای سیاست بسیاری از احزاب کمونیست، از جمله حزب کمونیست شوروی است، بشنايه عدول از مارکسیسم - لنینیسم محسوب می شود. هر چند که بنحو کم رنگ اشاره ای هم به راه قهر آمیز کرده باشند. مبنای خط مشی انقلابی، همان پذیرش اصل عام و قانون جهانتمول انقلاب قهری و پذیرش گذار مسالمت آمیز بشنايه يك استثنا نادر در تاریخ می باشد. این خط مشی لنینی یگانه خط مشی انقلابی در عصر انقلابات پرولتریست. اگر زمانی مارکس و انگلس گذار مسالمت آمیز را لااقل در مورد انگلیس و آمریکا امکان پذیر می دانستند، علت این بود که هنوز در این دو کشور دستگاه نظامی - بوروکراتیک وجود نداشت، و ضرورت انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا نیز بویژه ناشی از این امر است که این دستگاه نظامی - بوروکراتیک وجود دارد. از این رو مارکس و انگلس حتی داشتند این موارد را در سالهای ۷۰ قرن ۱۹ مستثنی کنند،

۱- تزهایی در باره وظائف اساسی کمیتسن جلد ۲۱- لنین

اما در دوران امپریالیسم که ارتجاع سیاسی خصوصیت بارز امپریالیسم گشته است و رشد وحدت بسی سابقه تضادها مائین دولتی و رشد حیرت آور این دستگاه نظامی - بوروکراتیک را در همه کشورها بدون استثنا قوت بخشیده است ، آنگاه دیگر استثنا کردن این کشورها غیر مجاز محسوب می شود . لنین در این باره توضیح میدهد و : " اما اکنون در سال ۱۹۱۷ در دوران نخستین جنگ بزرگ امپریالیستی ، دیگر این محدودیتی که مارکس قائل شده منتفی می گردد . هم انگلستان و هم آمریکا که از لحاظ فقدان دستگاه ارتش و بوروکراسی بزرگترین و آخرین نمایندگان " آزادی " انگلوساکسون - در همه جهان - بودند کاملاً در منجلاپی کثیف و خونین اروپائی موسسات بوروکراتیک و نظامی که همه چیز را مطیع خود می نماید و همه چیز را بدست خود سرکوب می سازد ، در غلطیده اند . اکنون خواه در انگلستان و خواه در آمریکا " شرایط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی " عبارت است از درهم شکستن و انهدام مائین دولتی حاضر و آماده " (۱) .

امروزه هر گونه یاه سرائی در باره گذار سلامت آمیز و تحول صلح آمیز جز خهانت به طبقه کارگر و نفی جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم ، چیز دیگری نخواهد بود . اکنون پس از سالها مبارزه مارکس ، انگل و لنین علیه آراهن دهندگان ابزارهای تحمیق - بورژوازی و نهادهای کاملاً فاسد آن نظیر پارلمانهای بورژوائی پیروان خروشچف میخواهند " با استفاده از ابزارهای پارلمانی به سوسیالیسم گذار کنند و بیا یک " اکثریت ثابت بر پارلمان " ، " پارلمان را از یک ارگان دمکراسی بورژوائی به یک ابزار راستین " اراده خلق " ، ارگان دمکراسی راستین ، دمکراسی برای خلق زحمتکش " تبدیل کنند . آفرین ! بسیار خوب ! مگر کائوتسکی مرتد بیچاره چه می گفت که لنین بیرحمانه او را به زیر تازیانه انتقاد گرفته بود ؟ کائوتسکی کی به خود جرات داد

که این چنین گستاخانه سخن از تبدیل این نهاد فاسد بورژوازی به "ابزار راستین اراده خلق" بمیان آورد؟ این خطر ناکثریست - حربه‌ای است که اپورتونیستها همیشه سعی کرده‌اند، در جهت فریب و تحمیق طبقه کارگر از آن استفاده کنند. علت این است که بورژوازی همیشه کوشیده است سلطه ستمگرانه خود را با پوششی فریبنده بیاراید و از طریق پارلمان قدرت خود را پوشیده و غیر مستقیم اما مطمئن تر حفظ کند. "قدرت مطلق" ثروت در جمهوری دمکراتیک از این لحاظ مطمئن تر است که در این رژیم سرمایه بالفافه سیاسی زشت پوشاننده نمی‌شود. جمهوری دمکراتیک بهترین لفافه سیاسی ممکن برای سرمایه داری است و بهمین جهت هم پس از بدست آوردن این بهترین لفافه (توسط پالچینسکی‌ها، چرنف‌ها، تسره تلسی‌ها و غیره) بنای قدرت خود را بر پایه‌ای آنچنان مطمئن و موفق مبتنی می‌سازد که هیچگونه تغییر و تبدیل افراد، ادارات و احزاب در جمهوری دمکراتیک بورژوازی این قدرت را متزلزل نمی‌سازد" (۱). لنین سپس به نقل از انگلس می‌گوید: "حق انتخابات همگانی عبارت است از" نمودار رشد طبقه کارگر و پیش از این چمیزی از آن عاید نمی‌شود و با وجود دولت کنونی هیچگاه هم عاید نخواهد شد" دمکراتهای خرده بورژوا از حق انتخاب همگانی "همانا پیش از اینها انتظار دارند. آنها خود در این اندیشه دروغین اند که گویا حق انتخاب همگانی" با وجود دولت کنونی" میتواند اراده اکثریت زحمتکشان را واقعا آشکار سازد و اجرای آنرا تضمین نماید، باورد دارند و آنرا ب مردم نیز تلقین می‌کنند" (۲) ماهیت واقعی جمهوری دمکراتیک بورژوازی و نهادهای پارلمانی نه تنها توسط لنین بلکه پیش از آن توسط خود مارکس نیز افشا شده بود. ماهیت حقیقی پارلمان تار ریسم

۱- دولت و انقلاب - لنین

۲- دولت و انقلاب - لنین

در این است که هر چند سال یکبار تصمیم گرفته شود که کدامیک از اعضا طبقه حاکم، باید مردم را سرکوب کنند، مسائل مهم و امور اصلی در پس پرده، انجام می‌گیرد. "در پارلمان فقط به منظور فریب "عوام الناس"، پیرگوئی می‌کنند" پارلمانتاریسم ماهیت طبقاتی جمهوری‌های دمکراتیک را دگرگون نمی‌کند، بلکه آنرا آشکارا نشان می‌دهد، پارلمان ابزار فریب و ستم بورژوازیست. پارلمان نهاد فاسد نظام بورژوازیست، این نهاد را نمی‌توان به "ابزار راستین اراده خلق" تبدیل کرد، بلکه باید آنرا مانند تمام نهاد های دولتی بورژوازی برانداخت. اگر کمونیستها به پارلمان‌های بورژوائی وارد میشوند تنها و تنها برای افشا تمام این نهاد های فاسد سرمایه - داری است. "ما کمونیستها به پارلمان‌های بورژوائی وارد می‌شویم که از پشت کرسی خطابه آنها اقداماتی را که این نهاد های کاملاً فاسد سرمایه داری برای فریب کارگران و تمامی مردم زحمتکش انجام می‌دهند، افشا کنیم" (۱) نه اینکه یک اکثریت ثابت در پارلمان بدست آورند و پارلمان فاسد این ابزار فریب و تحمیق توده‌ها را به "ابزار راستین اراده خلق" تبدیل کنند.

لنین در دسامبر ۱۹۱۹ انگار که از قبل پاسخی به امثال خروشچف و شاگردان پیگیر و وفادار او برلینگوثرها، مارشه‌ها و..... می‌دهد. در اثر خود "انتخابات و دیکتاتوری پرولتاریا" دو فرمولبندی از طرح قضیه ارائه می‌دهد، یک فرمولبندی اپورتونیستی و یک فرمولبندی انقلابی و چنین می‌نویسد:

این آقایان اپورتونیست از جمله کائوتسکیها با تصخر تعالیم مارکس، به خلق "تعلیم" می‌دهند که پرولتاریا باید ابتدا از طریق حق رای عمومی اکثریت را به دست آورد، سپس با رای اکثریت قدرت دولتی را بکف آورد و سپس بر اساس دمکراسی "پیگیر" (بعضی‌ها

آنرا "ناب" می نامند) سوسیالیسم را سازمان دهد. اما ما بر اساس تعالیم مارکس و تجربه انقلاب روسیه میگوئیم "پرولتاریا بایستی ابتدا بورژوازی را سرنگون کند، قدرت دولتی را برای خودش قبضه کند و سپس آن قدرت دولتی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را بعنوان يك ابزار طبقاتی اش به منظور به دست آوردن سمپاتی اکثریت خلق زحمتکش بکار گیرد" و سپس ادامه میدهد: پرولتاریا اگر اکثریت جمعیت را بسوی خود جلب نکند نمیتواند به پیروزی نائل آید، اما محدود کردن این بدست آوردن به رای اکثریت آرا در يك انتخابات تحت حکومت بورژوازی، یا این امر را بشرط آن قرار دادن، حماقت ناشی از کودنی یا فریب صرف کارگران است. پرولتاریا برای اینکه اکثریت را بسوی خود جلب کند در وهله نخست باید بورژوازی را سرنگون کند، قدرت دولتی را به کف آورد. شایباً قدرت شعوری را برقرار سازد و بطور کامل دستگاه دولتی کهنه را درهم کوبد..... دیکراتهای خرده بورژوا..... هنگامیکه تصور می کنند که خلق زحمتکش در نظام سرمایه داری قادر است به چنان درجه عالی از آگاهی طبقاتی، استحکام و ثبات کاراکتر، ادراك و جهان بینی سیاسی وسیعی دست یابد که میتواند صرفاً با رای دادن، یا بهر حال از پیش تصمیم بگیرد، بدون تجربه طولانی مبارزه که آنها از يك طبقه خاص یا حزب خاصی پیروی کرده باشند، از توهمات رنج می برند. این يك توهم ناب، يك داستان سانتی سانتال است که توسط پدانت ها و سوسیالیستهای سانتی سانتال از قماش کائوتسکی، لانگه و مکدونالد اختراع شده است. اگر سرمایه داری از یکسو توده ها را به نکت و درهم شکستگی و زنجیری هولناک محکوم نمی کرد، اگر آنها را به پراکندگی (روستایی) و نادانی محکوم نمی کرد و اگر از سوی دیگر مائین عظیم دروغ و فریب را به منظور تحمیق و فریب کارگران و دهقانان بسکار نمی گرفت..... در آنصورت سرمایه داری دیگر سرمایه داری نبود." لنین ادامه میدهد: ما میگوئیم بگذار پرولتاریای انقلابی ابتدا

بسوزواری را سرنگون کند ، پیوغ سرمایه داری را درهم شکنند و دستگاه دولتی بسوزواری را خرد کند ، سپس پرولتاریای پیروزمنند قادر خواهد بود که به سرعت سمپاتی و حمایت اکثریت خلق زحمتکش غیر پرولتری را با ارضا نیازهای آنها بخرج استثمارگران بدست آورد . عکس این امر يك استثنا نادر در تاریخ است و حتی در يك چنین استثنائی بسوزواری میتواند به جنگ داخلی متوسل نشود ، همانطور که نمونه فنلاند نشان داد . (۱)

هنگامیکه امروز انسان این استدلال عالی لنین را علیه کائوتسکی میخواند در يك لحظه تصور می کند که او علیه خروشچف ها ، برلنیکو و ثرها ، مارشها و امثالهم به مبارزه برخاسته است . چرا که اینان نیز چنین تعلیم میدهند که ابتدا طبقه کارگر باید دهقانان و روشنفکران و تمام نیروهای وطن پرست را بگرد خود جمع آوری کند ، اکثریت را در پارلمان بدست آورد ، سپس هنگامیکه این اکثریت بدست آمد ، پارلمان از يك ارگان دمکراسی بسوزواری به يك ابزار راستین اراده خلق تبدیل خواهد شد و بالاخره گذار صالحت آمیز بسوسوسیالیسم صورت خواهد گرفت ، اما نه تنها حقیقت ثوریک تعالیم مارکس ، انگلس و لنین بلکه تمام تجارب تاریخی به هر خرد بسوزواری کسودن نشان داده است که پارلمان بسوزواری جز ابزاری برای فریب کارگران و زحمتکشان نیست . کسی که پیروزی از طریق پارلمان بسوزواری را بکارگران تعلیم می دهد با حماقت ناشی از کودنی خود را به نمایش گذاشته است و یا به فریب صرف کارگران متوسل شده است . تبلیغ يك چنین ایده هائی در حقیقت بیانگر تهی کردن مارکسیسم - لنینیسم از جوهر انقلابی و تحریف دگرین مارکس در باره ماهیت دولت و وظائف پرولتاریا در انقلاب است .

لجن زاری که اکنون احزاب به اصطلاح کمونیست اروپائی غریبی

در آن فرورفته‌اند، بخوسی ماهیت فرصت طلبانه و ضد مارکسیستی این تئوریها را بنمایش می‌گذارد، پرولتاریای جهان هیچ راه و چاره دیگری در پیش ندارد، مگر آنکه با اعمال قهر انقلابی مائین دولتی بسوزوزازی را در هم شکنند، بسوزوزازی را سرنگون کند، دیکتاتورهای پرولتاریا را مستقر سازد و دولتی از نوع کمون و شوراهای را که منبع قدرت آن ابتکار مستقیم بوده‌است و تسلیح مستقیم بوده‌ها را جایگزین ارتش و پلیس مجزا از مردم خواهد کرد و بجای دستگاه بورکراتیک، انتخابی بودن و قابل عزل بودن مقامات را برقرار خواهد ساخت، برپا دارد.

این یگانگی منشی لنینی در قبال انقلاب پرولتری است. بجزاین هرگونه صحبتی بیاوه سرائی محض و فریب کارگران و زحمتکشان محسوب می‌گردد.

تزاره رشد غیر سرمایه‌داری جلوه‌ای از سوسیالیسم تخیلی

تحریرف. رویزیونیستی تئوری لنینی انقلاب پرولتری، در ادامه خود به تحریرف رویزیونیستی نظریه لنینی راه رشد غیر سرمایه‌داری تکامل در مورد کشورهای عقب مانده انجامید. نفی نظری و عملی هژمونی پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا در تزاره رشد غیر سرمایه‌داری تکامل خروشچف و پیروان او بنحو آشکاری نمودار می‌گردد. اگر تغییراتی که در عرصه جهانی و توازن نیروها به نفع سوسیالیسم صورت گرفته‌است، از آنچنان ابعاد عظمتی برخوردار است، که معجزه‌هایش سبب می‌گردد تا پرولتاریای کشورهای پیشرفته بتواند، با تبدیل پارلمان به ابزار راستین اراده خلق، به نحو محالست آمهیز به سوسیالیسم گذار کند، پس کشورهای عقب مانده نیز قادرند با تکیه بر قدرت اردوگاه سوسیالیسم بدون رهبری پرولتاریا با تکیه هژمونی پرولتاریا در عرصه جهانی از طریق توسعه غیر

سرمایه داری تکامل ، تعاونیها و سرمایه داری دولتی ، به نحو صلح آمیز به سوسیالیسم گذار کنند . این است چکیده استدلال مدافعین این تز رویزیمونیستی ، این تز " از لحاظ تئوریک تجدید نظر در تئوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی و از لحاظ عملی به معنای پشت پا زدن به مبارزه طبقاتی انقلابی ، نفی گذار قهر آمیز و انکار ضرورت تامیمن هژمونی پرولتاریائی در انقلاب دمکراتیک است . " (۲)

این تز انحرافی مفصلا در مقاله های تحت عنوان نقضی بر تز راه رشد غیر سرمایه داری از سوی سازمان ما رد شده است ، بنابراین در اینجا دیگر ضرورتی ندارد که بر روی این مسئله مفصلا بحث شود ، اما مختصرا خاطر نشان می سازیم که مبلغین راه رشد غیر سرمایه داری خروشچینی با انکار نقش رهبری پرولتاریا در عرصه اصلی برای پیروزی انقلاب دمکراتیک و گذار به سوسیالیسم نه تنها تئوریهای لنین را در این مورد انکار کرده اند ، بلکه با قائل شدن رسالتی نوین برای خرد و بورژوازی در حقیقت به تبلیغ همان نظرات سوسیالیستهای تخیلی می پردازند که می خواستند با حفظ مناسبات تولید سرمایه داری و انکار نقش و رسالت پرولتاریا از طریق توسل به اشکال تعاونی تولید سوسیالیسم را بنا نهند . سراسر نوشته های تئوریمین های حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی ، امثال اولیانفسکی آندریف و امثالهم را در مورد راه رشد غیر سرمایه داری نگاه کنید ، تماما صحبت از اقداماتی است در زمینه دولتی کردن تعاونیها ، اصلاحات ارضی ، صنعتی شدن ، رشد نیروهای مولده اما نه صحبتی از تغییر مناسبات در میان است و نه رهبری پرولتاریا برای گذار به سوسیالیسم . حقیقت این است که مارکس ، انگلس و لنین بر این اعتقاد بودند که با آغاز انقلاب اجتماعی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری ، دیگر ضرورتی نیست ، کشورهایی که در

۱- نبرد خلق شماره (۲) ارگان تئوریک- سیاسی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - نقضی بر تز راه رشد غیر سرمایه داری

نظرات
در مورد
تئوریمین
انگلس

مرحله تکامل ما قبل سرمایه داری قرار دارند ، همان روند تکاملی کلاسیک به سوسیالیسم را طی کنند بلکه میتوانند تحت هژمونی پرولتاریا سرمایه داری را دور زده و بسوی سوسیالیسم پیش روند ،
لنین در کنگره دوم انترناسیونال سوم این فرض را که "خلقهای عقب نگاه داشته شده" باید الزاما از مرحله تکامل سرمایه داری بگذرند اشتباه می داند و به کمونیستهای این کشورها می گوید که در ارتباط با "پرولتاریای انقلابی پیروزمند" و "حکومت شوروی" می توانند رهبری مبارزه را در دست گیرند و سرمایه داری را دور بزنند . پس مسئله بر سر نفی دور زدن مرحله تکامل سرمایه داری نیست ، بلکه ضرورت هژمونی و رهبری طبقه کارگر در انقلاب برای دور زدن و گذار به سوسیالیسم مطرح است . پیروان تزراه رشد غیر سرمایه داری به سبک خورشچف ، از خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط انتظار دارند که تحول غیر سرمایه داری را بر عهده بگیرند و از هژمونی غیر مستقیم پرولتاریا سخن به میان می آورند ، این دیدگاه نه تنها بر تئوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی و ضرورت تأمین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک خط بطلان می کشد بلکه تئوری لنینی امپریالیسم را نیز که کشورهای عقب مانده را نیز بمثابة یک حلقه از زنجیره واحد امپریالیستی در نظر می گیرد انکار کرده است . حال چه نتایجی از این امر عاید می شود؟ لنین در اثر خود "امپریالیسم بمثابة عالی ترین مرحله سرمایه داری" توضیح می دهد که "سرمایه مالی و سهامت بین المللی مربوط به آن که شامل مبارزه دول معظم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است یک سلسله شکلهای انتقالی وابستگی دولتی بوجود می آورد . صفت مشخصه این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره دار و مستعمرات نیست ، بلکه وجود شکلهای گوناگون از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملا در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند . ما بیکی از این شکلهای نیمه مستعمره قبلا

اشاره کردیم و نمونه دیگر آن مثلا آروانتین است پرتغالها وجود داشتن استقلال سیاسی، بازاریا اندکی تفاوت، نمونه‌ای از همان شکل وابستگی مالی و دیپلماتیک را بهمان نشان می‌دهد این قبیل مناسبات همیشه بهین هریک از دول بزرگ و کوچک وجود داشته‌است ولی در دوران امپریالیسم، سرمایه داری بصورت یک سیستم همگانی در می‌آید و بمشابه جزئی از کل وارد مجموعه مناسبات مربوط به تقسیم جهان می‌گردد و سه حلقه هائی از زنجیر معاملات سرمایه مالی جهان بدل می‌شود. (۱) این گفتار لنین بی‌عیان‌ترین وجهی نقش سرمایه مالی را در به بند کشیدن ملت‌های تحت‌ستم و وابسته شدن آنها در سیستم جهانی اقتصاد امپریالیستی و تبدیل شدن آنها راه حلقه‌ای از زنجیره این نظام نشان می‌دهد. او در همین اثر خود در جای دیگر می‌نویسد: "سرمایه مالی در کلیه مناسبات اقتصادی و کلیه مناسبات بین‌المللی آنچنان نیروی بزرگ و میتوان گفت قاطعیت که حتی قادر است دولت‌های را هم که از کاملترین استقلال سیاسی برخوردارند، تابع خود سازد و واقعا تابع خود می‌سازد." (۲)

اینکه سرمایه مالی آنچنان نیروی است که حتی قادر است دولت‌های را که از کاملترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد و کشورهای را که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند وابسته به خود سازد، نه ناشی از نوعی روابط مصنوعی بلکه عمیقا مربوط به شبکه انبوهی از مناسبات مادی و عینی است که این سرمایه پدید آورده است و این کشورها را در بازار جهانی سرمایه و کل نظام جهانی اقتصاد امپریالیستی ادغام کرده است. کسی که نتواند این وابستگی ارگانیک را در مورد کشورهای عقب مانده و ضرورت رهبری طبقه کارگر را در جهت در هم شکستن این مناسبات از طریق گذار به یک سیستم اقتصادی - اجتماعی نوین درک کند، اساسا

از تئوری لنین درباره امپریالیسم و نقش سرمایه مالی چیزی نفهمید ه است .

سرنوشت عراق ، سوریه ، مصر ، سومالی ، هند ، لیبی ، الجزایر و جز آنچه که امروز هست نمی توانست باشد . این سرنوشت محتوم آنها بود که راه رشد تکامل سرمایه داری و وابستگی ارگانیک تر را به سیستم جهانی سرمایه داری طی کنند ، خرده بورژوازی هیچ رسالتی جز بازسازی مناسبات سرمایه داری نمیتواند داشته باشد . ناصر ، بومدین ، و امثالهم رسالتی جز بازسازی مناسبات سرمایه داری نمیتوانند داشته باشند ، و سادات در مصر محصول تکامل نهائی این بازسازی بود . اما گویا مدافعین این تر آنقدر کند ذهن هستند که از اینهمه شکست درهای نیماموخته اند . شکست این تر در عرصه جهانی تنها این حقیقت مسلم و بلا تردید را نشان می دهد که بدون تامین هژمونی طبقه کارگر و رهبری حزب کمونیست ، بدون یک انقلاب قهرآمیز نه توسعه غیر سرمایه داری تکامل امکان پذیر است و نه پیروزی انقلاب . تجارب سالهای اخیر ما می آموزد که تنها در آن کشورهایی که رهبری جنبش در دست طبقه کارگر بوده است ، دور زدن و طی راه رشد غیر سرمایه داری تکامل به سوسیالیسم موفقیت آمیز بوده است .

رد دولت عموم خلق و حزب عموم خلق

دیکتاتوری پرولتاریا بمثابة يك ضرورت اجتناب ناپذیر دوران گذار تا محو طبقات .

کارل مارکس در کتاب " مبارزه طبقاتی در فرانسه " می نویسد :
" این سوسیالیسم اعلان انقلاب مداوم است ، دیکتاتوری طبقاتی
پرولتاریاست ، بمثابة پله ای ضروری برای گذار بسموی محو
اختلافات طبقاتی بطور کلی ، محو کلیه روابط تولیدی که این
اختلافات بر روی آنها پایه می گیرند ، محو کلیه روابط اجتماعی

متناسب با این روابط تولید و دگرگونی همه افکاری که از این روابط بر میخیزند.

این گفتار سارکس عالی ترین ، فشرده ترین ، روشن ترین و منسجم ترین تعریف را از سوسیالیسم ، نقش دیکتاتوری پرولتاریا و وظائف پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم ارائه می دهد . سوسیالیسم اعلان انقلاب مداوم است ، انقلاب مداوم در تمام عرصه های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی ، دیکتاتوری پرولتاریا پله ای است ضروری و اجتناب ناپذیر در جهت محو اختلافات طبقاتی بطور کلی ، محو و نابود کردن تمام مناسبات تولیدی که این اختلافات بر پایه آنها پدید آمده است ، محو و نابودی کلیه مناسبات اجتماعی که از این مناسبات تولیدی ناشی شده اند و سرانجام دگرگونی تمام افکاری که از این مناسبات منشا گرفته اند .

اما اکنون مدتهاست که ضرورت وجودی دیکتاتوری پرولتاریا بصنایب یک پله ضروری ، در سراسر دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم مورد چون و چرا قرار گرفته است . ابداعات خروشنجفی به حیطه هایی که تاکنون از آنها بیاد نداریم محدود نشده ، بلکه بعرصه های دیگر که مستقیما سیاست داخلی اتحاد جماهیر شوروی مرتبط بود بسط یافت ، دولت عموم خلق ، حزب عموم خلق و امثالهم نیز جلوه دیگری از تحریف در تئوریهای مارکسیستی بود .

سارکس ، انگلس و لینن در آثار متعدد خود این واقعیت را به اثبات رسانده اند که دولت از لزل وجود نداشته ، بلکه در یک مرحله معین از تکامل اقتصادی جامعه ، یعنی هنگامیکه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید پدید آمد و جامعه به طبقات منخاصم تقسیم گشت ، پدیدار شد . این دولت علی القاعده دولت طبقه ای است که از نظر اقتصادی سلطاست . این دولت وسیله ای است برای به انقیاد در آوردن و استثمار طبقه تحت ستم که طبقه حاکم از طریق آن و بسا توسل به ارگانهای مادی سرکوش ، دیکتاتوری خود را اعمال می کند . دولت جز ماشینینی برای سرکوشی یک طبقه به دست طبقه دیگر نیست

بنابراین دولت همزمان با پیدایش طبقات و مبارزه طبقاتی پدید آمد و با محور طبقات نیز از میان خواهد رفت .

° دولت يك سازمان طبقه داراست ، برای حفاظت خود در مقابل طبقه نदार دولت از ازل وجود نداشته ، جوامعی بوده اند که بدون دولت سر کرده اند و از دولت و قدرت دولتی هیچ تصویری نداشته اند در يك مرحله معین از تکامل اقتصادی که لزوماً به تقسیم جامعه به طبقات مربوط بود ، دولت به علت این تقسیم بصورت يك ضرورت درآمد . اکنون ما با گامهای سریع به مرحله ای از تکامل تولید نزدیک می شویم که در آن نه تنها وجود این طبقات ضرورت خود را از دست خواهد داد بلکه يك مانع قطعی در تولید نیز خواهد شد . این طبقات بهمان ناگزیری که در يك مرحله اولیه تری پدیدار شدند نا پدید خواهند شد . همراه با آنها دولت نیز بطور گریز ناپذیری از میان خواهد رفت . جامعه که تولید را بر مبنای يك مراد آزاد در برابر تولید کنندگان تجدید سازمان خواهد کرد ، آنگاه ماشین دولت را به جایی خواهد فرستاد که به آنجا متعلق است : در موزه آثار عتیقه ، در کنار دوك نخ ریس و تبر مفرغی حلقه اتصال جامعه متعده دولت است که در تمام دوران های تبییک منحصر دولت طبقه حاکم است و در تمام موارد اساساً يك ماشین برای مطیع داشتن طبقه تحت ستم و استثمار است (۱)

انگلس در جای دیگر به مناسبت مرک مارکس در ۱۲ مه ۱۸۸۳ می گوید : مارکس و من همواره از سال ۱۸۴۷ بر این عقیده بوده ایم که یکی از نتایج نهائی انقلاب پرولتری آینده انحلال تدریجی و ناپیدایی نهائی آن سازمان خواهد بود که دولت نام دارد . سازمانی که هدف اصلی آن همواره این بوده است که از طریق قهر

مسلحانه انقیاد اقتصادی اکثریت زحمتکشان را به اقلیت ثروتمند ان تاصین کند. با ناپدید شدن یک اقلیت ثروتمند ضرورت یک نیروی دولتی سرکوبگر مسلح نیز از میان خواهد رفت. در همان حال ما همواره بر این عقیده بوده ایم که برای رسیدن به این هدف و با اهداف مهمتر انقلاب اجتماعی آینده طبقه پرولتاریا، باید ابتدا یک نیروی سازمان یافته سیاسی دولتی داشته باشد و با کمک آن مقاومت طبقه سرمایه دار را در هم کوبد و جامعه را تجدید سازمان کند.....

"اینکه دولت ماشینی برای سرکوب یک طبقه به دست طبقه دیگر است و هدف آن همواره این بوده است، که با توسل به قهر و سرکوب با توسل به ارگانهای سرکوب مادی توده های عظیم تحت ستم را در انقیاد نگاهدارد و طبقات حاکم همیشه طی تاریخ دیکتاتوری طبقاتی خود را با اتکال به این دستگاه دولتی پیش برده اند، آنگاه مسلم و تردید ناپذیر است که جای هیچگونه بحث و تردیدی در آن نیست، بر این اساس این واقعیت نیز مسلم است که از آنجائیکه دولت محصول جامعه طبقاتی است و تعارضات طبقاتی وجود این دستگاه را اجتناب ناپذیر ساخته است، بنابراین هنگامیکه طبقات بطور کلی محو شوند، نیاز به دولت سرکوب و دیکتاتوری نیز از میان خواهد رفت. و نیز به جز فرم‌های تمام عیار، هرکس که بخواهد نام مارکسیست - لنینیست بر خود بگذارد، در این واقعیت نیز تردیدی ندارد که برای رسیدن به یک جامعه بدون طبقات و از اینرو بدون دولت، پرولتاریا بسه یک "نیروی سازمان یافته سیاسی دولتی" نیاز دارد تا مقاومت طبقه سرمایه دار را با قهر و سرکوب در هم کوبد، جامعه را تجدید سازمان دهد و در یک کلام دیکتاتوری طبقاتی خود را اعمال کند. دلائل و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا، در آثار مارکس و انگلس، بویژه اثر جاودانه لنین "دولت و انقلاب" جمع بندی شده است، اما بحث ما در این جا بر سر این مسئله است که دوران گذار در آثار مارکس، انگلس و لنین به چه معناست، و دیکتاتوری پرولتاریا چه دورانی را در بر می گیرد

و محو طبقات یعنی چه؟ چرا که امروز پس از مبارزات سرسخت بنیانگذاران کمونیسم علی علیه پندارهای خرافاتی به دولت مافوق طبقات "دولت عموم خلق" "دولت رفاه عامه" و غیره و نلک و اثبات این نکته که هیچ دولتی نه آزاد است و نه متعلق به عموم، بلکه دولت مادی که وجود دارد، دستگامی است در خدمت یک طبقه، یکبار دیگر در شرایطی دیگر و بشکلی دیگر دولت عموم خلق از سوی خروشچف مطرح شد و چنین عنوان شد که دیگر طبقه‌ای در اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد، دیکتاتوری پرولتاریا و وظائف خود را به انجام رسانده است اکنون جای خود را به دولت عموم خلق سپرده است. دولت عموم خلق، حزب عموم خلق، ارتش عموم خلق، ادگامهای عموم خلق، قوانین خلق در یک کلام، در یک جامعه بدون طبقات! همه نهاد های طبقاتی وجود دارند، اما صافوق طبقات. قضاوت در مورد آنها نیز بایستی بر اساس خودشان صورت گیرد، چرا که آنها مستقل از طبقات و مناسبات اقتصادی موجودند و به حیثیات خود ادامه میدهد! طرح دولت عموم خلق و عموم خلقی های دیگر، از نظر تئوریک تجدید نظر در تئوری سارکسیستی لنینیستی دولت و از نظر عملی، بیانگر نفوذ اقتدار غیر پرولتاری در دستگاه دولتی پرولتاری محسوب می گردد. اینکه ببینیم که آیا اساسا در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم یعنی دوران گذار از یک جامعه طبقاتی بسوی یک جامعه بدون طبقات، میتواند دولتی بنام دولت عموم خلق وجود داشته باشد، یا اینکه در سراسر دوران گذار یعنی تا زمان محو طبقات، دیکتاتوری پرولتاریا وجود خواهد داشت و این دولت دیکتاتوری پرولتاریا است که می پزورد، زوال می یابد و بتدریج محو می شود، و "نه دولت عموم خلق" مارکس در نقد برنامه گوتا می نویسد: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیل یکی به دیگری قرار دارد که هم چنین منطبق با یک دوران گذار سیاسی می باشد که دولت آن نمیتواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد"

مارکس از ضرورت يك دوران گذار سیاسی صحبت می کند که هنگامیکه تبسده پیل انقلابی جامعه سرمایه داری به جامعه کمونیستی صورت میگیرد، الزاما باید وجود داشته باشد، و دولت این دوران گذار نیز نمی تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد. در این مسئله تردیدی نیست که وقتی مارکس از جامعه کمونیستی صحبت می کند، دقیقاً منظورش يك جامعه بدون طبقات می باشد، که برای رسیدن به این جامعه بسی طبقه، دیکتاتوری پرولتاریا اعمال میشود، و هنگامی که دیگر از جامعه بدون طبقات سخن در میان باشد، نه میتوان از دولت سخنی بمیان آورد، و نه از دیکتاتوری، و وجود دولت اعتراف به این مسئله است که هنوز طبقات، تمایزها و اختلافات طبقاتی موجود است. مادام که دیگر طبقاتی وجود نداشته باشند و تمایزات طبقاتی بطور کلی محو شده باشد، در آنصورت دیگر دولتی وجود نخواهد داشت. لنین در اثر خود دولت و انقلاب، این درک را از مرحله گذار و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا بشکل زیر بیان می کند:

" فقط کسی به کنه آموزش مارکس در ساره دولت پی برده است که فهمیده باشد، دیکتاتوری يك طبقه نه تنها برای هرگونه جامعه طبقاتی بطور اعم و نه تنها برای پرولتاریائی که بورژوازی را سرنگون ساخته بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا می کند، ضرورت دارد. دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم البته نمیتواند شکل های سیاسی فراوان و متنوع بوجود نیآورد ولی ماهیت آنها حتماً يك چیز خواهد بود، دیکتاتوری پرولتاریا."

لنین در این جمله به سراحت روشن می کند که منظور از کمونیسم جامعه بدون طبقات است و تا هنگامی که این جامعه بدون طبقات فرا نرسیده است، دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است. مختصراً اشاره کنیم که مارکس هنگام بررسی جامعه کمونیستی دو فاز، یا دو مرحله برای آن قائل می شود، نخستین فاز جامعه

کمونیستی آن مرحله‌ای است که مارکس در نقد برنامه کوتاه پیرامون آن می‌گوید: «..... آنچه ما در اینجا با آن سروکار داریم، يك جامعه کمونیستی است که بر بنیاد خاص خود تکامل نیافته بلکه برعکس درست از بطن جامعه سرمایه‌داری بیرون آمده است و بنابراین از هر لحاظ، اقتصادی، اخلاقی و معنوی هنوز علائم مادرزادی جامعه کهنه‌ای را که از آغوش آن بیرون آمده است با خود حمل می‌کند. در اینجا ما با جامعه‌ای روبرو هستیم که دیگر سرمایه‌داری نیست، جامعه کمونیستی به معنای يك جامعه بسی طبقه هم نیست، بلکه جامعه کمونیستی‌ای است که بقول مارکس هنوز از لحاظ اقتصادی، اخلاقی و معنوی، "علائم مادرزادی جامعه کهنه‌ای را که از آغوش آن بیرون آمده است با خود حمل می‌کند." در این مرحله پرولتاریا با يك انقلاب قدرت سیاسی را از چنگ بورژوازی خارج کرده، مائین دولتی بورژوازی را درهم می‌شکند، دیکتاتوری خود را برقرار می‌سازد و وسائل تولید را از تملک افراد خصوصی خارج میکند و آنها را به مالکیت اجتماعی درمی‌آورد... و استثمار فرد از فرد را از میان برمی‌دارد و.....

لنین در این باره می‌نویسد: "اکسون دیگر وسائل تولید از تملک خصوصی افراد جداگانه خارج شده است، و وسائل تولید متعلق به تمام جامعه است. هر يك از اعضاء جامعه که سهم معینی از کار اجتماعاً لازم را انجام می‌دهد، گواهی نامهای از جامعه دریافت می‌دارد، مبنی بر اینکه فلان مقدار کار انجام داده است و طبق ینگواهی نامه از ابزارهای اجتماعی مواد مورد مصرف مقداری محصول متناسب با کارش دریافت می‌دارد. بنابراین، پس از وضع آن مقدار از شره کار که برای نخیسره اجتماعی کنار گذاشته می‌شود، هر کارگر از جامعه همان مقدار دریافت می‌دارد که به جامعه داده است "گوشی" برابری حکم فرم است." (۱)

اما می‌دانیم که این "حق برابر" هنوز يك "حق بورژوائی" است و مانند هر حق دیگری متضمن نابرابری است.

اما این "حق مساوی" چرا هنوز گرفتار محدودیت های بورژوازی است؟
حق تولید کننده متناسب با کاری است که ارائه میدهد و عبارت از این
است که "کار با مقیاس مساوی یعنی کار سنجیده شود"، اما در اینجا
مقیاس یکسان در مورد افراد نایکسان بکار برده می شود. یکی از نظر
جسمی بر دیگری برتری دارد، دیگری از نظر فکری، بنابراین در همان
مدت زمان یکی کار بیشتری نسبت به دیگری ارائه می دهد، یکی بیشتر
می تواند کار کند، یک کارگر متاهل است، دیگری مجرد یکی فرزندان
بیشتری دارد، دیگری کمتر و این حق مساوی، حقی است نابرابر
برای کار نابرابر و هیچگونه اختلاف طبقاتی نمی شناسد، زیرا هر کس
مانند دیگری فقط کارگر است. ولی استعداد نابرابر افراد و به این
جهت توانایی کارگران را بی سرو صدا، بعنوان یک امتیاز طبیعی برسمیت
می شناسد. به این جهت مثل کلیه حقی ها بر حسب محتوی حق نابرابری
است" (۱)

در اینجا یکی از دیگری بیشتر دریافت می کند و غنی تر خواهد بود.
لنین در ادامه این بحث مارکس می نویسد: "لذا نخستین فاز کمونیسم
هنوز نمیتواند عدالت و برابری را تأمین نماید. تفاوت در ثروت باقی
خواهد ماند و این تفاوت غیر عادلانه است. ولی استثمار فرد از فرد
غیر ممکن می گردد، زیرا نمی توان وسائل تولید یعنی کارخانه،
ماشین، زمین و غیره را بملکیت خصوصی در آورد" (دولت و انقلاب لنین)،
هم مارکس و هم لنین در اینجا به وضوح نشان می دهند که در نخستین
فاز کمونیسم یعنی سوسیالیسم گرچه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و از
این رو استثمار فرد از فرد دیگر وجود ندارد، با این وجود نابرابری
افراد و تفاوت در ثروت هنوز وجود دارد. لنین ادامه میدهد: "بنابراین
در نخستین فاز جامعه کمونیستی (که معصوماً آنرا سوسیالیسم می نامند)
"حقوق بورژوازی" فقط تا اندازه ای ملغی میشود نه بطور تام و تمام فقط

به میزانی که تحول اقتصادی حاصله اجازه می دهد یعنی تنها در مورد وسائل تولید. " حقوق بورژوازی" و سائل تولید را مالکیت خصوصی افراد جداگانه میدانند. سوسیالیسم این وسائل را به مالکیت همگانی تبدیل می نماید. در این حدود - و فقط در این حدود - " حقوق بورژوازی" ساقط می شود. ولی بخش دیگر آن به عنوان تنظیم کننده (تعیین کننده) تقسیم محصولات و تقسیم کار در بین افراد جامعه باقی خواهد ماند کسی که کار نمی کند نباید بخورد" این اصل سوسیالیستی در این موقع عملی شده است. " در مقابل کار متساوی، محصول متساوی" این اصل سوسیالیسم هم در این موقع دیگر عملی شده است، ولی این هنوز کمونیسم نیست، و این هنوز حقوق بورژوازی را که به افراد نامتساوی در برابر کار نامتساوی (در واقع نامتساوی) محصول متساوی می دهد، بر طرف نمی سازد. مارکس میگوید این نقیصه " است ولی در نخستین فاز کمونیسم این نقیصه ناگزیر است" (۱). بنابراین فاز نخستین جامعه کمونیستی یا سوسیالیسم، همان دوران انقلابی تبدیل یکی به دیگری است و در سراسر این دوران است که وجود دولت همچنان لازم است و دولت این دوران " نمیتواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد". این دولتی است که روزی می رود چراکه " دیگر سرمایه دار وجود ندارد، طبقه وجود ندارد و لذا نمیتوان هیچ طبقه ای را سرکوب نمود. ولی دولت هنوز کاملاً زوال نیافته است، زیرا حراست " حقوق بورژوازی"، که تضمین کننده نابرابری واقعی است باقی می ماند، برای زوال کامل دولت، کمونیسم کامل لازم است" (۲) اما هنگامیکه فاز دوم جامعه کمونیستی فرارسید، هرگونه اختلاف و تمایز طبقاتی محو شد، دیگر وضع متفاوت خواهد بود و دیگر دولت تماماً زوال خواهد یافت. فاز دوم جامعه کمونیستی را که معمولاً در مقابل فاز اول یعنی سوسیالیسم، کمونیسم می نامند، مارکس چنین توضیح میدهد: " در فاز بالایی جامعه کمونیستی، پس از آنکه

تبعیت اسارت آمیز انسان از تقسیم کار از میان برود . هنگامیکه به‌مراه این وضع تقابل بین کار فکری و جسمی نیز از میان برخیزد . هنگامیکه کار دیگر تنها وسیله زندگی نبوده بلکه خود به نخستین نیاز زندگی مبدل شود ؛ هنگامیکه به‌مراه تکامل همه جانبه افراد ، نیروهای مولده نیز رشد یابند و کلیه سرچشمه های ثروت اجتماعی میل آما به جریان افتد تنها آن هنگام میتوان بر افسق محدود حقوق بورژوازی از هر جهت فائق آمد و جامعه میتوانند بر سرچشم خود بنویسند : " از هرکس طبق استعدادش و بهرکس طبق نیازش " در این مرحله از تکامل جامعه کمونیستی که نه تنها مالکیت خصوصی بر وسائل تولید وجود ندارد ، نه تنها طبقه سرمایه‌دار بکلی سرکوب شده ، نه تنها استثمار فرد از فرد وجود ندارد ، (اینها مختص فاز نخستین بود) بلکه علاوه بر آن تبعیت اسارت آمیز انسان از تقسیم کار از میان رفته ، اختلاف و تقابل کار فکری و جسمی محو شده و نیروهای مولده به آنچنان رشدی رسیده است که ثروت های اجتماعی بسوفور جریان میابد و خلاصه هنگامیکه از هر جهت میتوان بر افسق محدود حق بورژوازی فائق آمد ، و هرکسی که به اندازه توان و استعداد خود کار کرد و به اندازه نیازش دریافت کرد ، در آن هنگام که دیگر مرحله عالی تر ، فاز دوم جامعه کمونیستی فرا رسیده است ، دولت نیز بسطور کامل زوال خواهد یافت ، لنین در ادامه این بحث می نویسد : " پایه اقتصادی زوال کامل دولت تکامل عالی کمونیسم به آن حدی است که در آن تقابل بین کار فکری و جسمی و بنا بر این یکی از مهم ترین منابع نابرابری اجتماعی کنونی از میان برخیزد و آنهم صنعتی که فقط با انتقال وسائل تولید به مالکیت اجتماعی و فقط با خلع ید سرمایه داران نمی توان آنرا دفعتا برانداخت . " دولت هنگامی میتواند تماما زوال یابد که جامعه اصل " از هرکس طبق استعدادش ، به هرکس طبق نیازش " را عمل نموده باشند " (۱) اکنون به نحو کاملی بی اعتباری این

این استدلال فرصت طلبانه که میگوید چون طبقات دیگر در جامعه شوروی وجود ندارد، و کسی برای سرکوب باقی نمانده است، پس لزوم دیکتاتوری پرولتاریا زائد است و دولت عموم خلق باید جای گزین آن گردد، به اثبات می رسد و روشن می گردد که تا چه حد بی اساس و فاسد هرگونه تبیین تئوریک است، هر کس اندکی با تئوری مارکسیستی دولت آشنا باشد بخوبی درک می کند که دیکتاتوری پرولتاریا برای یک دوران تام و تمام و در سراسر فاز نخستین جامعه کمونیستی یعنی تا هنگام محو طبقات ضروری است. ما پیش از این دیدیم که لنین می گفت تنها کسی به کف آموزش مارکس در باره دولت پی برده است که بفهمد دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا برای یک دوران تاریخی که سرمایه داری را از جامعه بدون طبقات مجزا می کند ضروری است. لازم است که باز هم بر روی این جامعه بدون طبقات مکث کنیم و ببینیم که منظور از جامعه بدون طبقات چیست؟ لنین در اثر خود "ابتکار عظیم" می نویسد: "پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی را قطع نمی کند، بلکه آنرا تا زمان محو طبقات ادامه می دهد ولی البته در شرایط دیگر به شکل دیگر و با وسائل دیگر" این گفتار لنین به چه معنی است؟ این بدان معناست که طبقه کارگر پس از آنکه با قهر انقلابی بورژوازی را سرنگون کرد و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار نمود، لای تقطع این مبارزه را تا محو طبقات یعنی تا برقراری فاز دوم جامعه کمونیستی ادامه خواهد داد. اما گرنچه در مضمون این مبارزه، در مضمون دیکتاتوری طی این دوران تغییری حاصل نمی شود، در هر مرحله از تکامل خود و بسته به شرایط مختلف شکل این مبارزه تغییر خواهد کرد و وسائل دیگری جایگزین وسائل قبلی خواهد شد و وسائل نوینی با وسائل جدید تلفیق خواهد شد و غیره..... او باز هم در همین کنگره حزب کمونیست میگوید: "وقتی طبقه جدید جایگزین طبقه قدیم شد فقط با مبارزه بی امان علیه طبقات دیگر میتواند خود را برجای نگاهدارد و فقط در صورتی به پیروزی نهائی خواهد رسید که بتواند کار را به محو طبقات بطور کلی

منجر سازد" اما چون سوء استفاده از کلمات امری متداول است، باید دید که منظور لنین از محو طبقات چیست؟ و برای محو طبقات چه باید کرد؟ (تاکید از ماست) "محو طبقات لازمه‌اش مبارزه طبقاتی طولانی، دشوار و سرسختی است که پس از سرنگونی قدرت سرمایه، پس از انهدام دولت بورژوازی پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا از بین نصیروود (برخلاف تصور فروما یگان سوسیالیسم قدیمی و سوسیال دمکراسی قدیمی). بلکه فقط شکل های خود را تغییر می دهد و از جهات بسیاری شدیدتر هم می شود..... برای محو طبقات دورانی از دیکتاتوری یک طبقه واحد و همانا آن طبقه‌ای از طبقات ستمکش لازم است که قادر باشد نه تنها استثمارگران را سرنگون سازد و نه تنها مقاومت آنان را بی امان در هم شکند، بلکه از لحاظ مسلکی نیز با سراهای ایدئولوژی بورژوا - دمکراتیکه با تمام عبارت پردازی خرده بورژوا منشانه در باره آزادی و برابری بطور اعم پیوندد بگسلد" (۱) لنین در اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا نیز می نویسد: "برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه - داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام داده ایم. ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. ثانیاً برای محو طبقات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی این کار را نمیتوان فوراً انجام داد. این وظیفه‌ای است بمراتب دشوارتر و بالضروره طولانی" (۲) آنچه در این بخش از نوشته لنین دارای اهمیت است، این است که نخستین شرط برای محو طبقات این است که پرولتاریا ملاکین و سرمایه داران را سرنگون سازد و بعد باید وظیفه دشوارتری را که همانا از میان بردن فرق بین کارگر و دهقان است، عملی ساخت و همه آنها را به کارکن تبدیل کرد این کاری است که با یک مبارزه طولانی و دشوار "از طریق تغییر سازمان تمامی اقتصاد بزرگ اجتنافی میتوان حل کرد" (۳) و اما بحث آیا انجام

۱- درود به کارگران صجارستان - لنین

۲- اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا - لنین

گرفتن این وظیفه و این شرط برای محو طبقات کافی است؟ خیر، لنین در همان اثر خود "ابتکار عظیم" انگار که از قبل پیش بینی می کرد که ممکن است روزی افرادی پیدا شوند و این واژه محو طبقات را مورد تغییر و تفسیر اهورتونیمستی قرار دهند توضیح میدهد: واضح است که برای محو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی، بر وسائل تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین شهرو ده و هم فرق بین افراد متعلق به کار جسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. این کاری است بس طولانی: (۱) واضح تر و صریح تر از این گفتار نمی توان محو کامل طبقات را معین کرد. تنها سرنگون کردن استثمارگران کافی نیست، تنها الفاء، مالکیت آنها کافی نیست، تنها برانداختن استثمار فرد از فرد برای محو کامل طبقات کافی نیست، برای محو کامل طبقات باید مطلقاً هرگونه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ملغی شد و باشد، اما باز هم کافی نیست باید تصایز میان شهر و ده، کاریدی و کار فکری محو شده باشد. باید کار کومینستی به مفهوم دقیق و اکید کلمه "کاربی مزد به نفع جامعه....." را طلبانسه علاوه بر میزان معین، بدون توقع پاداش، بدون شرط پاداش و بر سهیل عادت به کار کردن به نفع جامعه و آگاهی (کسب شده از طریق عادت) به ضرورت کار نفع جامعه و بعنوان حاجت بدن سالم انجام گیرد" (۲) امری عملی شده باشد. باید حقوق بورژوازی بطور کلی محو شده باشد و جامعه بطور کامل بر افق صحنه و "حق بورژوازی" فائق آمده باشد. باید بر نیروی عظیم عادت و خصودی ناشی از آن فائق آمده باشد، باید کلیه افکاری که اوضاع اجتماعیه پیشین برخاسته است، از میان رفته باشد، باید یک اخلاق حقیقتاً انسانی در ورای آنتاگونیستهای طبقاتی و در ما ورای هرگونه یاد آوری

۱- ابتکار عظیم - لنین

۲- از فروپاشیدگی نظام کهن به خلافت نظام نوین - لنین

آنها" (۱) پدید آمده باشد و هکذا..... این است معنای محوطیقات و مادیام که هنوز به محوطیقات نرسیده ایم ، در فاز نخستین جامعه کمونیستی یعنی فاز سوسیالیسم قرار داریم ، و دولت این دوران نیز چیز دیگری جز دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود و دیکتاتوری پرولتاریا هم بمعنای اخص کلمه چیزی نیست ، جز دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا بمشابه تنها طبقه‌ای که قادر است جامعه را تا پیروزی بسوی کمونیسم سوق دهد . دیکتاتوری پرولتاریا بقول لنین معنایش این است که " فقط طبقه معین یعنی کارگران شهری و بطور کلی کارگران کارخانه‌ها، کارگران صنعتی قادر است توده زحمتکشان و استثمار شوندگان را در مبارزه برای بزرگ کردن پیوغ سرمایه ، در جریان خود این بزرگتر افکندن در مبارزه بخاطر حفظ و تحکیم پیروزی و در امر استقرار نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیستی و در سرمایه‌داری مبارزه در راه محو کامل طبقات رهبری نمایند (بطور حاشیه‌ای متذکر می‌شویم که از لحاظ علمی فرق بین سوسیالیسم و کمونیسم تنها در این است که کلمه اول به معنای نخستین مرحله جامعه نوینی است که از دوران سرمایه‌داری پدید آمده است و کلمه دوم به معنای مرحله بعدی و عالیتر آن است. " (۲) (تاکید از ماست) او سپس بر کسانی که این توهم را ایجاد می‌کنند که گویا تمام زحمتکشان بطور یکسانی قادر به حرکت در جهت محوطیقات اند می‌تازد و می‌گوید : " فرض اینکه تمام " زحمتکشان " بطور یکسانی به این کار قادرند بچترین عبارت پردازشی با توهم سوسیالیست عهد دیمانوس یا زمان ما قبل مارکس است ، زیرا این استعداد فطرتی نیست بلکه در جریان تاریخ و فقط در نتیجه شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه‌داری پدید می‌آید . ایمن استعداد را در آغاز راهی که از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌رود ، فقط پرولتاریا داراست . او است که قادر است وظیفه عظیمی را که بر عهده دارد

۱- آنتی دورینگ - انگلس

۲- ابتکار عظیم - لنین

انجام دهد " (۱) و در جای دیگر توضیح میدهد که این " فقط آن طبقه‌ای از طبقات متمکن قادر است با دیکتاتوری خود طبقات را محو سازد که خود طی دهها سال مبارزه اعتصابی و سیاسی علیه سرمایه تعلیم یافته، متحد گشته، تربیت و آبدیده نشده باشد " (۲)

و اما بعد آیا دیکتاتوری پرولتاریا، در همه مراحل تکامل خود، دارای یک شکل است و از ابزار واحدی استفاده می‌کند، چنین پاسخ منفی می‌دهد، می‌گوید که چنین در این باره می‌گفت: " دیکتاتوری پرولتاریا نیز دورانی از مبارزه طبقاتی است که مادیاتیکه طبقات محو نشده‌اند، جنبه ناکثیر دارد، و شکلهای خود را عوض می‌کند و پس از برانداختن سرمایه در آغاز جنبه فوق‌العاده شدید و خود ویژه‌ای بخود می‌گیرد. پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی، مبارزه طبقاتی را قطع نمی‌کند بلکه آنرا - تا زمان محو کامل طبقات - ادامه می‌دهد ولی البته در شرایط دیگر، به شکل دیگر و با وسایل دیگر. " (۳) دیکتاتوری پرولتاریا نمیتواند در مراحل مختلف تکامل جامعه از سرمایه‌داری تا محو طبقات شکلهای گوناگون بخود نگیرد و از ابزار مختلف استفاده نکند، مثلاً در حالیکه در ابتدای سرنگونی بورژوازی جنبه شدید دارد، و بویژه از ابزار قهر و سرکوب علیه آن استفاده می‌کند، بصورتیکه پرولتاریا مواضع خود را مستحکم می‌کند و طبقات استثمارگر را بررسی‌اندازد، به اشکال و ابزار دیگر متوسل می‌شود، زیرا دیگر طبقه‌ای برای سرکوب وجود ندارد. اما دیکتاتوری همچنان تا محو طبقات ادامه می‌یابد و در آنجا زوال کامل می‌یابد و از اینرو دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری خلق و دولت عموم خلق تکامل نمی‌یابد، و با دولت به یک ارگان مافوق طبقات تبدیل نمی‌شود بلکه همان دیکتاتوری پرولتاریاست که زوال می‌یابد. از همین رو است که رفیق استالین در لایحه قانون اساسی جدید اتحاد جماهیر شوروی با

- ۱- ابتکار عظیم - لنین
- ۲- درود به کارگران مجارستان - لنین
- ۳- ابتکار عظیم - لنین

توجه به تغییراتی که طی ۲۰ سال صورت گرفته است از اشکال و ابزار نوین صحبت میکرد ، و نه از نفی دیکتاتوری پرولتاریا . هر چند که او بدرستی خاطر نشان می سازد که ملاکین و سرمایه داران از بین رفته اند و استثمار فرد از فرد ناپدید شده است ، اما تمایز طبقه کارگر ، دهقانان و روشنفکران را انکار نمی کند . او در این باره می گوید : " این تغییرات اولاً نشانه این است که سرحد بین طبقه کارگر و دهقانان و همچنین بین طبقات مزبور و روشنفکران دارد محو میشود و استثمار و امتیاز طبقاتی سابق از بین می رود . معنی این آن است که فاصله بین این دستجات اجتماعی بیشتر و بیشتر تقلیل یافته و کوتاه می شود . این تغییرات ثانیاً نشانه آن است که تضادهای اقتصادی بین این دستجات دارد کم و محو میشود . و بالاخره این تغییرات نشانه آن است که تناقضات سیاسی بین دستجات مذکور دارد کم و محو میشود . " روشن است که این هنوز به معنای محو طبقات نیست و از همین روست که ضرورت ادامه دیکتاتوری پرولتاریا نتیجه گیری می شود : " در جامعه ما دیگر طبقات متنازع وجود ندارد و جامعه کنونی ما از دو طبقه دوست یکدیگر از کارگران و دهقانان مرکب است و زمامداری جامعه همانا در دست همین طبقات زحمتکش می باشد و رهبری دولت بر جامعه (دیکتاتوری) به طبقه کارگر که پیش آهنگ جامعه است ، تعلق دارد من باید اعتراف کنم که لایحه قانون اساسی جدید در حقیقت هم رژیم دیکتاتوری طبقه کارگر را حفظ نموده و همچنین در موقعیت رهبری کنونی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی تغییر نمی دهد ") تاکیدها از ماست

بنابراین نتیجه میگیریم که هرگونه ادعائی مبنی بر اینکه چون در جامعه شوروی از طبقات استثمارگر خبری نیست ، استثمار فرد از فرد از میان رفته است و دیگر طبقه ای برای سرکوب وجود ندارد پس دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت وجودی خود را از دست داده است و دولت به عصوم خلق تعلق دارد ، از بنیاد غلط ، از جنبه تشویک فاقد هرگونه تبیین علمی و سازگار با آموزشهای مارکس ، انگلس و لنین در باره دولت و دیکتاتوری است و از جنبه عملی نیز بمشابه عقب نشینی از مواضع پرولتاری ، بساج

دادن به روشنفکران اتحاد جماهیر شوروی، ممتازین کار فکری، و بهره
-وران "حق بسوزوایی" در جامعه سوسیالیستی است.

هنگامیکه حتی رهبران حزب کمونیست نمی‌توانند از اعتراف به این
واقعیت سر باز بزنند که هنوز تمایز میان شهر و روستا از میان نرفته
است، هنوز اختلاف میان کار فکری و جسمی محو نشده است، هنوز بنحو
کامل بر نیروی عظیم عادت و سنتی که بازمانده قرن‌هاست، بطور
کامل فائق نیامده‌اند، هنوز کار به نخستین نیاز زندگی مبدل نشده
و بسیاریند کسانی که هنوز دچار تنگ نظریهای کار کمتر هستند، هنوز
مهندسين، مدیران، هنرمندان، استادان دانشگاه و غیره و ناک سهم
بیشتری از تولید اجتماعی را بخود اختصاص می‌دهند، هنوز جامعه بر
افق محدود "حق بسوزوایی" بطور کامل فائق نیامده است و رشد
نیروهایی مولده به آن مرحله‌ای نرسیده است که جامعه بر سر در خود
بنویسد "از هرکس به حسب توانایی و استعدادش و بهرکس به اندازه نیازش"
وبالآخره در شرایطی که سرمایه بمشابه یک نیروی بین‌المللی هنوز در
بخش عظیمی از جهان حاکمیت خود را اعمال می‌کند و هر روز بیش از پیش
می‌کوشد ثمرات پیروزیهای پرولتاریا را از دستش بیرون آورد، آیا افکار
ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا ساده لوحی و حماقت محض محسوب نمی‌شود؟

واقعیت این است که طرح دولت عموماً خلق و ایضاً حزب عموماً خلق چیزی
جز اعتراف به این حقیقت نیست که ممتازین به کار فکری یا بهره‌وران
"حق بسوزوایی" در دولت پرولتاری عمیقاً نفوذ کرده‌اند و می‌کوشند
صومعیت ممتاز خود را در جامعه به لحاظ سهمی که از ثروت اجتماعی
مسی‌بهرند، حفظ کنند. در اینجا دیکتاتوری پرولتاریا از انجام وظائف
خطیر خود در جهت محو قطعی طبقات بازمانده است. یک چنین وضعی
بناگزییر راه پیشرفت بسوی کمونیسم را موقتاً سد کرده است، تمام تشریحات
رویزه‌بونیستی و انحرافی درونی و بیرونی در سیاست داخلی و خارجی
حزب کمونیست (اتحاد جماهیر شوروی ناشی از تحایلات و گرایشات محافظه
کارانه خرد بسوزوایی این قشر است که هر چند امتیازات و جایگاه ویژه‌ای

برای خود در دستگاه حزبی و دولتی اتحاد جماهیر شوروی بدست آورده است ، اما قادر نبوده است پرولتاریا را از صحنه قدرت دولتی حذف کند و با سرمایه داری را در شوروی احیاء نماید .

آیا سرمایه داری در شوروی احیاء شده است ؟

آیا بروز انحرافات رویزیونیستی دال بر احیاء سرمایه داری در شوروی است ؟ و آیا همانگونه که مدافعین تز احیاء سرمایه داری در شوروی ، معتقدند جامعه شوروی بمرحله تکامل امپریالیستی سرمایه داری بازگشته است ؟

تجدیدی نیست که امروز پس از گذشت نزدیک به ۲۰ سال از هنگامی که این مسئله از جانب چین مطرح شد ، خود واقعیتهای سر سخت بسیاری از حقایق را روشن کرده است و بسیاری از احزاب و سازمان هائی که زمانی به پیروی از حزب کمونیست چین بر این اعتقاد بودند که سرمایه داری در شوروی احیاء شده است ، امروزه از این دیدگاه دست برداشته اند . بنحوی که میتوان گفت دیگر این دیدگاه در عرصه جهانی با ورشکستگی کامل روبرو شده است . در ایران نیز وضع بر همین ضوال است و بطور کلی دیگر این دیدگاه در میان کارگران و روشنفکران انقلابی طرفداری ندارد . اما نظریه اینکه در برخی مناطق عقب افتاده ایران نظیر کردستان سازمانها و گروههای ناسیونالیست خرده بسوزوا بمشابه نماینده دهقانان نظیر کومله به لباس مارکسیسم در آمده اند و می کوشند دشمنی خود را با سوسیالیسم علمی با طرح تز احیاء سرمایه داری در شوروی بهوشانند ، لازمست که مختصرا این مسئله را نیز مورد بررسی قرار دهیم . تاکنون مدافعان تز احیاء سرمایه داری در عرصه جهانی قادر نبوده اند تا با ارائه یک تحلیل اقتصادی - اجتماعی از ساخت جامعه شوروی ادعای خود را به اثبات برسانند . نویسندگان چینی غالبابجای یک تحلیل علمی یک تصویر عاصیانه ارائه داده اند . برجسته ترین

تئوریسین های این دیدگاه امثال شارل بتلهایم و مارتین نیکولاس، تلاش بی حد و حصری بکار برده اند تا بتوانند ماهیت جامعه شوروی را سرمایه داری معرفی کنند. اما هیچیک در این امر توفیق نیافته اند. چرا که بالاخره این مسئله بدون توضیح مانده است که چگونه جامعه سرمایه داری در عالی ترین مرحله تکاملی خود یعنی امپریالیسم از شر تضادهای اصلی و قوانین عینی و مسلم جامعه سرمایه داری رهاست؟ چرا در این جامعه از هرج و مرج تولید خبری نیست؟ چرا بحران های مازاد تولید با تمام ابعاد مخوب خود عمل نمی کنند؟ چرا از اردوی عظیم بیکاران، از ارتش ذخیره صنعتی، از انباشت فقر و ثروت خبری نیست؟ چرا از نبرد های عظیم طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی خبری نیست؟ چرا ما شاهد طفیان نیروهای مولده علیه مناسبات حاکم نیستیم؟ و

برای اولین بار در تاریخ بشریت آنچنان جامعه سرمایه داری پدید آمده است که از شر تمام مصائب جامعه سرمایه داری رهاست!! این تناقضات از کجا ناشی می شود؟ حقیقت این است که این تناقضات ناشی از این امر است که پیش از آنکه نظریات مدافعین تز احیاء سرمایه داری در شوروی انعکاس راستین واقعیت باشد ناشی از تمایلات طبقاتی و تحریفات این باصطلاح تئوریسین ها در سوسیالیسم است. این حقیقت آنگاه آشکار می گردد که فی المثل بتلهایم در تحلیلهای خود به بوخارین می پیوندد و در برابر سیاست کلکتیویزه کردن رفیق استالین به حمایت از کولاکها بر می خیزد. بهر حال بمنظور بررسی صحت یا سقم این دیدگاه که معتقد است سرمایه داری در شوروی احیاء شده است به اصل مطلب بپردازیم. قبل از هر چیز ببینیم که خصوصیت متمایز کننده شیوه تولید سرمایه داری از شیوه های تولیدی دیگر چیست؟

شیوه تولید سرمایه داری يك وجه تولیدی است که در آن تولید کالائی مبتنی بر مناسبات تولید سرمایه داری حاکم است، در این نظام مهمترین بخش وسائل تولید به اقلیتی محدود تعلق دارد در حالیکه اکثریت عظیم مردم یعنی کارگران که فاقد هرگونه وسائل تولید هستند

سازگرنهند که نیروی کار خود را بفروشند. آنچه که شیوه تولید سرمایه داری را از شیوه های تولیدی دیگر متمایز می سازد، دو مشخصه اصلی است، نخست اینکه شیوه تولید سرمایه داری محصولات را به مثابه کالا تولید می کند. محصولات برای بازار تولید می شوند و اقتصاد کالائی مسلط است. در این جامعه که تولید کالائی تعمیم یافته حاکم است، نیروی کار نیز بصورت کالا درآمده است. طبیعی است که لازمه چنین امری صالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تمرکز اصلی ترین و مهمترین بخش وسائل تولید و مبادله در دست اقلیتی محدود است. وسائل تولید در انحصار طبقه سرمایه دار و ملاکین قرار دارد.

ثانیا در جامعه سرمایه داری تولید ارزش اضافی هدف مستقیم و محرک تعیین کننده تولید است. بنابه نقش و اهمیتی که تولید کالا در این جامعه کسب می کند مارکس در کتاب "کاپیتال" تحلیل خود را از جامعه سرمایه داری از مقوله کالا آغاز می کند و می گوید: "ثروت در اجتماعاتی که در آنها تولید سرمایه داری حکمفرماست بشکل توده عظیمی از کالا جلوه گر میشود" (۱) بقول لنین "مارکس در "سرمایه" ابتدا ساده ترین، عادی ترین، اساسی ترین و محوری ترین مناسبات بورژوائی را تحلیل می کند و با تحلیل این سلول جامعه بورژوائی کلیه تضادها و همچنین نطفه های تضاد های جامعه مدرن را مکشوف می سازد." (۲) هر تحلیلی درباره جامعه نیروی برای اینکه بر پایه ای علمی مبتنی شده باشد باید از ساخت اقتصادی این جامعه، از کلیت مناسبات تولید و از بنیاد این مناسبات یعنی مناسبات صالکیت آغاز کند. آیا در جامعه نیروی ثروتهای جامعه بصورت توده عظیمی از کالاها نمودار می گردد و مناسبات تولید سرمایه داری مسلط است؟ خیر چرا که اولا در این جامعه صالکیت خصوصی بر اساسی ترین بخش وسائل تولید وجود ندارد و انحصار وسائل تولید در دست تعداد قلیلی افراد

۱- کاپیتال - جلد اول - کارل مارکس

۲- درباره دیالکتیک - لنین

نیست، بلکه مالکیت تمام مؤسسات مهم صنعتی، مالی، بازرگانی، حمل و نقل و غیره سوسیالیستی است. این مسئله نیاز به توضیح بیشتری دارد. از همان فردای انقلاب اکثر با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی، بانکها، صنایع، معادن، بازرگانی خارجی، سیستم ارتباطی راه آهن، کشتیهای بزرگ و غیره ملی شدند. تا اواسط ۱۹۱۸ یعنی دوره معروف به "حمله گارد سرخ به سرمایه" حکومت شوروی موفق شد قدرت اقتصادی شوروازی را در هم شکنند و رشته‌های اساسی اقتصاد ملی را در دست خود متمرکز سازد. دستگاه دولتی شوروازی را در هم شکنند و اولین تلاشهای ضد انقلابی را برای سرنگونی حکومت شوروی خنثی سازد. متلاشی شدن مناسبات تولید سرمایه داری آغاز شده بود. علیرغم عقب نشینی موقتی دوران نپ مدام سیاست تهاجم به سرمایه بمنظور ریشه کن کردن سرمایه داری ادامه یافت. در زمینه کشاورزی نیز در جهت تغییر شکل مناسبات تولیدی، در جهت اشتراکی کردن کشاورزی و محور تولید خرد، و صنعتی کردن اقتصاد کشور گامهای غول آسانی به پیش برداشته شد. بخش سوسیالیستی صنایع به سرعت گسترش یافت تا سال ۲۰-۱۹۲۴ این بخش ۸۱ درصد و تا سال ۲۷-۱۹۲۶ ۸۱٪ بخش صنایع را شامل می شد در زمینه بازرگانی نیز از این روند ادامه یافت سهم بازرگانی خصوصی در زمینه خرده فروشی از ۴۳ درصد در سال ۲۶-۱۹۲۵ به ۳۲ درصد در ۲۷-۱۹۲۶ کاهش یافت و در زمینه عمده فروشی نیز طی همین مدت از ۱/۹ درصد به ۵ درصد تقلیل یافت. در پایان سال- ۱۹۲۹ حزب کمونیست سیاست از میان بردن کولاکها را در دستور کار قرار داد. حکومت قوانین متوسطه اجاره زمین و اجیر نمودن کارگر را لغو کرده و بدین طریق کولاکها را هم از زمین و هم استفاده از کارگر اجیر محروم ساخت از کولاکها سلب مالکیت شد همانطور که در سال ۱۹۱۸ از سرمایه داران در رشته صنایع سلب مالکیت گردید از کولاکها نیز مالکیت سلب گشت. (۱) با این اقدام دیگر کولاک نیز بمشابه تکیه گاه

مستحکم سرمایه‌داری از بین رفت. این عظیم‌ترین ضربه‌ای بود که پس از ۱۹۱۸ به بوزوازی وارد آمد. با این ضربه قطعی آخرین امیدهای ضد انقلاب نیز از بین رفت. دهقانان خرد نیز که زائیده و مولد سرمایه‌داری هستند بسوی اقتصاد دسته جمعی کلخوزی سوق داده شدند در پایان ۱۹۳۴ کلخوزها در سراسر کشور نزدیک به $\frac{3}{4}$ اقتصاد کشور و ۹۰٪ مساحت کشتزارهای را دربر گرفته بود. بدین طریق همزمان با کنگره هفدهم حزب در ۱۹۳۴ جامعه شوروی از یک کشور عقب‌مانده بیک کشور پیشرفته صنعتی تبدیل شده بود. صنایع سوسیالیستی اکنون دیگر ۹۹٪ همه صنایع کشور را تشکیل صداد، کشوری با میلیونها دهقان خرد و پراکنده به کشوری با اقتصاد کشاورزی اشتراکی و مکانیزه بزرگ تبدیل شده بود. در زمینه گردش کالا نیز عنصر سرمایه‌داری بکلی از بازرگانی کنار زده شده بود. پیشرفتهای عظیم و غول‌آمای اتحاد جماهیر شوروی طی این مدت رشد حیرت‌آور نیروهای مولده، بهبود عظیمی که در شرایط زندگی مادی و معنوی توله‌های زحمتکش صورت گرفت، شکوفائی عظیم فرهنگ، علم و برتری قطعی سوسیالیسم را بنام جهانیان نشان داده بود. کارگران و زحمتکشان سراسر جهان می‌دیدند در حالیکه جهان سرمایه‌داری در اوائل دهه ۳۰ با عظیم‌ترین بحران و مضائق ناشی از آن روبروست. اتحاد جماهیر شوروی شکوفا به پیش می‌تازد و با هرگونه بحران فقر و فلاکت، بیکاری، نابسانانی اجتماعی قطع رابطه کرده است. تنها کافی است اشاره شود در اثر تغییرات عمیقی که در مناسبات تولید و کلیت مناسبات اجتماعی صورت گرفته است در پایان سال ۱۹۳۷ صنایع به ۴۲۸ درصد سطح ۱۹۲۹ ترقی نمود. این رشته تحولات عظیم و دورساز اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که از اکتبر ۱۹۱۷ و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی تا اواسط دهه ۳۰ صورت گرفته بود بطور کلی سرمایه‌داری را ریشه کن ساخت، و پیروزی نظام سوسیالیستی در تمام زمینهای اقتصادی به حقیقت پیوست. رفیق استالین در کنگره هشتم فوق العاده شوراها سراسری اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۳۶ ضمن گزارش در باره لایحه

قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی، تغییراتی را که طی سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۶ صورت گرفته است بشکل زیر جمع بندی می کند: " سرمایه داری از مبین ما بلکی رانده شده و شکل سوسیالیستی تولید در قسمت صنایع تا اکنون سیستمی است که فرمانروای مطلق می باشد..... در قسمت کشاورزی بجای اقیانوس اقتصاد های کوچک و انفرادی و همگانی که دارای تکنیک ضعیف بوده و کولاکها در آن آسرد بودند، اکنون ما دارای بزرگترین تولید ماشین جهان که مجهز به تکنیک جدید است شکل سیستم کلخوزها و سوخوزهایی که همه جار گرفته است می باشیم. همه میدانند که در کشاورزی ما، کولاکها از بین برده شده اند و قسمت اقتصاد های کوچک و انفرادی دهقانی با تکنیک عقب مانده قرون وسطایی خود بسیار ناچیز است و وزن مخصوص آن در کشاورزی از حیث ساخت کشتزارها بیش از ۲-۳ درصد نیست..... تمام گردش کالا در دست دولت و گورپراتیوها و کلخوزهاست. بدین ترتیب پیروزی کامل سیستم سوسیالیستی در تمام رشته های اقتصاد ملی اکنون به حقیقت پیوسته است و اما معنی این چیست؟ معنی این است که استثمار فرد از فرد دیگر محو و نابود گردیده و مالکیت سوسیالیستی بر آلات و ابزار تولید به منزله اساس استوار جامعه شوروی ما پایه رجا گشته است. در نتیجه تمام این تغییراتی که در رشته های اقتصاد ملی اتحاد جماهیر شوروی بعمل آمده است، اکنون ما واجد اقتصاد جدید سوسیالیسم می باشیم که از بیکاری، و بحران مبرا بوده، فقر و ورشکستگی در آن راه نداشته است....."

این تحولات نشان می دهد که تا این زمان دیگر بطور قطع مالکیت خصوصی بر وسائل تولید بر افتاد و مالکیت سوسیالیستی بعنوان پایه و اساس مناسبات تولید نوین سوسیالیستی جایگزین آن گردیده. تولید خرد از میان رفت، طبقات استثمارگر برای همیشه بر افتاد و استثمار فرد از فرد از میان رفت. اکنون دیگر با تسلط همه جانبه مالکیت سوسیالیستی و مناسبات تولید سوسیالیستی جامعه بر بنیاد مادی خویش استوار گشته است و دیگر هیچ عامل درونی و هیچ تغییر و اصلاحی قادر نیست جامعه ای را که بنیاد های مادی خویش را یافته و بر بنیاد های مادی محکم، بر مناسبات تولید خاص خویش، استوار گشته است، در گروان سازد. اکنون دیگر برای همیشه زمینه های عینی احیاء سرمایه داری در شوروی بطور قطع از میان رفته

است. نه اصلاحات لیبرمن و نه اصلاحات کاسیکین، نه باج به مدیران و نه حفظ امتیازات روشنفکران هیچیک نه قادر بوده‌است و نه میتواند، در شکل سوسیالیستی، مالکیت، در مناسبات تولیدی سوسیالیستی و قدرت طبقه کارگر خلی ایجاد کند. براین اساس امروز هم جامعه شوروی يك جامعه سوسیالیستی است. راه عقبگرد برای همیشه سد شده است.

ثانیا هنگامیکه مالکیت سوسیالیستی بروسائل تولید برقرار شده باشد و بسر این مبنا مناسبات تولید سوسیالیستی مستقر شده باشد، دیگر هیچگونه صحبتی از تبدیل به کالا شدن نیروی کار نمی‌تواند در میان باشد. چرا که طبقه کارگر که خود مالک وسائل تولید است نیروی کار خویش را مورد خرید و فروش قرار نمی‌دهد و بتبع آن ارزش اضافی نیز نمی‌تواند هد فستقیم و محرک تعیین کننده تولید باشد. در اینجا دیگر قانون اساسی اقتصادی جامعه تغییر کرده است.

در جامعه سرمایه‌داری تمام محور جامعه بر مبنای قانون اساسی اقتصادی این جامعه قرار دارد. این قانون اساسی کسب حد اکثر ارزش اضافی، کسب حد اکثر سود است. مارکس می‌گوید: "هد فبلا واسطه تولید سرمایه‌داری تولید ارزش اضافی بسا سود بشکل تکامل یافته آن است... هد ف تولید سرمایه‌داری همیشه عبارت از ایجاد حد اکثر ارزش اضافی یا حد اکثر محصول اضافی یا حد اقل سرمایه‌ای است که از پیش بکار انداخته شده‌است." (۱) این انگیزه کسب حد اکثر سود آن قانون اساسی است که ماهیت روابط را در این جامعه مشخص می‌سازد و عملکرد همین قانون است که زمینه ساز هرج و مرج در تولید، بحرانهای مازاد تولید و غیره و ناک می‌گردد. اینکه در جامعه شوروی علی‌رغم تکامل بلا انقطاع تولید، اقتصاد جامعه از بحران، هرج و مرج و وقفه در تولید مبرا است و از انهدام و تباهی نیروهای مولده خیری نیست. در عین حال بیانگر این واقعیت است که قانون اساسی اقتصادی این جامعه "حد اکثر ارزش اضافی، کسب حد اکثر سود" نیست. در اینجا هد فبلا واسطه تولید و محرک تعیین کننده آن، تولید ارزش اضافی و حد اکثر سود نمی‌باشد. بلکه قانون اساسی اقتصادی این جامعه "تأمین ارضاء حد اکثر نیازمندیهای دائم التزاید مادی و فرهنگی" است. (۲) از این رو است که بجای وقفه‌های متناوب در تولید، وقوع بحرانها

۱- تئوریهای ارزش اضافی - جلد دوم - کارل مارکس
۲- اقتصاد سیاسی - استالین

بارشد بلا انقطاع تولید روبرو هستیم و بجای هرج و مرج در تولید، با قانون تکامل
برنامه ریزی شده و متناسب اقتصاد روبرو هستیم. تمام آنچه که تاکنون ذکر شد
نشان می دهد که نه علائم و مشخصات شیوه تولید سرمایه داری در شوروی وجود دارد و
نه قوانین عینی این اقتصاد عمل می کنند. مدافعین نظریه احیاء سرمایه داری در
شوروی به کشفیات تازه های نائل آمده اند، برای اولین بار در تاریخ بشریت یک جامعه به
مرحله عالی تکامل سرمایه داری یعنی امپریالیسم گام نهاده است که در آن از هرج و مرج در تولید
از بحران، فقر، بیگاری و دهها مصیبت اجتماعی دیگر خبری نیست. مارکس بر اساس
درک ماتریالیستی تاریخ و بررسی اقتصاد جامعه سرمایه داری اثبات کرد
که تطفه تمام تعارضات جامعه سرمایه داری در تضاد میان تولید اجتماعی
و تصاحب سرمایه داری نهفته است و از همین تضاد ناگزیری تیدیسئل
سرمایه داری به سویالیسم را نتیجه گیری می کند. در جامعه سرمایه داری
از یکسو وسائل تولید و تولید مدام اجتماعی می گردد و از سوی دیگر وسائل تولید
در تملک عده کم شماری افراد باقی می ماند. هر چه این شیوه تولید
بر بخشهای عمده تولید تسلط می گردد، "ناسازگاری تولید اجتماعی با
تصاحب سرمایه داری اجبارا شدیدتر تجلی" می کند. "تمرکز روزافزون
و وسائل تولید در دست سرمایه داران و تمرکز روزافزون کارگران روز مزد در
سوی دیگر، انباشت فقر و ثروت و عمیق شدن این شکاف ساعت می گردد که
"تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه داری بصورت آنتاگونیسم
کارگر و بورژوازی" بروز کند. در این جامعه که تولید کنندگان تسلط بر
روابط اجتماعی خود را از دست می دهند، رقابت و هرج و مرج بر تولید
حاکم است. این تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه داری
"بصورت آنتاگونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرج و مرج تولید در
مجموعه اجتماع تجدید تولید می شود" انگلس ادامه می دهد که "شیوه
تولید سرمایه داری در این دو شکل تظاهر تضاد که از حیث منشاء،
ذاتی این شیوه تولید می باشند حرکت می کند و بدون هیچگونه راه
گیریزی "دورباطلی" را ترسیم مینماید که فوریه قبل کشف کرده بود.
نظام سرمایه داری یک ارتش ناخبره صنعتی کمال پدید می آورد. در بحرانهاست

که تضاد میان تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه‌داری قهرا بروز می‌کند. (۱)

آیا حقیقتاً هیچگاه این مدعیان "احیاء سرمایه‌داری در شوروی" از خود سؤال کرده‌اند که چرا در اتحاد جماهیر شوروی این تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه‌داری خود را در شکل آنتاگونیسم میان پرولتاریا و بورژوازی بروز نمی‌دهد، و از نبردهای عظیمی که بین این دو طبقه در تمام کشورهای سرمایه‌داری در جریان است خبری نیست؟ چرا این تضاد در شکل آنتاگونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرچ و مرچ تولید در مقیاس اجتماعی باز سازی نمی‌شود؟ چرا این شیوه تولید در این دو شکل تظاهر این تضاد اساسی جامعه سرمایه‌داری حرکت نمی‌کند؟ کجاست آن دورباطل؟ کجاست آن ارتش ذخیره صنعتی؟ و کجاست بروز قهری این تضاد در بحرانها؟

اما ایشان که هیچگاه نتوانسته‌اند به این سوالات پاسخی بدهند از سرمایه‌داری دولتی در شوروی سخن می‌گویند، گویا که سرمایه‌داری دولتی میتواند در قوانین اصلی جامعه سرمایه‌داری تغییری ایجاد کند. انگلس سالها پیش پاسخ مناسبی به این مسئله داد و نوشت: وقتی که بحرانها ناتوانی بورژوازی را از ادامه مدیریت نیروهای مولده مدرن بر صلاح ساخت، آنوقت تبدیل مؤسسات تولیدی و ارتباطی بزرگ به شرکتهای سهامی و مالکیت دولتی اصولاً غیر ضروری بودن وجود بورژوازی را برای اداره نیروهای مولده مدرن نشان می‌دهد. "البته نه تبدیل نیروهای مولده به شرکتهای سرمایه‌داری و نه بر مالکیت دولتی هیچ کدام خصلت سرمایه‌داری نیروهای مولده را زایل نمی‌کند... او (دولت سرمایه‌داران) هر چه بیشتر نیروهای مولده را تحت مالکیت خود در آورد بیشتر بصورت سرمایه‌دار کل واقعی در می‌آید و اتباع دولت را بیشتر استثمار می‌کند. کارگران باز هم کارگران مزدور - پرولتاریا - باقی می‌مانند. مناسبات سرمایه از بیسن نیبرود بلکه حتی به نقطه اوج خود میرسد. لیکن در نقطه اوجش واژگون می‌گردد. مالکیت دولتی بر نیروهای مولده راه حل برطرف کردن این مشکل نیست. اما ابزار ضروری و دستاویز حل این تعارض را در بطن خود

می‌کند. از همین روست که لنین می‌گفت " سرمایه‌مالی به معنای حقیقی کلمه جهان را تقسیم نموده است " ما تاکنون نیز به تجربه دریافته‌ایم که در کشورهای تحت سلطه و وابسته به امپریالیسم، چگونه این سرمایه با هزاران رشته مرئی و نامرئی نفوذ خود را اعمال کرده است و این کشورها در درام سرمایه‌مالی اسیرند. حال در نظر بگیریم که بر طبق ادعای مدعیان تز " احیاء سرمایه‌داری در شوروی "، امپریالیسم شوروی نیز دست به صدور سرمایه می‌زند و کشورهای که با شوروی مناسبات نزدیک اقتصادی و سیاسی دارند مستعمرات این کشور محسوب می‌شوند. اما با کمال تعجب ما در اینجا با وضعیت دگرگونه‌ای روبرو می‌شویم. هر چه مناسبات سرمایه‌داری در این کشورها گسترش یافته است، به عوض پیوند و نزدیکی با دولت شوروی " سرمایه‌مالی " شوروی، بیش از پیش از آن دور شده و به سوی دول امپریالیستی و سرمایه‌مالی آمریکائی و اروپائی گرایش پیدا کرده‌اند. مصر، سوئالی، عراق، سوریه و همه نمونه‌هایی از این مواردند. آیا این خود به‌عین‌ترین وجه بی‌اعتباری امپریالیست بودن شوروی و صدور سرمایه‌مالی را از جانب این دولت اثبات نمی‌کند؟

به مسئله دیگر می‌پردازیم. میدانیم که خصوصیت سیاسی امپریالیسم عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع و تشدید ستفکری ملی. این سیاست امپریالیسم بناگزیر صلح تحت ستم را بیمارزه علیه امپریالیسم برانگیخته و جنبش‌های رهائی بخش وسیعاً گسترش یافته است. این را نیز میدانیم که اتحاد جماهیر شوروی سرزمین ملیتهاست. درک این واقعیت ساده حتی برای يك كودك دبستانی نیز دشوار نیست که چرا در حالیکه در سراسر جهان ملیتهای تحت ستم علیه امپریالیسم بپا خاسته‌اند، ملیتهای تحت ستم در درون اتحاد جماهیر شوروی آرام و سرزیر این همه ستم ملی را تحمل می‌کنند و حرف نمی‌زنند؟ آیا این خود دلیل دیگری بر رد ادعای این آقایان در مورد امپریالیست بودن شوروی نیست؟ و آیا این خود نشان نمی‌دهد که در این کشور اساساً ستفکری ملی هیچگونه معنائی

ندارد ؟

واقعیت این است که اتحاد جماهیر شوروی در عرصه جهانی کمکهای شایانی به جنبشهای رهاشی بخش ملسی نموده است ، و سوای مواردی که نتیجه همان انحرافات رویزونیستی در شوروی است ، اتحاد جماهیر شوروی بسویژه در سالهای اخیر در این عرصه سیاست خارجی خود عمیقا به جنبشهای انقلابی کمک نموده است . چه کسی متحد خلقهای آسیای جنوب شرقی در مبارزه انقلابی شان علیه آمریکا بود ؟ وجه کسی امروز در بسیاری از کشورهای آفریقا و بسویژه آمریکای لاتین به جنبشهای چپ انقلابی کمک می کند ؟ آیا بی دلیل است که این جنبشها وسیعا به سوی اتحاد جماهیر شوروی روی می آورند ؟ اگر بخواهیم به نمونههایی از این دست متوسل شویم ، این نوشته به درازا خواهد کشید ، بنابراین از این نمونهها میگذریم و به اصل مطلب باز می گردیم . ما در حیطه بررسی ساخت اقتصادی جامعه شوروی دیدیم که اتحاد شوروی نه یک کشور سرمایه داری بلکه سوسیالیستی است . اما گفته می شود که در این جامعه با مقولات کالا ، ارزش ، سود و غیره چگونه باید برخورد کرد ؟ در ارتباط با مسئله تولید کالائی این توضیح ضروری است که تولید کالائی فی نفسه به هیچوجه مختص سرمایه داری نیست از هنگام تلاشی کمون اولیه و شکل گیری جامعه برده داری تولید کالائی وجود داشته است ، اما در جامعه سرمایه داری تولید کالائی تعمیم یافته وجود دارد ، و تولید کالائی سلط است . در نخستین فاز جامعه کمونیستی یعنی سوسیالیسم نیز نمیتوان بطور کلی تولید کالائی را برانداخت از اینرو در جامعه شوروی نیز که هنوز در فاز نخستین بحر می برد ، در محله و ده معینی و نه به شکل تعمیم یافته ، تولید کالائی وجود دارد . در اینجا هر چند که دیگر نیروی کار کالا نیست و قانون ارزش اضافی دیگر حکومت نمی کند اما نظر به اینکه هنوز تمام مجموعه وسائل تولید به مالکیت عموم جامعه در نیامده است و هنوز در کشاورزی دو شکل تولید سوسیالیستی کخوزی و سوخوزی وجود دارد نمیتوان تولید کالائی را بطور کلی برانداخت .

زمانیکه به جای این دو بخش یک بخش واحد دولتی پدید آید، آنگاه این رابطه و هرگونه گردش کالائی از میان خواهد رفت. در مورد مسئله ارزش نیز همین امر صادق است. این واقعیتی است که در جامعه شوروی هنوز هم قانون ارزش عمل می کند، اما این نیز عملکردش در حدودی معینی است. در حالیکه در جامعه سرمایه داری قانون ارزش نقش تنظیم کننده تولید را ایفاء می کند و از همین رو به بحرانهای اضافه تولید می انجامد. در جامعه شوروی که تکامل برنامه ریزی شده اقتصاد جایگزین رقابت و هرج مرج شده است، قانون ارزش نقش تنظیم کننده تولید را بازی نمی کند و از همین روست که رشد بلاانقطاع تولید به بحران منتهی انجامد. مقوله سود نیز در اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی جنبه ای دیگر از تبعی بودن مقولات اقتصاد کالائی در فاز نخستین است. در جامعه شوروی سود هدف بلاواسطه و محرک تعیین کننده تولید نیست بلکه اساس ارضاء حد اکثر نیازهای مادی و فرهنگی است که این خود نیز بر مبنای قانون تکامل برنامه ریزی شده و متناسب اقتصاد صورت میگیرد. بنابراین در اتحاد جماهیر شوروی به حسب نیازهای جامعه و اولویت اهداف بسیر آن رشته های اساسی تاکید می شود که غالباً از جنبه سود آوری پائین است، مثلاً صنایع استراتژیک و پایه ای تا صنایع مصرفی و علیرغم برخی انحرافات در زمینه تولید در صنایع و اختیارات مدیران و نگاهها هنوز که گوسپلان و وزارتخانه های اقتصاد نقش اصلی را دارا هستند. مسئله ای که در این جا باید به آن اشاره کرد این است که هرچه جامعه به سمت فاز دوم پیش میرود باید از نقش این مقولات کاسته شود. اما با روی کار آمدن خروشچف و طرحهای لیبرمن و سپس کاسیگین، بالعکس هر نقش این مقولات افزوده شد، و این امر هر چند بر ساخت اقتصادی جامعه تاثیر دگرگون کننده ای بر جای نگذاشت، اما منجر به تقویت موقعیت و امتیازات مدیران، مهندسین و دیگر ممتازین کار فکری گردید. ما پیش از این گفتیم که در اتحاد جماهیر شوروی طبقات استثمارگر دیگر محو

و ناپود شده‌اند ، استثمار فرد از فرد از میان رفته است . اصل " از هیر
کسی مطابق استعدادش و بهر کس مطابق کارش " عطفی شده است و با برافتادن
قطعی مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ، ریشه کن شدن سرمایه‌داری
و استقرار قطعی مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید آنچنان پایه های
محکمی گذارده شده است که دیگر امکان احیاء سرمایه داری در شوروی وجود
ندارد . اما این هنوز به معنای محو قطعی طبقات تفاوت ثروت ، اختلافات
کار فکری و جسمی ، شهر و روستا ، و رهائی انسان از تقسیم بندی آبر کار بطور
کلی نیست . در یک کلام هنوز " حق بورژوازی " بطور کلی ملغی نشده است
مادام که جامعه در نخستین فاز جامعه کمونیستی که معمولا آنرا سوسیالیسم
می نامند ، قرار دارد ، بنابراین مراحلی که در این نخستین فازی کرده
است به درجات مختلف از لحاظ اقتصادی ، اخلاقی و معنوی علائم
جامعه‌ای را که از بطن آن متولد شده است ، با خود حمل می کند " در
اینجا سرور کار ما با آنچنان جامعه کمونیستی نیست که بر پایه خاص خود بسط
و توسعه یافته باشد ، بلکه برعکس جامعه‌ای است که بتازگی از درون جامعه
سرمایه داری بیرون آمده است . چنین جامعه‌ای او هر حیث اعم از اقتصادی ،
اخلاقی و فکری هنوز آثار جامعه کهنه‌ای را که از درون آن سر بر آورده است
در بردارد " (۱) در چنین جامعه‌ای دیگر وسائل تولید از تملک خصوصی
افراد خارج شده و متعلق به عموم جامعه است . با این اقدام استثمار
فرد از فرد غیر ممکن می گردد . اما هنوز تفاوت در ثروت وجود دارد .
در این فاز ، جامعه هنوز قادر نیست بطور کلی نابرابری و بی عدالتی را
از میان بردارد ، چرا که " در نخستین فاز جامعه کمونیستی (که معمولا
آنرا سوسیالیسم می نامند) " حقوق بورژوازی " فقط تا اندازه‌ای ملغی میشود
نه بطور تام و تمام . فقط بمیزانی که تحول اقتصادی حاصله اجازه می دهد .
یعنی تنها در مورد وسائل تولید . " حقوق بورژوازی " وسائل تولید را مالکیت
خصوصی افراد جداگانه میداند . سوسیالیسم این وسائل را به مالکیت

همگانی تبدیل مینماید. در این حدود - و فقط در این حدود - "حقوق بورژوازی" ساقط می شود. ولی بخش دیگر آن به عنوان تنظیم کننده (تعیین کننده) تقسیم محصولات و تقسیم کار در بین افراد جامعه باقی خواهد ماند. هرکس که کار نمی کند نباید بخورد" این اصل سوسیالیستی هم در این موقع دیگر عملی شده است ولی این هنوز کمونیسم نیست و این هنوز "حقوق بورژوازی" را که به افراد نامتساوی در برابر کار نامتساوی (در واقع نامتساوی) محصول متساوی می دهد بر طرف نمی سازد. (۱) در این جامعه هنوز "حق بورژوازی" وجود دارد و این حق نقض برابری و بی عدالتی است. لذا نخستین فاز کمونیسم هنوز نمیتواند عدالت و برابری را تأمین نماید. تفاوت در ثروت باقی خواهد ماند و این تفاوتی غیر عادلانه است و لسی استثمار فرد از فرد غیر ممکن می گردد. زیرا نمیتوان مسائل تولید یعنی کارخانه، ماشین، زمین، غیره را به مالکیت خصوصی در آورد. (۲)

از این رو که در جامعه شوروی که در نخستین فاز جامعه کمونیستی بسر می برد و هنوز "حق بورژوازی" بطور کلی ملغی نشده هنوز طبقات محسوسه نند مانند، و اختلاف میان کارگران، دهقانان و روشنفکران هنوز وجود دارد ما شاهد بروز انحرافات در سیاست داخلی و خارجی اتحاد جماهیر شوروی هستیم. درک نادرست از اختلاف میان کارگران، دهقانان و روشنفکران، تضاد کار فکری و جسمی و کم بهادان به مسئله مبارزه جدی در جهت محو طبقات بومیزه علیه روشنفکران در دوران رفیق استالین، باعث میگردد که روشنفکران و همه کسانی که از امتیازات کار فکری برخوردارند عمیقاً در حزب و دستگاه دولتی اتحاد جماهیر شوروی نفوذ کنند و پس از مرگ استالین در پی حفظ و تقویت موقعیت ممتاز خود برآیند، تمام سیاستهای انحرافی خروشچف، تمام برنامه های اقتصادی لیبرمن و تا حدی کاسیگین بیسان چیزی جز منافع اقتصادی و موقعیت ممتاز طبقاتی این قشر نبوده است.

۱- دولت و انقلاب - لنین

۲- دولت و انقلاب - لنین

عنصر محافظه کارانه در سیاست داخلی و خارجی اتحاد جماهیر شوروی از موقعیت محافظه کارانه این قشر ناشی می شود .

این انحرافات که در عرصه سیاست داخلی و خارجی اتحاد جماهیر شوروی نتایج زمانبار خود را نشان داده است و ضربات حدی به جنبش جهانی کمونیستی وارد آورده است ، نتوانسته است منجر به از صحنه قدرت بیرون رانده شدن طبقه کارگر و یا احیاء سرمایه داری در شوروی گردد . بلکه با نفوذ این قشر روشنفکر که از امتیازات کار فکری برخوردار است ، در دستگاهها دولتی و با نتیجه ممانعت هائی که بر سر راه الفاء کامل " حق بورژوازی " ایجاد شده است پیشروی جامعه بسوی کمونیسم سد شده است . بنا براین بروز انحرافات رولونتریستی در شوروی به تقویت موقعیت و امتیازات روشنفکران و کلیه کسانی که از امتیازات کار فکری برخوردارند به احیاء سرمایه داری از شوروی نیا نجامیده است . تنز " احیاء سرمایه داری در شوروی " نه تنها از جنبه تشویک و تجریبی نادرستی خود را به اثبات رسانده است بلکه بافتاری براین امر از سوی مدافعین " تنز " انکار تکامل اجتماعی و رسالت دوران ساز پرولتاریا از سوی آنها انجامیده است . اگر بر طبق نظر مدافعین این تنز ، سرمایه داری در شوروی احیاء شده است و در هر جا که طبقه کارگر قدرت سیاسی را بدست آورده است ، بورژوازی توانسته است حتی بدون یک جنگ داخلی این قدرت را از دست پرولتاریا بیرون آورد چه تضمینی وجود خواهد داشت که در آینده این باز تکرار نشود ؟ اگر این دیدگاه نقش تاریخی پرولتاریا را بطور کلی انکار نکند حداقل می باید در این مسئله تردید کند که اکنون عصر انقلابات پرولتری است . چرا که اگر طی یک قرن همه انقلابات پرولتری به شکست انجامیده است ، این نشان دهنده چه چیزی جز فقدان رسیدگی شرایط عینی و ذهنی لازم برای انقلاب پرولتری است ؟ البته این مسئله را نیز باید اضافه کنیم که از دیدگاه کسانی که شوروی را امپریالیست می دانند جنبشهای رهائی بخش ملی نیز عملاً نه ذخیره انقلاب پرولتری (چرا که امروز از هر صد مورد ۹۹ مورد شوروی را متحد خود میدانند) بلکه ذخیره بورژوازی امپریالیستی

هستند ، پس بی جهت نیست اگر رهبران چین با استراتژی سه جهان خود در حقیقت عصر انقلابات پرولتری را نفی کرده‌اند و با بازگشت به عصر انقلابات بسوزوا - دمکراتیک ، به تبلیغ سازش طبقاتی ، نفی مبارزه طبقاتی مارکسیسم - لنینیسم را نفی کرده‌اند . در مورد ایران نیز این مسئله بدرجات مختلف صادق است .

جمعندی کنیم : بنیاد وظیفه بین‌المللی و سیاست خارجی پرولتاریای ایران انترناسیونالیسم در کردار ، توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش ، پشتیبانی از این مبارزه و این خط مشی در تمام کشورهاست . این سیاست که بر مبنای اتحاد با جنبش انقلابی طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی ، جنبشهای رهائی بخش ملی و پرولتاریای در حال ساختمان سوسیالیسم به مثابه سه جزه لایجزای یک جریان واحد انقلابی استوار است ، مستلزم مخالفت پیگیر و مصممانه با اشکال مختلف اپورتونیسم است .

امروز فقدان یک انترناسیونال جهانی کمونیستی ، جنبش بین‌المللی پرولتری و جنبش های جهانی کمونیستی را با مشکلات و دشواریهای متعدد روبرو ساخته است . ضرورت یک انترناسیونال واحد ، یک ستاد واحد جهانی رهبری پرولتاریا به منظور ترکیب و تعمیم مبارزات پراکنده و نا مرتبط ، مبارزه سراسری و سازمان یافته علیه اپورتونیسم ، و حل اصولی اختلافات درون جنبش کمونیستی بیش از هر زمان دیگر احساس میگردد . در قبال معضلاتی که قطعنامه هیئت رئیسه کمیته اجرائی کمیتنر به آن اشاره می‌کرد تجربه چند سال اخیر با اثبات رسانده است ، که علیرغم تمام معضلات و مشکلاتی که یک مرکز واحد جهانی با آن روبرو خواهد بود ، وجود این مرکز واحد ضروری است . روشن است که پایه یک چنین انترناسیونالی را نه گروهها و محافل بلکه احزاب کمونیستی نیرومند باید تشکیل دهند .

آینده نزدیک نشان خواهد داد که آیا شرایط برای تشکیل یک بین‌الملل نوین و مارکسیستی آماده است یا نه . اگر چنین باشد حزب ما با کمال میل به چنین بین‌المللی سومی که از اپورتونیسم و شوینیسم

انترناسیونالیسم پرولتاریا

تصفیه شده باشد ملحق خواهد شد و اگر اینچنین نباشد، آنوقت معلوم می شود که مدت زمان کم و بیش طولانی تکامل لازم است تا این تصفیه صورت پذیرد. در آنصورت تا زمانیکه شرایط در کشورهای مختلف تشکیل سازمان بین المللی کارگران را براساس مارکسیسم انقلابی امکان پذیر ساخته است، حزب ما اپوزیسیون افراطی را در بین الملل کهنه تشکیل خواهد داد. (۱) بنابراین مادام که شرایط برای تشکیل یک بین-الملل کمونیستی فراهم نیامده است، وظیفه انترناسیونالیستی طبقه کارگر حکم می کند که شیوه برخورد ما به اختلافات و انحرافات درون جنبش کمونیستی و کارگری جهان بر مبنای برخورد به ترند های مستقل و انحرافات صورت گیرد. (۲) این تقسیم بندی به شکل زیر خواهد بود:

ترند های مستقل

الف - ترند انقلابی - که مارکسیسم - لنینیسم را پگانه ایدئولوژی طبقه کارگر می شناسد و با پذیرش عصر کمونی بعنوان عصر انقلابات پرولتری و انقلاب قهری دیکتاتوری پرولتاریا و اردوگاه سوسیالیسم بمنابه متحد پرولتاریا، با خروش جفیسیم و اساسی ترین انحرافات مصوبه های کنگره های ۲۰ و ۲۲ اتحاد جماهیر شوروی، اور و کمونیسم، تیتوئیسم، ترنسکیسم و مدافعین تز احیاء سرمایه داری در شوروی مرز بندی دارد.

ب - ترند اپورتونیستی - رفرمیستی: به جریاناتی اطلاق می شود که جوهر انقلابی مارکسیسم را نفی کرده اند و سیاست سازش و همکاری طبقاتی با بورژوازی را جایگزین مبارزه طبقاتی و انقلابی پرولتری کرده اند. اور و کمونیسم، همفکران این با اصطلاح احزاب کمونیست اروپائی در کشورهای تحت سلطه نظیر حزب توده و نیز تیتوئیسم و ترنسکیسم در این مقوله جای دارند.

ج - ترند سوسیالی - شونیستی: که سر کرده این ترند حزب کمونیست

۱ - سوسیالیسم و جنگ - لنین

۲ - لنین برای مشخص کردن درجه انحرافات و عدول از مارکسیسم از واژه های ترند TREND بمعنای جریان و خطو DEVIATION بمعنای انحراف استفاده میکنند.

چنین محسوب می شود و شامل تمام احزاب و سازمانهایی است که با پذیرش استراتژی سه جهان ، طرد مبارزه طبقاتی انقلابی ، نفی انقلابات پرولتری و در پیش گرفتن سیاست سازش طبقاتی با بورژوازی خودی و مرتجع ترین رژیمها در عرصه جهانی بموضع تمام عیار شوینستی در غلطیه هاند . ترنند های ب و ج خائن به طبقه کارگر ، مرتد و بطور کلی از صفوف جنبش کمونیستی طرد می باشند . انحرافات رویزیونیستی :

— علاوه بر ترنند های فوق الذکر ، در سطح جنبش کمونیستی احزاب و سازمانهایی وجود دارند که اگر چه از مارکسیسم لنینیسم منحرف شده هاند ، اما هنوز بصورت یک ترنند مستقل در نیامده هاند و بدین معنا دچار انحرافات رویزیونیستی هستند و امکان تغییر و اصلاح در آنها وجود دارد . در این مقوله میتوان به احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی نظیر حزب کمونیست شوروی ، آلمان ، بلغارستان و امثالهم اشاره کرد که به انحراف رویزیونیستی راست گرفتارند ، و یا گرایش دیگری که در برخی احزاب کمونیست جهان وجود دارد و بدون اعتقاد به استراتژی چینی سه جهان به احیاء سرمایه داری در شوروی معتقد هستند و به انحراف رویزیونیستی چپ در غلطیه هاند ، از این نمونه نیز میتوان به حزب کمونیست آلبانی اشاره کرد . *

یک انحراف که هنوز به یک جریان شکفته و کامل تبدیل نشده است نمیتواند مدتی طولانی پایدار بماند و الزاما پس از گذشت مدتی چند بایده به یک ترنند مستقل تکامل یابد . تمام احزاب و سازمان هایی که دچار انحراف رویزیونیستی هستند حتما بیکی از ترنند های مستقل تکامل خواهند یافت . از همین رو است که احزاب کمونیست اروپائی پس از مدتها

* لازم به تذکر است که در ایران سازمانها و گروههایی نظیر کومله و اتحاد مبارزان کمونیست در این مقوله قرار ندارند . چرا که اولاً خط و مشی آنها نشان میدهد که آنها در زیر پوشش مارکسیسم به دفاع از نظام سرمایه داری می پردازند (رجوع شود به " کاریکاتوری از برنامه سه

که دچار انحراف رویزیونیستی بودند ، به ترند اپورتونیستی - رفرمیستی تکامل یافته و با چین پس از مدتی انحراف به ترند سوسیال شوینیستی تکامل یافت . احزاب و سازمانهایی که به انحراف رویزیونیستی گرفتارند ، مادام که به ترند های اپورتونیستی تکامل نیافته اند ، در جنبش کمونیستی قرار دارند . پرولتاریای ایران باید وفاداری خود را به انترناسیونالیسم پرولتاری از طریق پیگیری خط منشی انقلابی ، اتحاد و همکاری تام با ترند انقلابی دشمنی و مبارزه سرسختانه علیه ترند های اپورتونیستی - رفرمیستی و سوسیال شوینیستی ، و با حفظ موضع مستقل خود اتحاد و مبارزه ایدئولوژیک با احزاب و سازمانهایی که دچار انحراف رویزیونیستی هستند ، نشان دهد .

- در زمینه درخواست اقدامات فوری بنفع طبقه کارگر

در زمینه درخواستهای مشخص همچنین باید به اقدامات فوری رفاهی به نفع طبقه کارگر اشاره کرد . این درخواستها به منظور مصون داشتن طبقه کارگر از تباهی روحی و جسمی و بسط توان او در مبارزه برای رهایی است . در این زمینه میتوان به موارد زیر اشاره کرد .

- ۴ ساعت کار و دو روز تعطیل در هفته ، یکماه مرخصی سالانه با حقوق کامل به مشابه یک خواست فوری و عمومی کارگران .

- تقلیل کار روزانه کارگران معادن و سایر صنایعی که با شرایط

حزب کمونیست* از انتشارات شاخه کردستان سازمان چریکهای فدائیس خلق ایران) و ثانیاً موضع خصمانه آنها نسبت به تمام دولتهای سوسیالیستی ، همه احزاب چپ انقلابی و جنبشهای رهایی بخش بیانگر دشمنی آنها با جنبش طبقه کارگر و مارکسیسم - لنینیسم است . بعنوان نمونه کار رسوائی این گروهها به آنجا کشیده شده است که ویتنام سوسیالیستی این سنگر افتخار آفرین انقلاب جهانی را ارتجاعی قلمداد می کنند . (رجوع شود به کارگر کمونیست - ۵) موضع سازمان ماو تمام کمونیستهای ایران باید در قبال این گروهها این باشد که با آنها بمشابه عمال خرابکار بورژوازی بین المللی در جنبش طبقه کارگر برخورد کنند .

- دشوار و مخاطره آمیز روبرو هستند به ۶ ساعت در روز و ۳۰ ساعت در هفته .
- ممنوعیت کامل اضافه کاری .
 - ممنوعیت شب کاری در تمام رشته‌ها مگر در مواردی که مطلقاً ضروری است و مورد تائید تشکلهای کارگری قرار گرفته باشند .
 - ممنوعیت استخدام کودکان در سنین تحصیل
 - ممنوعیت کار زنان در رشته‌هایی که برای سلامتی آنان زیان آور است .
 - برخورداری زنان در ازای کار مساوی با مردان از حقوق و مزایای کامل و برابر .
 - مرخصی زنان باردار قبل و بعد از زایمان مطابق با تازمترین معیارهای بین‌المللی ، بدون کسر حقوق ، با استفاده مجانی از امکانات پزشکی و دارویی .
 - برخورداری زنان از تسهیلاتی چون شیرخوارگاه ، مهد کودک ، حق نگهداری و رسیدگی به کودکان خود در محل کار .
 - ممنوعیت کسر دستمزد به بهانه جریمه ، خسارت و غیره
 - افزایش متناسب دستمزد کارگران .
 - بیمه کامل اجتماعی کارگران ، بیمه بیکاری ، سوانح ، نقص عضو ، جراحت ، کهولت ، امراض ناشی از حرفه ، از کار افتادگی و صدمات .
 - پرداخت حقوق معادل مخارج یک خانواده زحمتکش به کارگران بیکار .
 - برقراری کنترل کامل و سازمان یافته بهداشتی بر کلیه بناگاهها ، ایمنی محیط کار ، خدمات درمانی و بهداشتی رایگان و پرداخت حقوق کامل دوران بیماری .
- **بسرنامه ارضی :**
- بمنظور پایان بخشیدن به کلیه بقایای سرواژه ، بسط مبارزه طبقاتی در روستاها و تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم اقدامات

زیر بایده به مرحله اجرا درآید. (۱)

- کلیه اراضی، مراتع، جنگلها و همه منابع طبیعی وزیر زمینی بایده ملی اعلام گردد.

ملی شدن اراضی بدین معناست که تمام اراضی کشور به تملک دولت در خواهد آمد. اما حق بهره برداری و اداره امور اراضی در دست دهقانان و شوراهای اتحادیه های دهقانی باقی خواهد ماند.

لازم به تذکر است که ملی کردن اراضی نه تنها یک اقدام سوسیالیستی محسوب نمی شود، بلکه یک اقدام بورژوازی محسوب می گردد که انحصاری بودن تملک و استفاده از رانت مطلق را توسط ملاکین از میان خواهد برد. با این اقدام زمین از کلیه قیود و زوائد غیر بورژوازی آزاد خواهد شد.

لنین میگوید: "منشا رانت مطلق مالکیت خصوصی زمین است. این رانت حاوی عنصر انحصاری، عنصر قیمت انحصاری است. مالکیت خصوصی زمین مانع رقابت آزاد می شود.

مانع هم سطح شدن سود و شکل گیری سود متوسط در بناگاههای کشاورزی و غیر کشاورزی می گردد." (۲) از ایشرو ملی کردن زمین در چهار چوب جمهوری دمکراتیک توده ای یک اقدام سوسیالیستی محسوب نمی شود بلکه به معنای تصفیه کامل زمینداری از کلیه نظامات قرون وسطائی و حشو و زوائد غیر بورژوازی است.

- ضبط فوری کلیه اراضی، املاک و ابزار و ماشل تولید ملاکین و زمینداران بزرگ، موقوفات بنیادهای مذهبی و انتقال فوری آنها به دهقانان متشکل شده در شوراهای اتحادیه های دهقانی.

- پشتیبانی از جنبش دهقانان برای مصادر اراضی، مادام که جنبه انقلابی و دمکراتیک داشته باشد، با شعار تشکیل شوراهای اتحادیه های

۱- به منظور بررسی کامل این برنامه ارضی - رجوع شود به مقاله ای که یکی از رفقای سازمان در تئوریک ۲ ویژه نخستین کنگره سازمان تحت عنوان "مسئله ارضی، جنبش دهقانان و سیاست ما" نوشته است.

۲- برنامه ارضی سوسیال دمکراسی - لنین

دهقانی " برای صادره بعنوان ابزار صادره" (۱) در جهت اعتلا مبارزه طبقاتی .

- اراضی مکانیزه و بطور کلی زمینهای که بشیوه عالی کشت می شوند بدون آنکه تقسیم شوند ، تحت کنترل شوره های کارگران کشاورزی قرار خواهند گرفت .

- متشکل کردن دهقانان خرده پا در تعاونیها و تشویق دهقانان به کشت جمعی و شورائی . ایجاد واحدهای بزرگ کشاورزی به منظور صرفه جویی در کار و هزینه محصولات و نیز انتقال به اقتصاد سوسیالیستی باید بسط داده شود .

- لغو کلیه بدهی های دهقانان به دولت ، بانکها و موسسات مالی ، سلاکین ، سرمایه داران و ربا خواران ، پرداخت وام بدون بهره به دهقانان و تأمین هرگونه کمک تکنولوژیک از قبیل ماشین آلات ، کود و بذر .
- توسعه شبکه های آبرسانی و برق سراسری در خدمت دهقانان .
- لزوم ایجاد سازمان مستقل پرولتاریای روستا و بسز خودمباری کارگران روستا از شرایط و مزایای کارگران شهری .

۱- سوسیالیسم و دهقانان - لنین

تسوگل

www.iran-archive.com



از انتشارات سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران

باز تکثیر از سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا
هوادار «سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران»